

قانون اساسی ایران
یا
شمسیر چوبین مبارزه

جلد اول
(پیشگفتار)

د. بهروزی

قانون اساسی ایران

یا

شمسیر چوین مبارزه

جلد اول
(پیشگفتار)

د. بهروزی

تقدیم به رفیق **فادر**
مقاله کوتاه و چاپ نشده او در زمینه
نقایص قانون اساسی ایران که قریب
یکسال پیش نوشته شد ، انگیزه ما در
نگارش کتاب حاضر و برخورد با قانون
اساسی ایران بود .

فهرست

۴	لنین	بحررؤوا - لیمیرالهای ماچه میخوانند واوچه میترسند ؟
۵	-	اصل دوم متمم قانون اساسی
۶	فروغ دهکردی	گفتند : "از مقاله توهین آمیز شروع شد"
۱۰		تذکره پیشگفتار :
۱۲-۵۳		- قسمت اول
۵۴-۶۷		- قسمت دوم
۶۸		یادداشتها
۸۷		فهرست اسامی

"ترمیم سیاسی خلق و روشنفکران هنوز در کشور ما کاملاً ناچیز است . قاطعیت اعتقادات سیاسی و استحکام عقاید حزبی ، در بین مردم ما تقریباً وجود ندارد . بسادگی بسیار ، به کمترین اعتراض علیه رژیم مطلقه سلطنتی ، ایمان می آوریم و بابدگمانی بهر انتقادی — گوئی که میخواهد در بطن جنبش رهائی بخش ، تخم نفاق بپاشد — می نگریم که بر خصلت و برگشته چنان اعتراض وارد می آید . شگفت انگیز نیست ، که ، با جلوه گری در لوای این پرچم مشترک رهائی بخش ، **اوسوویوز پنه** ای که بقلم آقای **استروه** نگارش مییابد اینچنین وسیع در میان کلیه گرایشهای روشنفکران متمدنی ، جا برای خود باز کرده باشد — در میان همان روشنفکرانی که محتوای اجتماعی لیبرالیسم **اوسوویوز پنه** برایشان نفرت انگیزی نماید .

و با اینهمه ، این لیبرالیسم — معاف از سانسور — جز بیان سیستماتیک خطوط اساسی لیبرالیسم روس ، چیزی دیگری نیست . هر قدر که انقلاب پیشرفت کند ، نقاب از چهره این لیبرالیسم برداشته می شود ، و ترس از درک کردن کسه واقعی آن و از رویاروی شدن با حقیقت ، بهمانقدر نابخشودنی تر میگردد ."

"**بورژوا - لیبرالهای ما چه میخواهند و از چه می ترسند ؟**" ،
لنین ، اول سپتامبر ۱۹۰۶ ، کلیات آثار ، جلد نهم .

مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه
 و بذل مرحمت ایل حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت
 حُجج اسلامیه کثر الله امثالهم و عامه ملت ایران تأیید شده است باید
 در پنج عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و
 قوانین موضوعه حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد و یقین است
 که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادام الله
 برکات وجود هم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار سنی که
 کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهائى متدینین که مطلع از مقتضیات زمان
 هم باشند باین طریق که علمای اعلام و حُجج اسلام مرجع تعلیه شیعه اسمی نیست
 از علمای که دارای صفات مذکور باشند معرفتی بمجلس شورای ملی بنمایند پنج نفر از
 آنها را یا بیشتر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا بحکم قضا
 تعیین نموده بسمت عضویت بناسند تا موادیکه در مجلسین عنوان میشود بدقت
 مذاکره و غوررسی نموده هر یک از آن مواد معضونه که مخالفت با قواعد مقدسه
 اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این
 هیئت علما در این باب مطلع و مستمع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت
 حُجّه عصر عجل الله فرجه تعنیر پذیر نخواهد بود.

اصول دوم متمم قانون اساسی

گفتند :

"از مقاله توهین آمیز شروع شد"
صد ها مقاله در باره ای این مقاله ی توهین آمیز نوشتند
اما حتی گوشه ای از آنرا نیاوردند
و ما نمیدانیم چه توهین هائی شده بود .

گفتیم :

— از مقاله ی توهین آمیز شروع نشد
از روزی که ما کار کردیم آنها هر روز شروع شد
از روزی که در پییم قصرها پشانرا بر روی شانه هایمان ساختند
از روزی که فقر و فلاکت پیدا میکرد
از روزی که کرایه ی خانه سربه فلک زد
از روزی که سرمای اتاق سردمان وادارمان کرد که به بیرون بزنیم
از روزی که از راه روانه ی شهر شدیم
از روزی که سر براسفالت خیابانها گذاشتیم و خوابیدیم
از روزی که در رید رید نبال کارگشتیم و چیزی گیرمان نیامد
از روزی که از هر خانواد ه یک نفر ر تبعید بود
از روزی که از هر خانواد ه یک نفر در زندان بود
از روزی که از هر خانواد ه یک نفر را شکجه دادند
از روزی که از هر خانواد ه یک نفر را تیرباران کردند
از روزی که فهمیدیم دیگر چیزی برایمان باقی نمانده تا برای
حفظ کردنش قتل بردها ن زنیم و
زنجیر بریا



در رابطه گفتند بگوئیم "شاه باید سلطنت کند ، نه حکومت"

وما گفتیم : " مرگ بر شاه ! "
 " مرگ برخاندان منفوریهلوی ! "
 گفتند : کرکری مغازه ها را پائین بکشید و در خانه " متحصن " شوید
 و ما به خیابانها سرازیر شدیم و فریاد کشیدیم :
 " زندانیان سیاسی را آزاد کنید ! "
 شریعتمداری گفت :
 " باید با حکومت راه آمد "
 خمینی گفت :
 " شاه باید برود "
 و ما عکس خمینی را روی دست بلند کردیم
 خمینی اگر میگفت :
 " باید با حکومت راه آمد "
 ما عکس او را پاره میکردیم .

بر ما خرده نگیرید که چرا در نباله روی خمینی ها ،
 شریعتمداری ها ،
 بازگان ها ،
 سنجابی ها
 اسکندری ها شده ایم
 سالهاست که امکان تربیت سیاسی را از ما گرفته اند
 رهبران واقعی ما را " حذف " کرده اند
 و هرگز نامی از آنها نبردند
 اگرچه جنبش ها را سرکوب کردند
 اما جسته و گریخته
 — انگار که از زیر ستشان در رفته است ! —

نام کسانی را به عنوان " مخالفین "
 یواشکی در گوشمان خواندند
 نه اینکه اینها مخالف نبودند
 بودند — اما بی درد سر —
 و ما آنچنان از رژیم متنفر بودیم
 که دست بدامن " مخالفین " شدیم

ارگان رژیم:
روزنامه ها
راد یوها
تلویزیون ها
دستگاههای عریض و طویل.

ارگان "مخالفین":
مسجد،
حمینیه،
تکیه.

مخالفین واقعی د رزند آنها بودند
د تبعیدگاهها بودند
د رگورستانها بودند
د رشکجهگاهها بودند
— راه ارتباط ما را با آنها بسته بودند
و ما روانه‌ی مسجد هاشدیم

"مخالفین" از مسجد برای به سرعقل د آوردن رژیم استفاده کردند
ما را روانه‌ی خیابانها کردند
و آنگاه که د روز ویند های سیاسی شان "پیروزی" هائی بدست آوردند
"تندرو" ها ما را در میدان ژاله — میدان شهدا — تنها گذاشتند:
— زد و بند های سیاسی شان با این "تندرو" ها به خطر افتاده بود.



۵ خرداد ۴۲
با نام پانزده هزار شهید د ر تاریخ ثبت شد
— انسان که ۲۸ مرداد ۳۲
و بیشتر از آن انقلاب مشروطه با هزاران شهید.



بعد از هر شکست

هزاران شهید

بعد از هر شکست

سؤال می نازد:

"به جستجوی کدامین راه باید رفت؟"

بعد از هر شکست

سازماندهی ها

دست به تشکیلات زدنها

جنبش را در راستای اش انداختن ها

و هرگاه که جنبش در راستای خود افتاد و جای پای خود را محکم میکرد

روئیم به "مخالفین" امکان حرف زدن میداد

امکان سیرون دادن روزنامه های "نیمه مخفی"

امکان "مخالفت کردن"

و جنبش یکبار دیگر بدام "مخالفین" می افتد

یکبار دیگر از آنها پیروی می کند

روئیم دست به شناسائی میزند

"تندرو" ها را می شناسد

"تندرو" ها را "حذف" می کند

و "مخالفین" که نقش خود را بازی کرده اند

منتظر می مانند تا یکبار دیگر روئیم را از خطر نجات دهند

تا آمریکا را از خود نرنجانند

تا کمونیست ها میدان پیدا نکنند

تا توده ها "تندرو" نشوند

تا ارکان رژیم به لرزه نیفتد

و تا حکومت بدست توده ها نیفتد

فروغ و هکری

۳ آبان ۵۷

تذکره مهم

قسمت اول پیشگفتار در اوایل مهرماه ۱۳۵۷ و قسمت دوم آن در دیماه ۱۳۵۶ نوشته شده اند.

علی‌رغم اینکه بنظر ما تحلیل‌های ارائه شده در دو قسمت پیشگفتار همچنان صحت و کفایت خود را حفظ کرده اند و گذشت دوره ای هرچند کوتاه ولی سرشار از حادثه، خدشه ای در حقانیت آنها وارد نکرده و آنها را مورد تکذیب قرار نداده است، با اینهمه در وقایع در این یکساله و ویژه در چند ماهه اخیر چنان سریع و چنان شگفت‌انگیز بود که ارائه توضیحات اضافی را، برای جلوگیری از ابهام و سوء تعبیر، ضرور کرده است. تجربه مفیدی در این راه ما را یاری‌های بسیار داده است: رفقای متعددی این نوشته را قبل از چاپ خواننده، پیشنهادات و تذکرات خود را بطور مفصل در اختیار ما قرار داده اند (این امر گرچه چاپ نوشته را مدتی بعقب انداخت ولی ما از این تأخیر، مغبون نیستیم زیرا که از تذکرات و نظریات اصلاحی آنها فراوان استفاده کرده ایم). در این اظهار نظرها غالباً سئوالاتی برای رفقا در زمینه نکات مندرج در این پیشگفتار در رابطه با جناح‌های درگیر در مبارزه کونی (عمدتاً در رابطه با جناح "رادیکال") مطرح شده بود. ما با افزودن زیرنویس‌ها و یادداشت‌های متعدد تازه، کوشیده‌ایم به آن سئوالات مطروحه پاسخ دهیم زیرا که احتمال می‌دادیم نظیر چنان سئوالاتی برای خوانندگان کتاب نیز پیش بیاید. با اینهمه ممکنست هنوز مواردی در آن وجود داشته باشد که توضیح یا تصریح آنها از زیر دست ما در رفته (و یا غیر لازم تشخیص داده شده) باشند. در برخورد با چنین مواردی توجه خواننده را به دو نکته مهم جلب می‌کنیم:

۱- توجه به تاریخ نگارش هر یک از دو قسمت، به سطح جنبش و موقعیت میدان مبارزه و به مسائل مطروحه در آن ایام.

در این زمینه مثال‌های فراوانی می‌توان ارائه داد و در اینجا فقط بعنوان یادآوری به اشاره‌ای نمونه اکتفا می‌کنیم. مثلاً در همین یکسال پیش، در زمان نگارش قسمت دوم پیشگفتار، اگر فلان نویسنده با احترام به شاه نامه سرگشاده می‌نوشت، دوتا به نعل و یکی به میخ میزد تا معایب و نابسامانی‌های وضع کشور ناشی از اشتباهات دولت (هنوز تمام "اشتباهات" متوجه "دولت" بود، و نه متوجه شاه و تمام گناهان به پای نوکر سرسپرد و مفلوک بنام هویدا نوشته می‌شد) را به "استحضار اعلیحضرت برساند" (و باید یاد آورد و خوش خیالی را کنار گذاشت که همین نامه‌های سرگشاده چه انعکاس وسیع و چه بازتاب مطلوبی در سطوح مختلف جامعه برجای می‌گذاشت)؟ امروز، در هر گوشه و کنار کشور، هر روز هزاران بار فریاد "مرگ بر شاه" شنیده میشود.

این نکته را بلافاصله توضیح بدهیم که از ذکر مثال فوق قصدمان فعلاً قضاوت درباره خوب یا بد بودن، مفید و مؤثر یا بی‌فایده و غیرمؤثر بودن، با ارج یا کم‌ارج یا بی‌ارج بودن کار این طلیعه‌داران و راهگشایان جناحهای کنونی مبارزه در آن دوره نیست (ما قضاوت خود را در این زمینه در بخش چهارم کتاب حاضر به تفصیل ارائه خواهیم داد)، منظور فقط اینست که توجه خواننده را به این نکته مهم جلب کنیم که اگر مطلبی را بدون توجه به جریانات آنروز مطالعه کند بعید نیست که نکاتی را "نادرست" یا "عجیب" بیابد.

۲- توجه به ماهیت واقعی و موضع طبقاتی رهبری جناحهای درگیر در مبارزه (چه مذهبی و چه غیرمذهبی)، نه به موضعگیری‌های مصلحتی و رنگ‌پذیری‌های موسمی آن.

آنچه در یک تحلیل علمی اهمیت دارد اینست که از ورای شعارهای انقلابی، مواضع رادیکال، رنگ‌پذیری‌های موسمی، تغییرپذیریهای مصلحتی و تنوع شیوه‌های تاکتیکی، از طریق تعمیق در جهان بینی و توجه دقیق در پراتیک و عملکرد یک فرد یا یک گروه، ماهیت واقعی، موضع طبقاتی و اهداف استراتژیک آن فرد یا گروه شناخته و شناسانده شود. اینکار با متوقف نشدن در سطح و با کنارزدن پوسته‌ها، مقدر خواهد بود. برخورد ما در نوشته حاضر با جناحهای درگیر در مبارزه کنونی (چه مذهبی و چه غیرمذهبی) یک برخورد علمی و متکی به پیشروترین و انقلابی‌ترین جهان بینی هاست و از این نظر، امروزه "هاو فرد آری"‌های آنها و بالعکس، شکافی در آن بوجود نمی‌آورد. جناحهای درگیر در مبارزه (جناح رادیکال مذهب، کمتر و جناحهای دیگر مذهبی و غیرمذهبی، بیشتر) هر قدر که بخواهند می‌توانند رنگ بگیرند و رنگ ببازند و یا بنوع متفاوتی جلوه گر شوند. آنچه در این میان، رنگ‌ناپذیر و تغییرناپذیر می‌ماند، ماهیت واقعی و موضع طبقاتی آنهاست. در این نوشته آنچه دقیقاً مورد توجه ما قرار داشت، ماهیت واقعی و موضع طبقاتی آنهاست، نه رنگ‌پذیری موسمی و موضعگیریهای مصلحتی آنها. و خواننده اگر از این نقطه حرکت کند، هیچ‌جا (حتی در آنجائیکه توضیح اضافی را زائد تشخیص داده ایم) تضاد یا "شکافی" در تحلیل ما از موضع واقعی این جناح‌ها - با آنچه که امروز می‌گویند یا فردا خواهند گفت - نخواهد یافت.

پیشگفتار

۱

غالب مؤلفان ، چه ایرانی و چه خارجی ، چه مارکسیست و چه غیر مارکسیست ، جنبش مشروطیت ایران را ، بدون در نظر گرفتن دوره کاملاً مشخص آن ، بطور قریوقاطی مورد مطالعه قرار داده و بدلائل مختلف (از جمله به دلیل همین عدم مرزبندی) به نتایج غیر علمی و نادرست رسیده اند . آن عده ای که قائل به چنین تفکیکی شده اند ، یاد رطرز تلقی و یاد نتیجه گیری خود مرتکب اشتباه گردیده اند . از تحقیقات پراکنده چند محقق جوان و آگاه که بگذریم ، علی رغم مقالات و رسالات و کتابهای بیشماری که درباره مشروطیت نوشته شده ، هنوز جای یک تحقیق

جامع و واقع‌اعلمی درباره جنبش بزرگ توده ای قرن گذشته در وطن ما خالیست. چنین تحقیقی بدون استفاده از اسناد و مدارک بسیار فراوان و چاپ نشده ای که در گوشه و کنار جهان و ویژه در آرشیوهای شوروی خاک می‌خورند، ناقص و نارسا خواهد بود و همچنان گوشه‌هایی از جنبش مشروطیت، تاریخ خواهند ماند*. قسمت اعظم آثاری که در مورد تاریخ مشروطیت ایران وجود دارد را می‌باید در قلمرو واقعه نگاری یا عکسبرداری از وقایع تاریخی بشمار آورد. تا تحقیق علمی یا تحلیل تاریخی. در این نوشته ها ———— بوده ای از شواهد عینی یا خاطرات و یا مدارک جمع‌آوری شده بدون نظم علمی و خط سیاسی یا موضع طبقاتی مشخص، در کنار هم آورده شده است. ما از استعمال اصطلاح "واقعه نگاری" در مورد آنان — که غالباً خودشان نیز با فروتنی به آن اذعان دارند —، مطلقاً قصد تحقیر و یا کم‌بها دادن به نوشته های آنها را نداریم و معتقدیم که اسناد و شواهد آنها، کم و بیش در روشن کردن گوشه‌هایی از تاریخ مشروطیت، نقش مهمی داشته و نوشته هایشان (مثلاً تاریخ مشروطه کسروی) هنوز از بهترین منابع برای یک تحقیق علمی بشمار می‌روند.

در مقابل اینها، محققان پرمدعائی وجود دارند که بخيال خود با دید "علمی" به تاریخ می‌نگرند و با "اسناد اصیل" خود — که جزیک مشت از نامه های فلان صدراعظم یا فلان وزیرمردور، بهمان درباری چاپلوس، فلان حاکم غارتگر و چرند یا ت بهمان "تاریخ نویس" متعلق و دروغ بی‌صاف قاجاری، چیزی دیگری نیست —، می‌کوشند که فلان صدراعظم یا بهمان نویسنده بدنام و عمال سیاست استعماری انگلیس را تظہیر کنند. ما آن "واقعه نگاران" صدیق را هزار بار بر این محققان مجهزه شبه علم بورژوائی، ترجیح می‌دهیم و برای "اسناد اصیل"، دید "علمی" و غیره اینان، پیشیزی ارزش‌قائل نیستیم. بعضی از آن واقعه نگاران، علیرغم

* مراجعه نمود به پایان همین جلد، به یادداشت شماره (۱۱)

فقدان تفکر علمی، کم و بیش دریافتند که تاریخ را توده‌ها می‌سازند و نه چند "شخصیت تاریخی"، در حالی که این محققان جنت مکان، این الفبای تاریخ را هنوز نیاموخته‌اند.

با اینکه در یکی از یادداشت‌های بخش اول کتاب حاضر مجبور شده ایم با نظریکی از برجسته‌ترین نمایندگان این دسته از محققان در مورد يك "شخصیت" تاریخی در دوره قاجار (میرزا حسین خا سپهسالار) باختصار برخورد کنیم ولی در مجموع در کتاب حاضر فرصت بحث در باره آنها و مسخ تاریخ مشروطیت بوسیله آنها را نخواهیم داشت. اگر ^{محققان} بورژوازی حرجی نباشد و توقع زیادی از آنان نباید داشت، ولی در مورد محققان ایرانی و خارجی که با اصطلاح بابینش مارکسیستی به تاریخ مشروطیت ^{طبیعت} ایران نگریسته و به تعبیر درست‌تر از موضع "مارکسیستی" تاریخ مشروطیت را مسخ کرده‌اند، قضیه کاملاً فرق می‌کند. ما در نوشته حاضر، هرچاکه با تحلیل‌های غیر مارکسیستی، با نتیجه‌گیریهای غیر علمی و با نظریات انحرافی - شان مواجه شده ایم، وظیفه حتمی خود را نبسته ایم که در متن و بویژه در یادداشت‌های متعدد، با آنها برخورد کنیم.

اپوانت، بدون توجه به شرایط جامعه آنروز ایران، بدون توجه به ترکیب و موضع طبقاتی نیروهای شرکت‌کننده در جنبش مشروطه، بدون توجه به مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه و حتی بدون يك سطر تحلیل، با يك چرخش قلم، جنبش مشروطه را "انقلاب بورژوا - دموکراتیک"، "انقلاب ضد فئودالی"، "انقلاب ضد امپریالیستی" می‌خواند؛ لااقل بدون اینکه مشخص کند که این خصالت‌ها را بگدامیک از دوره جنبش مشروطه منسوب می‌دارد، گویانکه چنین تفکیکی، هیچ چیزی را شایسته نمی‌کرد، زیرا بطوریکه خواهیم دید، جنبش مشروطه ایران در هیچیک از دوره، "ضد فئودالی" نبود و در هیچیک از دوره، "انقلاب بورژوا - دموکراتیک" نبود و **لنی توانست باشد**. قبل از اینکه به تحلیل این امر بپردازیم، برگردیم به مراحل و گانه جنبش مشروطیت.

بعقیده ما جنبش توده ای ۱۹۱۱-۱۹۰۵* دارای دو مرحله قابل تفکیک از هم بود :

مرحله اول، جنبش مشروطیت (۱۹۰۷-۱۹۰۵) ، بطوریکه در بخش اول کتاب حاضر بطور مجمل و در بخش دوم آن بطور مفصل خواهیم دید ، جنبشی بود با شرکت گروههای کثیری از روحانیون ، بورژوا - فئودالها ، روشنفکران لیبرال ، خرده بورژواها و توده های فقیر شهری ، با رهبری روحانیون موفه و بورژوا - فئودالها و با حمایت دولت استعماری انگلیس (بد لایلی که در بخشهای اول و دوم کتاب خواهیم دید) . عظیم ترین و محروم ترین طبقات جامعه یعنی دهقانان در این جنبش شرکت نداشتند و د لیلی هم وجود نداشت که در آن شرکت کنند ، زیرا که جنبش مشروطه ، بد لیلی که خواهیم دید - نه در شکل ، نه در محتوی و نه در هدف - واژگونی نظام فئودالی حاکم ، تغییر مناسبات تولیدی جامعه ، و حتی تعدیل ستم فئودالی را نشانه نداشت . در یکی از یادداشتها بخش اول توضیح داده ایم که چرا **جنبش مشروطیت** نه " انقلاب بورژوا - دموکراتیک " بود ، نه " انقلاب ضد فئودالی " و نه حتی " انقلاب ضد امپریالیستی " . دقیقاً بهمین علت - بطوریکه در بخش چهارم خواهیم دید - ، قانون اساسی و متمم آن نمی توانست یک قانون مرفعی باشد .

مرحله دوم ، انقلاب مشروطیت (۱۹۱۱-۱۹۰۸) ، پس از عقد قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران به دو منطقه تحت نفوذ روس و انگلیس ، هر چه وسیع تر نیروهای خلقی و انقلابی و عکس العمل وحشیانه نیروهای استعماری روس و انگلیس و ارتجاع داخلی ، مرز بین انقلاب و ضد انقلاب روشن می شود . رهبران جنبش مشروطیت عموماً یا در صف ضد انقلاب قرار می گیرند و یا " بیطرف " می مانند ، زیرا که روحانیون و بورژوا - فئودالها به اهداف خود رسیدند ، رژیم فئودالی و استعمار خارجی نیز چیز مهمی را از دست ندادند .

* مراجعه شود به یادداشت شماره ۲

و این مرحله دوم را **انقلاب مشروطیت** نام میدهیم. این مرحله نیز نه "انقلاب بورژوا-دموکراتیک" بود و نه "انقلاب ضد فتوای *". **انقلاب مشروطیت** ایران، جنبشی دموکراتیک و ضد استبدادی و با **محصلت** ضد امپریالیستی بود (و نه با **موضع** ضد امپریالیستی). در **انقلاب مشروطیت** نیز اکثریت جمعیت ایران و محروم ترین آنها یعنی روستائیان شرکت نداشتند، زیرا هیچیک از جناحهای شرکت کننده در این انقلاب، حتی "جمعیت مجاهدین"، یعنی مترقی ترین و رزمنده ترین شان، نه تنها برنامه ارضی مشخصی نداشت و هیچ شعارسیج کننده ای بنفع دهقانان ارائه نمیداد، بلکه بطوریکه خواهیم دید، جمعیت مجاهدین رشت، فتوای ۱۳۳۰ و رژیم ستمگر ارباب و رعیتی را تأیید میکرد. در باره "جمعیت مجاهدین" و "مرکز غیبی" بعنوان پیشاهنگ طبقه کارگر و حزب کمونیست در ایران، غلوهای بسیاری شده است. بنظر ما "جمعیت مجاهدین" هیچ موضع واقعی انقلابی نداشت. و قتیکه میگوئیم که این جمعیت موضع انقلابی نداشت برنامه جمعیت و منشاء غیر پرولتری اکثریت بنیانگذاران و رهبران برجسته آن (کربلائی علی مسیو، حاجی علی دوافروش و حاجی رسول هدقیانی) را در نظر داریم نه بهیچوجه عناصر قهرمان گروههای "مجاهد" و "فدائی" را که در زمان انقلاب مشروطیت حماسه ها آفریدند - عناصری که در رهبری راهی نداشتند. در همین پیشگفتار اشاراتی در زمینه غیر انقلابی بودن این جمعیت خواهیم کرد و در بخش دوم، با ارائه و تحلیل اسناد و مدارک چاپ شده یا نشده بفارسی، این موضوع را گسترش خواهیم داد. قبلا این نکته را تذکر شویم: وقتی که در بررسی تاریخ گذشته، در ساره فرد یا گروهی قضاوت میشود معمولا می شنویم که می گویند: "ای آقا،

* گرچه این مطلب را عمدتا در یکی از یادداشت های بخش اول بطور مفصل گسترش داده ایم، با اینهمه در سرتاسر کتاب، در بخشهای چهارگانه آن، هر جا که فرصت دست دهد، این موضوع یعنی اثبات "بورژوا-دموکراتیک" و "ضد فتوای" بودن جنبش مشروطیت و انقلاب مشروطیت را رها نخواهیم کرد.

باید شرایط آنروز ایران را در نظر گرفت". ما به این امر دقیقاً توجه داریم و قضاوت خود را مطلقاً بر اساس معیارهای امروزی بنا نمی‌نهم، ولی با این تفاوت، ما بجای کسانی که بعنوان توجیه اشتباهات و کجروی های رهبری جنبش توده ای عموماً و رهبری جنبش کارگری خصوصاً، مرتب "شرایط آنروز" را یادآوری شوند، می‌کوشیم بفهمیم چرا این رهبری در طول ۲۵ سال اخیر همواره از جنبشهای توده‌ای و کارگری عقب بوده و بجای تعالی مرحله مرحله ای آن جنبشها، مرحله مرحله از آنها پیروی کرده است. بیشتر شاگرد (غالباً شاگرد کودن) مکتب توده و طبقه کارگری بوده است تا معلم و راهنمای آنها. احزاب، سازمانها و گروههای کارگری و شبه کارگری تا به امروز در ایران همواره به وصله پینه کاری، به امید حوادث و فرصت مناسب نشستند (و یا فرصت مناسب را از دست دادند) اکتفاء کرده و در زمینه مسائل اساسی نه تنها هیچگاه قاطعیت نداشته‌اند بلکه همواره به شیوه کج در و مرتب رفتار کرده‌اند. ازس خواسته ^{اند} همه را داشته باشند هیچکس را "خام نکرده"، طبقه کارگران نیز از خود رمانده‌اند. رویزیونیسم و رفورمیسم یکمرتبه از آسمان سبز نمی‌شوند بلکه ثمره یک پروسه طولانی کجرویها و اشتباهات و نتیجه سایش و فرسایش ^{حیه} انقلابی (بدلایل مختلف عینی و ذهنی) در احزاب کارگریند؛ این تازه در مورد احزابی است که با برنامه انقلابی و اهداف پرولتری شروع بکار کرده‌اند و حساب احزاب با اصطلاح کارگری که از همان آغاز، هیچ برنامه و اهداف انقلابی نداشته‌اند کاملاً روشن است.

برگردیم به "جمعیت مجاهدین". این جمعیت بظاهرا از حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه (P.O.S.D.R) منشاء گرفت. ولی اگر حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه را پله اول یک نردبان فرض کنیم وقتی که (از بالا به پائین) به پله چهارم یعنی به جمعیت مجاهدین می‌رسیم، هیچ شباهتی بین اولی و چهارمی مشاهده نمی‌کنیم، و پله دیگر

این نردبان به ترتیب (از بالا به پایین) ، " همت " و " سوسیال دموکراتها " می باشند .

به پله های این نردبان ، از بالا به پایین ، نگاه زود گذری بیندازیم :

۱- حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه ، حزبی بود مارکسیستی و با برنامه انقلابی . حزبی با خصلت پرولتری و انترناسیونالیستی . نکته پیداست حزبی که از سوسیالیسم علمی الهام می گرفت نمی توانست رنگ ملی (ناسیونالیستی) یا مذهبی بخود بگیرد .

۲- همت . در سال ۱۹۰۴ عده ای از روشنفکران جوان مسلمان در باکو محفلی را تشکیل دادند و به مطالعه سوسیالیسم مارکسیستی پرداختند . این محفل به سلول حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه پیوست . پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ، این محفل بصورت یک حزب سیاسی واقعی درآمد و " حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت " نام گرفت که باختصار آنرا " همت " می نامند .

همت یک وضع کاملاً استثنائی داشت : حزب کارگری سوسیال دموکرات

● *Hümmet* بمعنای تعاون و مساعدت را در فارسی به دو شکل " همت " و " هومت " می نویسند و ما شکل رایج تر آنرا انتخاب کرده ایم .

● در تهیه این قسمت از مقدمه ، از تاریخ مشروطه کسروی و چند سند مندرج در مجموعه " اسناد تاریخی جنبش کارگری ... " (که بجای خود در حاشیه مشخص می شود) که بگذریم ، عمدتاً از اسناد و مطالب مندرج و منابع اشاره شده در کتاب " بین الملل دوم و شرق " ، به ویژه از سه رساله زیر :

— ایران ۱۹۱۲-۱۹۰۸ ، نوشته گلروی و پهل تحت نظر : **درویش و الکساندر بنیگس** ، صفحات ۷۶-۵۸

— اولین گروههای سوسیالیستی در میان مسلمانان روسیه ۱۹۱۴-۱۹۰۴ ، نوشته الکساندر بنیگس ، صفحات ۳۸۶-۳۷۰

— " حزب سوسیال دموکرات " ایران ، نوشته ن. ک. پهلوا ، صفحات ۴۰۸-۳۸۶ فراوان استفاده کرده ایم . مشخصات این کتاب چنین است :

La deuxième internationale et l'orient. Editions Cujas, Paris 1967 .

روسیه، برای اولین بار و آخرین بار قبول کرد که يك سازمان با خصلت ملی و مذهبی را در میان خود بپذیرد، سازمانی را که — بخاطر داشتن خصوصیات فوق — خصلتهای انقلابی، پرولتری و انترناسیونالیستی قهرآرد آن ضعیف بود.

قبول این وضع استثنائی در مورد "همت" از طرف حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه، علل و عوامل متعدد داشت، از جمله:

الف — چنگ اندازی مذهب اسلام در تمام شئون زندگی مردم.*
 ب — اختلافات دیرین و خونین ارامنه و مسلمانان قفقاز. حزب سوسیال دموکرات روسیه نمیخواست به این اختلافات دامن بزند، غرور ملی و احساسات مذهبی مسلمانان قفقاز را جریحه دار کند و بین مسلمانان و ارامنه قائل به تفاوت شود، زیرا ارامنه قفقاز از مدتی قبل به حزب سوسیال دموکرات روسیه پیوسته بودند. عده ای از ملایان و شوونیستهای ترک اینطور شایع کرده بودند که حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه، مدافع ارامنه است.

* اگر گوئیم که تمام مذاهب ارتجاعی (در باره مفهوم ارتجاعی مراجعه کنید به یادداشت شماره ۳) و ضد علمی اند، حرف تازه ای نزده ایم ولی برخلاف آنچه ممکنست تصور شود و یا عده ای میخواهند بقبولانند، موضع ضد علمی مذهب اسلام به هیچوجه کمتر از مذاهب دیگر نیست (بید است که هر چیز ضد علمی، ارتجاعیست). در زمانی که مذاهب دیگر حتی در کشورهای بورژوازی، اسلحه خود را غلاف کرده اند، نمشیر اسلام همچنان با قدرت و پشتکار تمامی ناپذیر بر سر کونینسم و "ماده گرایان" فرود می آید. بروید تألیفات و رسالات "دانشندان اسلام" در بیکرن اخیر تا به امروز را بخوانید تا ببینید که "استدلالات" اینها در رد کونینسم و "مادیون" تا چه حد رقت انگیزی مضحک است. ماهر قدر از در صلح در آئیم و هر قدر به سازش تن در دهیم نره ای از فاطمیت متولیان مذهب در مبارزه با کونینسم نخواهیم گاست. مرفی ترین کشورهای اسلامی و مرجع ترین کشورهای اسلامی در یک امر توافق کامل دارند: مبارزه با کونینسم و سرکوب کونینست ها. ما در اینجا و همه جا، حساب مذهب و متولیان مذهب را از قربانیان آن یعنی میلیونها مسلمان صادق ولی ناآگاه، جدای کنیم و ابدأ قصد جریحه دار کردن احساسات مذهبی مردم را نداریم بلکه بیان (و تکرار) یک واقعیت علمی مورد نظر ماست. بخاطر وجود همین واقعیت بود که حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه مدت ها از اوج افکار سوسیالیستی در بین مسلمانان روسیه ناامید بود. و ما ناامید نیستیم.

پ - باکو یکی از مهمترین شهرهای صنعتی روسیه بود ، و از این نظر قفقاز برای حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه اهمیت ویژه ای پیدا میکرد ، اهمیتی که سایر ایالات مسلمان نشین روسیه فاقد آن بودند . حزب تصمیم گرفت که جلوی ضرر را تا حد ممکن بگیرد و نمی خواست که پرولتاریای صنعتی قفقاز را بطور کامل در دست تبلیغات ملاحا و شوونیست ها رها کند . خطر دیگر عبارت بود از آغاز فعالیت پاره از سازمان های مارکسیستی یا شبه مارکسیستی نظیر " سوسیالیست رولوسیونرها " در میان کارگران باکو .

ت - منشاء طبقاتی اکثر کسانی که در قفقاز به حزب کارگری سوسیال دموکرات رو کردند . اگرچه در میان بنیانگذاران " همت " ، چند کارگر نظیر زینال زینالف ، علی حسین رسول زاده وجود داشت ولی اکثریت آنها را پیشه وران ، بازرگانان و روشنفکران تشکیل میداد . بعضی از این روشنفکران از میان بورژوازی قفقاز برخاسته بودند نظیر سلطان مجید افندیف ، اسداله اخوندف ، داداش بنیت زاده و برخی دیگر از میسان اشراف نظیر عزیز عزیزسکف و نیز دوتن از اولین رهبران " همت " یعنی نریمان نریمانف و محمد امین رسول زاده . ایراد عمدتاً به منشاء طبقاتی بنیانگذاران و رهبران " همت " نیست بلکه بر موضع طبقاتی آنهاست . اینان هیچگاه با مذاهب برخورد علمی نکردند و با علایق ناسیونالیستی قطع رابطه نمودند . نتیجه این شد که " همت " یعنی اولین حزب سوسیالیست مسلمان ، تا سال ۱۹۱۴ دائماً بین دو قطب اسلام و سوسیالیسم در نوسان بود . حتی معروف ترین بنیانگذاران و رهبران " همت " قادر نشده بودند که بر تضاد بین اعتقادات مذهبی و احساسات ملی (پان ترکی) با عقاید سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتاری ، فائق آیند و از این نظر بود که از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر روی آور میشدند . در چند سطر قبل گفته ایم که ایراد عمده بر منشاء طبقاتی بنیانگذاران و رهبران " همت " نیست بلکه بر موضع طبقاتی آنهاست (هر چند که این دو عامل غالباً و نه الزاماً همیشه - بروی هم اثر

میگذارند) . در اینجا يك نمونه ارائه می دهیم : در سطور قبل گفته ایم که محمد امین رسول زاده و عزیز عزیزسکف هرد و منشاء اشرافی داشته اند . هرد و از بنیانگذاران و از رهبران درجه اول " همت " بودند . عزیزسکف قبل از تأسیس " همت " ، عضو حزب سوسیال دموکرات روسیه بود . در آوریل ۱۹۱۸ ، کمیسر خلق " کمون باکو " شد و در همین سال به همراه ۲۵ تن از کمیسرهای باکو توسط روسهای سفید ، تیرباران شد . اما محمد امین رسول زاده در سال ۱۹۱۴ به عنوان یکی از رهبران حزب ناسیونالیست و پان ترک " مساوات " برگزیده شد . در سال ۱۹۱۸ ، صد رجمه خوری مستقل آن در باجیان شد و در همین سال ، در گرما گرم جنگهای داخلی روسیه ، در حالی که عده ای دیگر از رهبران " همت " (از جمله عزیزسکف) در میدانهای جنگ جان خود را از دست می دادند ، محمد امین رسول زاده به خلق آن در باجیان شوروی پشت نمود و به ترکیه مهاجرت کرد .

خلاصه کنیم : برنامه " مارکسیستی " حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه " وقتی به " حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت " رسید ، اصول انقلابی ، پرولتری و انترناسیونالیستی آن رقیق شد و یکمقدار از اصول ناسیونالیستی و مذهبی جای آنها را گرفت تا جائیکه **جاپاریدزه** ، نماینده قفقاز در ششمین کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه از اینکه از میان تمام خلقهای روسیه ، تنها شاخه حزب با خصلت ناسیونالیستی و مذهبی را نمایندگی می کند ، بنوعی احساس شرمندگی میکرد .

۳- گروه سوسیال دموکرات ایرانیان . این گروه همزمان یا کمی بعد از تأسیس " همت " و در هر حال در همان سال تأسیس " همت " در ۱۹۰۴ ، در قفقاز بوجود آمد . احمد کسروی تاریخ ایجاد این گروه را یکسال قبل از آغاز جنبش مشروطه ذکر می کند . با توجه به اینکه کسروی ، تاریخ جنبش مشروطه را ۱۹۰۴ می داند (در حالیکه غالب محققین تاریخ ۱۹۰۶ یعنی زمان صدور فرمان مشروطیت را بعنوان مبداء این جنبش می خوانند) ، باید متذکر شد که بنظر او نیز تاریخ ایجاد گروه سوسیال دموکرات ایران ، ۱۹۰۴ می باشد .

خانم بلووا Belova، محقق شوروی در رساله "حزب سوسیال د موکرات ایران"، با تکیه به اسناد موجود در آرشیوهای شوروی همین تاریخ ۱۹۰۴ را بعنوان تاریخ تأسیس گروه سوسیال د موکرات ایران اعلام می کند. محققان دیگر نظیر ایوانف و عبدالحسین آگاهی نیز همین تاریخ ۱۹۰۴ را تأیید می نمایند.

گروه سوسیال د موکرات ایران در قفقاز بوسیله کارگران و پیشه وران و روشنفکران بورژوای مقیم قفقاز تأسیس شد. کسروی اسامی بنیان گذاران آنرا بدست می دهد. در این لیست، اسامی بعضی از بنیان گذاران و رهبران "همت" نظیر نریمان نریمانف و عزیز عزیزیکف بچشم میخورد.

تا قبل از سندی که صالح علی اف در سال ۱۹۶۵ درباره حزب سوسیال د موکرات ایران انتشار داد، سندی از این حزب بفارسی وجود نداشت (قدیمی ترین سند درباره سوسیال د موکراسی ایران سندی بود مربوط به ۱۹۰۷ که بوررامنسکی در سال ۱۹۴۱ از آرشیوهای گرجستان بدست آورد که بقول خانم بلووا، اساسنامه مشهد، "اصول حزب سوسیال د موکرات" نام دارد و دارای چهارده اصل است و متن سند به روسی می باشد. گمان می کنیم همین سند باشد که سوسیال د موکراتهای ایران در سال ۱۹۰۸ تحت عنوان "بیانیه سوسیال د موکراتهای ایران، مدافع اسلام" به دفتر بین الملل د م فرستاده اند).

سندی را که علی اف ارائه می دهد بگفته او از محکمه شهرستان باکو بدست آمده است. این سند هشت صفحه ای (صفحات ۶ تا ۱۳)، نقش است یعنی صفحات آنرا از اول و معلوم نیست چند صفحه از آخر، بدست نیامده است. علی اف این سند را بعنوان "اولین متن اصلی

● برای مطالعه متن سند و توضیحات علی اف مراجعه شود به مجموعه "اسناد تاریخی جنبش کارگری..."، انتشارات مزدک، جلد اول، چاپ دوم، صفحات ۴۱-۳۷.

فارسی حزب اجتماعیون عامیون* معرفی می کند . البته در خود سنده هیچ جا ذکر نمی شود که متعلق به اجتماعیون عامیون* است . ثانیا چون تاریخی ندارد ، هیچ معلوم نیست که بتواند " اولین متن اصلی فارسی اجتماعیون عامیون*" پس از تأسیس آن در حوالی ۱۹۰۴ باشد . علی اف ، به این سئوالات جوابی نمیدهد و کس دیگری نیز در شرایط کنونی قادر به جواب دادن به آنها نیست . با اینهمه در حال حاضر می توان این نتیجه گیری علی اف را مورد قبول قرار داد : " براساس مضمون این سند و همچنین بدلیل اینکه در سال ۱۹۰۶ در باکو تنها یک حزب ایرانی فعالیت میکرد است بدین نتیجه رسیدیم که صفحات یافته شده بخشی از مراعات حزب اجتماعیون عامیون* است ."

این برنامه را ما به دو دلیل در اینجا انتخاب کرده و نگاهی کوتاه به آن می اندازیم : اولاً این سند تنها سندی است که مشخصاً به گروه سوسیال دموکراسی ایران در قفقاز منسوب است و نه به اجتماعیون عامیون و جمعیت مجاهدین و از قاطبی شدنهای سرگیزه آور اسناد سوسیال

* سند مورد بحث و توضیحات علی اف بوسیله حزب توده به فارسی ترجمه شده و برای اولین بار در مجله دنیا انتشار یافت (انتشارات مزدک آنها را از آن مجله نقل کرده است) . ما چون متن اصلی توضیحات علی اف را در دست نداریم دقیقاً نمی دانیم که در نوشته او بجای " سوسیال دموکراتها " ، " اجتماعیون عامیون " آمده و یا حزب توده " سوسیال دموکراتها " را " اجتماعیون عامیون " ترجمه کرده است . البته یگمان ما شوق ووم بیشتر صدق می کند ، زیرا باستان چند جا از نوشته علی اف (از جمله عبارتی را که در چند سطر بعد نقل کرده ایم) ، بعید بنظر میرسد که او سوسیال دموکراتها را با اجتماعیون عامیون عوضی گرفته باشد . و بیشتر احتمال می دهیم که حزب توده بهنگام ترجمه ، مرتکب بی دقتی شده باشد . البته از نظر لغوی ، سوسیال دموکراتها را اجتماعیون عامیون ترجمه کردن نادرست نیست ولی در اینجا از نظر تاریخی ، غلط است . پیدا است که در توضیحات علی اف بحث بر سر سوسیال دموکراتهای ایران در قفقاز است و نه اجتماعیون عامیون در ایران . با علم به غلط بودن این اصطلاح نظر باینکه ما عبارات را در داخل دو گیومه گذاشته ایم خواسته ایم آنها را مستقیماً اصلاح کنیم در حالیکه خواننده می تواند آنها را غلط گیری کرده و هر جا که با علامت (*) مشخص شده بجای " حزب اجتماعیون عامیون " یا " اجتماعیون عامیون " ، " حزب سوسیال دموکرات " یا " سوسیال دموکراتها " قرار دهد .

د موکراسی دړخود ایران (اجتماعيون عاميون، جمعيت مجاهدین) برکنار
 است. ثانياً این برنامه با اینکه هیچ ربطی به يك برنامه سوسیالیستی
 ندارد معیناً از برنامه های سوسیال د موکراسی د ایران که به نام های
 اجتماعيون عاميون و " جمعيت مجاهدین " (اسنادی که بنام " جمعيت
 مجاهدین " در دست است بنظر ما مربوط به اجتماعيون عاميون میباشد
 و بطوریکه د رزیر توضیح خواهیم داد ما " جمعيت مجاهدین " را بطور
 اخص " مرکز غیبی " علی مسیو میدانیم) ، بعداً د ایران انتشار یافتند،
 غالباً مترقی تر است. انقلابی ترین شعاری که د آن دوره می بایست
 عنوان شود یعنی مسئله ارضی را مثال میزنیم. د ماده اول سند ارائه شده
 بوسیله علی اف چنین می آید: " جميع ملک و زمین باید د اختیار آن
 کس باشد که بارنج خود میکار د و نه با استعانت عمله و فعله " .

این برنامه علی رغم ابهام و عدم صراحت، و کلی بافی و فقدان راه عملی
 برای رسیدن به آن، باید گفت انقلابی ترین برنامه ایست که د آن دوره
 د ایران د رمورد مسئله ارضی عنوان شده است. و تمام برنامه های سوسیال
 د موکراسی د ایران که بعداً د زمان جنبش مشروطیت و انقلاب مشروطیت
 د این زمینه ارائه شده، عقب نشینی است نسبت به این موضع تاجائیکه
 بطوریکه خواهیم دید " جمعيت مجاهدین " (مرکز غیبی) و انجمن تبریز
 با هرگونه موضع گیری علیه فتوای الیسم مخالفت می کنند و جمعيت مجاهدین
 رشت به دفاع سرسختانه از فتوای الیسم می پردازد. برای اینکه د اینجا
 خود رابه سوسیال د موکراسی ایران محدود کنیم، برنامه " جمعيت مجاهدین "
 (اجتماعيون عاميون) * د سال ۱۹۰۷ د مشهد را مثال میزنیم. د سند علی اف

* این برنامه تحت عنوان " مرامنامه جمعيت مجاهدین " بوسیله حزب توده ترجمه
 شد و د شماره ۳، سال ۱ مجله دنیا انتشار یافت (ترجمه همین سند د جلد اول
 " اسناد تاریخی جنبش کارگری... " تجدید چاپ شد) . براساس توضیحاتی که د ر چند
 صفحه بعد خواهیم داد بنظر ما این برنامه متعلق به اجتماعيون عاميون مشهد است
 نه " جمعيت مجاهدین " بطور اخص یعنی گروه " مرکز غیبی ". ناآنجا که ما اطلاع داریم
 از گروه اخیر برنامه و مرامنامه ای تاکنون بدست نیامده است.

دیدیم که **ماده اول** مربوط به مسئله ارضی بود، در سند مشهد، این امر به **ماده هفتم** منتقل میشود و در بین يك برنامه ۱۳ ماده ای گم میگردد، و مضافاً عقب نشینی روشنی ست نسبت به سند اول. ماده هفتم چنین است:

"دھات و املاك سلطنتی و همچنین دھات و املاك مالکینی که علاوه بر احتیاج زندگی آنها باشد بایستی اولی ها بلاعوض و دومی ها توسط بانک خریداری شده بین اهالی و دهاقین تقسیم گردد". این برنامه نه تنها هیچ ربطی به برنامه سوسیال موکرات روسیه ندارد بلکه حتی از برنامه د کابریست های روسی در ربع اول قرن نوزدهم علیه "سرواژ"، و حتی از طرح ارضی پستل Pestel (۱۸۲۶-۱۷۹۳) بنام "روسکا یاپرودا" بمراتب عقب تر است. تازه این برنامه سوسیال موکراتها بود (که در رهبری نقشی نداشتند)، نه برنامه "جمعیت مجاهدین" (مرکزگینی) علی مسیو و یارانش؛ و بدتر از این، نه برنامه انجمن تبریز (که رهبری را دیکال ترین بخش جنبش را در دست داشتند) که با هرگونه موضعگیری علیه فتودالیسم مخالف بودند. در چنین محتوایی ست که اکثر محققان "مارکسیست" ایرانی و خارجی، انقلاب مشروطیت را يك انقلاب "ضد فتودالی" می دانند.

برگردیم به سندی که بوسیله علی اف بدست آمده است. گفتیم که این سند با اینکه از برنامه ها و مرامنامه هایی که بعداً بوسیله سوسیال دموکراسی در ایران ارائه شده غالباً و بویژه در زمینه های اساسی، انقلابی ترمیاشد با اینحال، برنامه آن هیچ ربطی به يك برنامه سوسیالیستی ندارد و حتی از برنامه های انقلابی های بورژوائی قرون هفده و هیجده اروپائی هم عقب تر است. برنامه آن بیشترین برنامه يك "بنگامخیریه" شباهت دارد. روح و فکرو زبان آن شدیداً متأثر از فرهنگ فتودالیسم است. بجای لفظ کارگر یا هر واژه ابداعی دیگر - بمنظور فاصله گیری از فرهنگ منحن فتودالی و نظام استعماری موجود - در این نوشته با الفاظ "شاگرد"، "نوکر"، "مزدور"، "عمله"، "فعله" برخورد می کنیم (خوشبختانه این سند جزء اسناد نادریست که بزبان

فارسی بدست آمده و نه مانند سایر اسنادی که از روسی بوسیله حزب توده بفارسی ترجمه شده و بهنگام ترجمه، مفاهیم با تردستی خاص "مترقی" تر شده اند. اگر در ترجمه‌های دیگر از روسی لفظ ها قین را مشاهده می‌کنیم (مثلا همان نمونه ای که از ماده ۲ برنامه مجاهدين در فوق داده ایم)، در اینجا واژه مرسوم آن دوره یعنی "رعایا" را می بینیم و زن او، "کلفت او" خطاب میشود. سوسیال دموکراتهای ماکه در روسیه در زمان انقلاب کارگری ۱۹۰۵ آن کشور می زیسته اند، به وجود طبقات و جامعه طبقاتی و به ضرورت مبارزه طبقاتی اعتقادی ندارند و "راضی نیستند که خون احدی در روی زمین ریخته شود خواه از هر فرقه و ملت باشد تفاوت ندارد" و برای اینکه به منطق خود استحکام بیشتر می بخشند از شعر سعدی کمک می گیرند و بلافاصله اضافه می کنند "بنی آدم اعضای یکدیگرند". برای اینکه نشان بدهند به مسائل واقفند و برای اینکه ایراد نشود که برنامه شان از برنامه نویسندگان بورژوا و فیلسوفان لیبرال قرون گذشته بسیار نازل تر است، چنین استدلال می کنند: "ملت مقدسه ما حالیه... بنادانی گرفتارند و خیر خود را از شر تمیز نمیدهند لهذا باید مطالب را متدرجا اظهار کرد". و بعد "مطالبی" را که باید در آینده در "تدارک" آن باشند در مورد "زندهای بیوه"، "اطفال بی سرپرست"، "فقرا" و "اشخاص بی بضاعت و مفلس" ارائه میدهند. در فصل "آیام ملت را چگونه باید خلاص کرد" بدون اینکه یک کلمه درباره کارگر و دهقان و یا بقول خودشان عمله و مزدور و رعیت حرف بزنند و بدون اینکه یک کلمه درباره چگونگی خلاصی اکثریت خلق ایران یعنی "رعایا" بزیان بیاورند، در ماده چهارم آن برای "آزادی اتفاق اربابان صنایع و حرفت" دل می سوزانند و راه سازماندهی آنها را نشان میدهند (با سازماندهی دهقانان و کارگران ابد اکاری ندارند). در ماده پنجم همین فصل "آیام ملت را چگونه باید خلاص کرد" پس از اینکه "آزاد مذهب... از روی قانون شریعت مطهره" را اعلام میدارند معلوم نیست کس به اساس چه ضرورت و شیوه تاکتیکی مبارزه، سوسیال دموکراتها ایران

خود را مجبور دیده اند که تبصره ("قید") زیر را به آن اضافه کنند: "قید . این فصل [ماده] ، نه در خصوص ایران است [اگر] در خصوص ایران " نیست چرا در برنامه سوسیال دموکراتهای ایران می آید . چونکه در ایران مثل سایر دول ، متعرض مذنب و ملت دیگری نمی شوند نه از طرف حکومت و نه از طرف رعیت . مثلاً روس از زمان پطر کبیر تا بحال همیشه مذاهب متفرقه را که در روسیه سکنا دارند مثل مسلمان و یهودی و ارمنی و پالیاک خیلی از این مذاهب را جبراً روس کرد . ولی در ایران اگر کسی را به دین اسلام دعوت کرده اند از روی دلایل عقلیه و براهین قاطع بوده ."

اگر حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه بطوریکه گفتیم در شرایط خاص ، در دوره خاص ، با اهداف تاکتیکی مشخص ، به تأسیس " حزب سوسیال دموکراسی مسلمان همت " بعنوان شعبه ای از حزب کارگری سوسیال دموکراسی روسیه رضایت داد ، ولی در ایران از دیرباز ، از همان ۷۵ سال پیش ، خلط مبحث مذاهب و مارکسیسم آغاز شد (شاید بخاطر اینکه گروه سوسیال دموکرات ایران نه مستقیماً از حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بلکه از " حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت " منشاء گرفت) ، و کم کم بصورت یک سنت درآمد . حتی غالباً مذاهب را بصورت جزئی از سوسیالیسم معرفی کردند . این خلط مبحث یعنی داستان شتر مرغ و قضیه به نعل و به میخ زدن ، هنوز ، بنوعی دیگر ، گریبانگیر سازمانها و گروههای مارکسیستی است .*

* در مقدمه ترجمه فارسی اثر جالب یک کارگر انقلابی بنام " طاعون خدا " در زمینه " معاشات در برابر ایده آلایسم مذهبی " از طرف " نهضت متفرق چپ ایرانی " بد رستی چنین آمده است :

" این فلاکت هم از نمود های عقب ماندگی مبارزات طبقاتی [در ایران] است ، این بار در عرصه جهان بینی . استبداد اندیشه کش آسیائی آنچنان ذهن عموم را سرکوب کرده که نهضت چپ نیز از رسیدگی محزون نمانده و از بدیهی ترین حق خود که ابراز نظر و جدل عقیدتی با ایده آلایسم ازهر قماش باشد ، در گذشته است ."

(" طاعون خدا " نوشته یوهان مویست . ترجمه فارسی از انتشارات انجمن " شعرا " ،

(۱۳۵۷)

درباره گروه سوسیال دموکرات ایران يك نکته دگر نیز قابل ذکر است. برنامه سوسیال دموکرات ایران از يك نظر مرفعی تر، از جهت دگر غیر انقلابی تر از برنامه "همت" بود. در برنامه و بویژه در رهبران و بنیانگذاران "همت"، خصلت ملی (پان ترکی) شدیدی بچشم میخورد (قبلا اشاراتی باین امر کرده ایم) در حالی که با اینکه اکثریت قریب با اتفاق بنیانگذاران گروه سوسیال دموکرات ایران، آذربایجانی بودند، معینا مثلاً بجای حزب سوسیال دموکرات آذربایجان، "حزب سوسیال دموکرات ایران" را بنا گذاشتند و در شهرهای مختلف ایران شعبات حزب سوسیال دموکرات ایران را برپا داشتند. این اختلاف بین همت و سوسیال دموکرات ایران توجیه خود را در این امر می یابد که ترکهای قفقاز مانند سایر اقلیت های ملی روسیه مورد ستم ملی شدیدی رژیم تزاری قرار داشتند و در حالی که در آذربایجان ایران این امر بچشم نمی خورد، شاید بدین علت که قاجاریها خود از ترکها بودند. از زمان رضاشاه بعد است که ستم ملی در مورد خلقهای غیر فارس بویژه ترکها و کردها و اعراب و بلوچ شدت یافته است.

اما جنبه غیر انقلابی تر برنامه گروه سوسیال دموکرات ایران نسبت به برنامه "همت" جنبه مذهبی شدیدی تر اولی است. موضع گروه سوسیال دموکرات ایران نه تنها با موضع يك حزب مارکسیستی در مورد مذهب فرسنگها فاصله دارد بلکه حتی موضع آن از موضع آزادخواهان مرفعی و غیر مارکسیست نظیر میرزا آقاخان کرمانی و از موضع روحانیون روشنفکری نظیر سید جمال واعظ (با سید جمال الدین اشتباه نشود) بسیار عقب تر است. اینجا مسئله ابداء بر سر يك تاکتیک مبارزه در عدم درگیری با مذهب (بخاطر رعایت اعتقادات مذهبی مردم) بمنظور وسیله رسوخ مارکسیسم در بین مردم و کمک به نشر افکار علمی و انقلابی نبود (اگرچنین بود مورد تأیید ما قرار نمیگرفت) بلکه عمق فاجعه در اینست که کلیه رهبران سوسیال دموکراسی ایران مذهبی بودند، عده ای از آنها عمیقاً و عده ای تا حد خرافی مذهبی بودند. وقتی درباره "همت" بحث میکردیم گفتیم که

عنوان آن "حزب سوسیال د موکرات مسلمان همت" بود، حزب سوسیال د موکرات ایران فقط "حزب سوسیال د موکرات مسلمان" نبود بلکه "سوسیال د موکراتهای ایران، مدافعان اسلام" * بود و این خصیصه که د ر کلیه برنامه ها و مراومه هایشان سایه انداخته مطلقا جنبه تاکتیکی نداشته است .

علاوه بر نکاتی که د فوق اشاره کرده ایم، عوامل دیگری نیز د رخالی تر شدن محتوای انقلابی د برنامه سوسیال د موکرات ایران (د مقام مقایسه با برنامه " همت ") وجود داشت که مهمترین آنها عبارتند از:

الف - چنگ اندازی مذهب د تمام شئون زندگی مردم د رایران بیشتر و خرافات مذهبی د رایران شدید تر از قفقاز بود (این رابطه د مورد رهبران سوسیال د موکرات ایران د مقام مقایسه با رهبران " همت " نیز صدق می کند) .

ب - قفقاز بها با اینکه تحت ستم ملی روسها قرار داشتند با اینحال جزئی از امپراطوری روسیه بشمار میرفتند، یعنی جزء کشوری که از استعمار گران ایران بود . روسیه د راه سرمایه داری گام گذاشته بود و د رایران نظام پوسیده نفوذ الی حاکمیت داشت و د کشور انگلیس و روسیه تزاری آنرا بصورت یک کشور نیمه مستعمره د آورد ه بودند .

پ - د روسیه، پرولتاریا د حال رشد بود و با کویکی از مراکز مهم صنعتی روسیه بشمار میرفت و د رایران پرولتاریای صنعتی وجود نداشت . نتیجه کلیه عوامل مذکور د صفحات فوق سبب شد که برنامه رقیق " همت " د برنامه سوسیال د موکرات ایران د قفقاز، رقیق تر شود . بطوریکه قبل از گذر دهه ایم همین برنامه سوسیال د موکرات های ایرانی مقیم قفقاز وقتی که با ایران به اجتماع یون عامیون منتقل شد، از آن مقدار کمی از مواضع انقلابی که د آن وجود داشت کم کم خالی شد . عبدالحسین آگاهنی د مقاله " د وران اولیه نفوذ اندیشه های مارکسیستی د رایران "

* عده ای نیز " محافظین اسلام " نوشته اند .

می نویسد: "فعالیت سوسیال دموکراسی ایران را نمی توان چیزی بیشتر از دوره اولیه نفوذ اندیشه های سوسیالیسم علمی به کشور دانست". و این خوشبینانه ترین نظریست که در مورد سوسیال دموکراسی در ایران می توان داد و غلوهای بیشمار که درباره نقش سوسیال دموکراسی در جنبش کارگری شده (و هنوز ادامه دارد)، عاری از حقیقت علمی و واقعیت تاریخی است.

۴- جمعیت مجاهدین (مرکزی) . حزب سوسیال دموکرات ایران، اجتماعیون عامیون و جمعیت مجاهدین بطرز گیج کننده ای بهم ممزوج شده است. گویانکه غالب محققان ایرانی و خارجی بنوعی به این سردرگمی کمک کرده اند ولی با اینهمه باید علل عمده این سردرگمی ها را در خود مسئله جستجو کرد، زیرا که در آن زمان مرز واقعاً مشخصی بین "همت"، "گروه سوسیال دموکرات ایران"، "اجتماعیون عامیون" و "جمعیت مجاهدین" وجود نداشت.

ایرانیان مقیم قفقاز در "همت" فعالیت میکردند، عده ای از رهبران و بنیانگذاران "همت" در تأسیس و رهبری گروه سوسیال دموکرات ایران شرکت داشتند. عده ای از بنیانگذاران و رهبران "همت" و گروه سوسیال دموکرات ایران برای یاری دادن به گروه علی مسیو در تشکیل جمعیت مجاهدین و برای تأسیس حزب اجتماعیون عامیون به ایران آمدند. کارگران ایرانی مقیم قفقاز به همراه برادران قفقازی خود در باکو علیه روسیه تزاری مبارزه میکردند، اعضاء "همت" برای یاری دادن به انقلابیون ایران در مبارزه علیه استبداد قاجاری به ایران آمدند. در شهرهای تفلیس، باکو، تاشکند و غیره گروههای فدائی برای اعزام بایر، تشکیل می یافت، از طریق جمع آوری "اعانه"، پول و نیز سلاحهای گوناگون و مهمات لازم برای آنها و حتی بمب برای انقلابیون ایران فرستاده میشد.

پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، علاوه بر ایرانیهای مقیم قفقاز و اعضای سوسیال دموکرات ایران و قفقازیهای عضو "همت"، ارامنه و **د اشناک** (حزب ناسیونالیستی، عضو انترناسیونال دوم) و **هشاک** (حزب سوسیالیستی، کمتر از اولی ناسیونالیست و ایضا عضو بین الملل دوم)، گرجی های عضو "فدراسیون قفقاز" (سوسیال دموکرات) و حتی اعضای از حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه (چه بلشویک و چه منشویک) نیز به ایران آمدند و در **جنبش مشروطیت و انقلاب مشروطیت ایران** شرکت کردند. دلایل آمدن اینها به ایران متفاوت بود و بدون اینکه در اینجا وارد جزئیات شویم می توان آنها را بشرح زیر (بدون رعایت تقدیم و تأخر) خلاصه کرد:

الف - فرار از سرکوب رژیم تزاری پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵
ب - یاری به هموطنان ایرانی یا همدینان خود (سوسیال دموکراسی ایران، همت، د اشناک، هشاک).
پ - وظیفه انترناسیونالیسم پرولتری که مبارزان انقلابی روسیه برای خود قائل بودند.

ت - ایران موقعیت بسیار مناسبی را برای تعلیمات نظامی در اختیار مبارزات آینده سوسیال دموکراسی روسیه علیه تزاریسم در اختیار حزب طبقه کارگر این کشور قرار میداد.

ث - مبارزه با رژیم تزاری در همه جا، چه در داخل و چه در خارج مرزهای روسیه. پیروزی جنبش مشروطیت، شکست بزرگی بود که روسیه پس از جنگ با ژاپن در ۱۹۰۴، متحمل میشد.

مرور مجدداً تمام نکاتی که در فوق بآنها اشاره گردیم و نگاه دیگری که رزیزو به آنها اشاره خواهیم کرد نشان میدهد که بیرون کشیدن "جمعیت مجاهدین" (مرکز غیبی) بعنوان یک سازمان مشخص امری بسیار دشوار است. ممکنست این سؤال پیش بیاید که چه اهمیتی دارد که کوششی برای تشکیل یک سازمان خرده بورژوائی و مذهبی ("جمعیت مجاهدین") از یک سازمان نیمه سوسیالیستی و دقیق تر اینکه شبه سوسیالیستی و ایضاً مذهبی (اجتماعیون عامیون) بعمل آید. این امر، در موقعیتی دیگر

شاید مهم نبود ولی در بحثی که ما در اینجا دنبال می‌کنیم، یعنی پروسه‌ای که از حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه آغاز شد و به جمعیت مجاهدین رسید، نهایت اهمیت را دارد. این تفکیک، در بحث مربوط به انقلاب مشروطیت که در آن، آزادخواهان مسلمان ایرانی و قفقازی، سوسیالیست گرجی، ناسیونالیست ارمنی و مارکسیست روسی همه "مجاهد" خوانده می‌شدند، شاید چندان مهم نباشد ولی این امر، در دنبال کردن مراحل مختلف یک سیر قهرانی، فوق‌العاده حائز اهمیت است. برای دیدن اینکه چطور یک برنامه مارکسیستی و انقلابی (حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه)، با دست‌بدست‌گشتن و هربار، بر اثر "انطباق با شرایط خاص" (ارزیابی این شرایط خاص به سبب‌بیشتر ذهنی باشد تا عینی، تخیلی باشد تا واقعی)، پله پله سقوط می‌کند، و وقتی که به انتهای پلکان می‌رسد به یک برنامه غیرمارکسیستی و غیرانقلابی تبدیل می‌گردد. دنبال کردن این پروسه همچنین از این جهت آموزنده است که می‌بینیم چطور چشم پوشی از اصول اساسی مارکسیسم می‌تواند زنجیروار، توده‌ای از انحرافات را بدنبال خود یدک بکشد.

برگردیم به "جمعیت مجاهدین" (مرکزگینی). در مورد زمان تأسیس جمعیت اطلاع دقیقی نداریم. میدانیم که "همت" و "گروه سوس-یال دموکرات ایران" در ۱۹۰۴ تأسیس شدند. بعضی از بنیانگذاران "همت" نظیر مشهدی اسماعیل، مشهدی علیخان و حاجی خان از طرف "همت" به ایران آمدند تا مبارزان ایرانی را یاری دهند. تشکیل جمعیت را می‌توان در حوالی ۱۹۰۵ دانست. جالب است که "همت"، "گروه سوسیال دموکرات ایران" و "جمعیت مجاهدین" تقریباً در یک زمان تأسیس شدند. رهبری جمعیت را "مرکزگینی" داشت. تعدادشان ۲ نفر بود و کسروی نام یازده نفر آنها را ذکر می‌کند. رهبری جمعیت در واقع در دست سه نفر بود: کربلایی علی مسیو، حاجی علی دوافروش، حاجی رسول صدقیانی. علی مسیو از همه مهم‌تر بود. غالباً جمعیت مجاهدین (مرکزگینی) را گروه علی مسیو می‌خوانند. کسروی می‌گوید

مجاهدینی که از قفقاز آمدند برنامه خود را به همراه آوردند که ترجمه شد و بعنوان برنامه جمعیت مورد عمل قرار گرفت. ما نمی دانیم برنامه ای که به ایران آمد متعلق به "همت" بود یا به گروه سوسیال دموکرات ایران. در هر حال، این برنامه "ترجمه" شده یعنی برنامه جمعیت مجاهدین، درست نیست.* با اینهمه می توانیم حدس بزنیم که مسئله بر سر "ترجمه" نبود بلکه با توجه به مان "شرایط خاص" کدائی، بصورت "ترجمه و تألیف" درآمد. پیداست تا وقتی که برنامه "جمعیت مجاهدین" بدست نیاید در این زمینه نمی توان حکم داد؛ ولی با توجه به شناختی که از موضع گیری های گروه علی مسیو در جریان مشروطیت، در "انجمن تبریز" داریم می توانیم پارا قدری از میزان "حدس" فراتر بگذاریم. در این رابطه مثالی درباره برنامه ارضی "همت" (که از برنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه گرفته شده بود)، گروه سوسیال دموکرات ایران و اجتماعین عامیون، ارائه می دهیم تا سیر قهقرائی را که در اینجا مورد بحث ماست بخوبی مشاهده کنیم.

برنامه ارضی "همت": "کلیه اراضی، چه متعلق به دولت، چه متعلق به اشراف و چه متعلق به مالکین، باید مصادره شده و به کشاورزان داده شود."

برنامه ارضی گروه سوسیال دموکرات ایران: "جميع ملك و زمین باید در اختیار آن کس باشد که بارنج دست خود میگذارد نه با استعانت عمه و فعله."

برنامه ارضی اجتماعین عامیون: "دھات و املاک سلطنتی و همچنین دھات و املاک مالکینی که علاوه بر احتیاج زندگی آنها باشد بایستی اولی ها بلاعوض و دومی ها توسط بانگ خریداری شده بین اهالی و

* سندی که در سال ۱۹۶۱ بوسیله بورامنسکی تحت عنوان "مراومه مجاهدین" چاپ شده، از همان خلط بحث بین "جمعیت مجاهدین" و "اجتماعین عامیون" سرچشمه می گیرد. این مراومه بنظر ما متعلق به اجتماعین عامیون مشهد است نه "جمعیت مجاهدین" علی مسیو در تبریز. استدلال ما اینست که بعضی از مواد نسبتاً مترقی آن نمی توانست مورد قبول گروه علی مسیو قرار داشته باشد.

د هاقین تقسیم گرد .

همانطوریکه گفتیم مرامنامه " جمعیت مجاهدین " (مرکز غیبی) در دست نیست تا برنامه ارضی آنرا به لیست فوق اضافه کنیم ولی با موضوع دیگر های آن آشنائیم : جمعیت مجاهدین با فتوایس مخالفی نداشت . (و اگر داشت آنرا فقط در " مرکز غیبی " عنوان میکرد) و تبلیغات ضد فتوای را مضرت تشخیص میداد . روزنامه " مجاهد " رشت در ۱۶۰۲ می نوشت : " قانون می گوید مالکین ملک مادامی که اجحاف و تعدی نکرده اند رعیت از ایشان بهیچوجه حق شکایت ندارد البته بمال و ملک خود مسلطند ، پس باید در خط انسانیت قدم گذاشت و مطیع قانون شد . " روشن فکران انقلابی نظیر دکتر نریمان نریمانف و مهیندس عزیززیکف در رهبری " همت " و گروه سوسیال دموکرات ایران ، نقش مهمی داشتند ، در هر دو سازمان در میان بنیانگذاران آنها عناصر پرولتری بچشم میخورد (مثلاً زینال زینالف و علی حسین رسول زاده در همت . کارگران ایرانی مقیم باکو ، تعداد قابل توجهی از بنیانگذاران گروه سوسیال دموکرات را تشکیل میدادند) .

اما در " جمعیت مجاهدین " (مرکز غیبی) چنین وضعی وجود نداشت . نام یازده نفر از بنیانگذاران آنرا می شناسیم ولی نظریا اینکه درباره منشأ طبقاتی همه شان اطلاع دقیقی در دست نیست از این نظر نمی توان با قاطعیت گفت که یک یا دو عنصر پرولتری در آن وجود داشته یا نه (حکم نمیدهیم و با اینهمه ، با توجه به شناختی که از موضع دقیقاً غیر پرولتری جمعیت داریم ، بگمان ما چنین احتمالی بسیار ضعیف است) . برعکس با توجه به اطلاعات دقیقتری که در دست است درباره و نکته با قاطعیت می توان اظهار نظر کرد :

الف . اکثریت بنیانگذاران جمعیت را عناصری از بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی و روشن فکر لیبرال تشکیل میداد .

ب . رهبری جمعیت در دست عناصری از بورژوازی متوسط و خرده

بورژوازی بود (کربلائی علی مسیو، حاجی علی د و افروش، حاجی رسو صد قیامت). تازه همین "جمعیت مجاهدین" و "مجاهدان قفقازی" و دیگر "مجاهدین" * در زیرلوای "انجمن تبریز" که مترقی ترین انجمن در زمان مشروطیت بود، فعالیت می کردند و یا مجبوره فعالیت بودند. "انجمن تبریز" بوسیله روحانیون بزرگ، بازرگانان و سرمایه داران اداره میشد و بعد ها عده ای از عناصر خرد بورژوازی و بورژوازی متوسط در رهبری آن راه یافتند.

جنبش مشروطه خواهی در تهران آغاز شد، ولی هر وقت که جنبش بسردی می گرائید و یا توطئه ای علیه آن چیده میشد، تبریز بپا میخاست و شور و شوق انقلابی را در همه جامی پاشید. تبریز در جنبش مشروطیت و بویژه در انقلاب مشروطیت، نقش تعیین کننده داشته است. در تبریزی با چنین اهمیت، یاران علی مسیو جنبش را رهبری میکردند. مثلث جمعیت مجاهدین علی مسیو، انجمن تبریز و تقی زاده (که نفوذ شدیدی بر انجمن تبریز و یاران علی مسیو داشت)، چهارمهای انقلابی خلق را میگرد. در جمعیت مجاهدین، گروه علی مسیو جناح راست و "مجاهدان قفقازی" جناح چپ را تشکیل میدادند. با اینکه همکاری بین دو جناح غالباً وجود داشت ولی گاهی اوقات اختلاف شدیدی در شیوه مبارزه و در زمینه ارضی بچشم میخورد. این اختلافات حتی گاهی به تسویه حساب های خونین نیز کشیده شد، و جناح چپ چند بار در رکوشه های خود برای برکنار کردن گروه علی مسیو از رهبری با عدم توفیق مواجه گردید. کسروی گوشه ای از این "مبارزات" درونی خونین را که غالباً بوسیله گسروء محافظه کار علی مسیو علم میشد، شرح میدهد و بقول محققان شوروی، اسناد موجود در آرشیوهای شوروی نیز این برخورد های خونین را تأیید میکند. یکی از قربانیان این برخورد ها، "مجاهد قفقازی"، یوسف خردوز بود ●

* به یاد داشت شماره (۴) مراجعه شود.

● رحیم نامور در مقاله "چهره تقی زاده در روشنائی واقعیت ها" (دنیای امروز، دوم، سال دوازدهم، شماره سوم)، بابتی مشکوک، یوسف خردوز را در کنار لومین پرولتری نظیر آیت خلیل قرار میدهد.

که بوسیله افراد علی مسیو بضرب گلوله از پای در آمد .

کسروی در سرتاسر کتاب قریب هزار و هشتصد صفحه ای خود در رساله " مشروطیت ، بادی خاص نسبت به رویدادها و آدم ها و با نگرش ایده آلیستی اش به تاریخ ، هر جا که فرصت دست دهد در مورد " مرکز غیبی " و رهبران اش با تجلیل بسیار یاد می کند . ما هم معتقدیم که آنها مردان آزاد خواه و مبارز بوده اند - و نه بقول بعضی ها : انقلابی و سوسیالیست . اگر مرده خورهای " مارکسیست " وجود نمی داشت که برای رونق دکانهای بی رونق شان ، آنها را بخود و خود را به آنها بچسبانند و آن مردان خوش قلب ولی ساده لوح ، مبارز ولی عامی را بصورت پیشروان آگاه جنبش کارگری ایران بزرگ کنند ، مانیز در حدی که شایسته بود صفحاتی را بذکر خدمات شان اختصاص می دادیم ولی دیگران با نوشتن صد ها صفحه در این زمینه ، ما را از دوباره کاری معاف کرده اند . وظیفه عمده ما در مقابل طبقه کارگر و خلق ایران در اینست آنچه هائی را بنویسیم که دیگران " فراموش " کرده اند بنویسند و یا عوضی نوشته اند . ما هم کم و بیش با کسروی هم عقیده ایم که آن مردان از " جان و دارا " خود مضایقه نمی کردند (البته گاهی چنین بود و خیلی وقتها چنین نبود یعنی همواره تا این حد پیش نمی رفتند . بگذریم) . ما هم میدانیم بعضی از آنها (از جمله یکی از مهمترین رهبران " مرکز غیبی " یعنی حاجی علی دوافروش) بوسیله نیروهای ضد انقلاب از پای در آمدند .

اگر کسروی در سرتاسر کتاب خود از گروه علی مسیو در مقابل " مجاهدان قفقازی " دفاع می کند ، این از نظر تفکر لیبرالی و زیربنای ایده نولوژیکی او متأثر است و با و حرجی نیست ، ولی يك " مارکسیست " چطور می تواند جناح محافظه کار جمعیت مجاهدین (مرکز غیبی) را بر جناح رادیکال آن (اجتماعین عامیون) ، ترجیح دهد ؟ آیا نامور سندی در دست دارد که " انحراف " یوسف خردوز را " از راه رسم مجاهدی " معلوم می دارد و محکومیت او را " بیشترین مجازات " موجه جلوه می دهد ؟ کدام سند ؟ کسروی در تاریخ مشروطه (صفحات ۶۷-۷۱) در آنجا که از " کشاکش در میان قفقازیان با علی مسیو و همدستانش " یاد می کند ، به اختصار به شرح گذشته شدن یوسف خردوز " که از سردستانان مجاهدان بشمار میرفت " می پردازد . بهر حال ما به نوشته مستند يك غیر مارکسیست بیشتر اعتماد داریم تا به اظهارات غیر مستند يك به اصطلاح مارکسیست .

ولی در اینجا نه بعنوان کم کردن ارج خدمات این آزاد یخواه در رساله‌های اولیه مشروطیت، بلکه بعنوان بیان یک حقیقت تاریخی (که آزاد یخواهی انقلابی نیست) باید بگوئیم که اودریک جریان انقلابی کشته نشده است. این را ما مدعای نمی‌کنیم، دلیلیش را می‌توان از لابلای نوشته خود کسروی، در تاریخ هیجده ساله آن رایجان، در جاتی که چگونگی دستگیری و بدار آویخته شدنش را شرح می‌دهد، براحتی استخراج کرد.

مبارزات آزاد یخواهان جمعیت مجاهدین علی‌مسیو و یارانش را تخطئه نمی‌کنیم ولی لطفاً نخواهید آنرا بعنوان یک جریان سوسیالیستی بخورد مردم بدید. چیزی که حتی روح بیچاره هائی چون کربلایی علی‌مسیو، حاجی علی و افروش، حاجی رسول صدقیانی و دیگران از آن خبر نداشت. حساب آنروزها بکنار، همین امروز به مذہبی‌ها و حاجی‌های بازار که آزاد یخواه و مبارز هم باشند - نسبت کمونیست بودن بدید خواهد دید که چنین تهمت چطور رگهای گردن شان را برجسته خواهد کرد. ایوانف که در صدور احکام بی‌اساس، استادی خاصی دارد در مقاله "اولین مجلس ایران"، "مرکز غیبی" علی‌مسیو را یک "گروه کوچک سوسیال دموکرات" میخواند. در مقابل یک چنین دروغ بسزرگ تاریخی، بی‌تعارف باید بگوئیم که آقای پروفیسور یکبار دیگر پرت و پلا نوشته اند. "مرکز غیبی" علی‌مسیو را یک گروه سوسیال دموکرات خواندن ریشخند و توهین است از طرف یک محقق "مارکسیست - لنینیست" کشور شوراها به حزب کارگری و انقلابی سوسیال دموکرات روسیه.

تردیدی وجود ندارد که جمعیت مجاهدین (مرکز غیبی) در زمان مشروطیت مبارزه کرده است ولی بعنوان مارکسیست نمی‌توانیم این سؤال لنین را تکرار نکنیم: بلکه آنها مبارزه کرده اند ولی "برای کدام طبقه؟". علی‌رغم خرد و فرمایشات بسیاری از محققان "مارکسیست"

* از پرندهات حزب توده در این زمینه که بگردیم، احمد قاسمی نیز در جزوه "شش سال انقلاب مشروطه ایران" خود (از انتشارات "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان") عین همین عبارت ایوانف را تکرار می‌کند.

تردیدی وجود ندارد که آنها برای رهائی میلیون‌ها هقان ازستم وحشتناک
فئودالی مبارزه نکردند و نسبت به فئودالیسم مخالفی بروز ندادند و
رقیق‌ترین شعارهای ضد فئودالی را کار "شورش طلبان و بلوایان" قلمداد
میکردند. تردیدی وجود ندارد که آنها با مذهب بعنوان يك عامل عمده
بازدارندهٔ تکامل جامعه، روبرو نمی‌شدند. تردیدی وجود ندارد که با
رژیم سلطنتی مطلقهٔ ایران مخالف بودند و ولی هدف مبارزه شان چیزی
جز استقرار رژیم سلطنتی مشروطه نبود*.

سازمانهای مذهبی، سیاسی و انجمن‌های بسیار متعدد در زمان مشروطیت
همه را کنار می‌گذاریم و فقط موقتی‌ترین و رزنده‌ترین سازمانهای آن دوره
یعنی "جمعیت مجاهدین" را مثال می‌زنیم. بنظر ما تمام آنچه در باره
"جمعیت مجاهدین" (گروه سوسیال دموکرات ایران، اجتماع عامیون
و مرکز غیبی) عنوان شده جز يك مشت افسانه سرائی چیز دیگری نیست.
واقعیت تاریخی و حقیقت علمی اینست که "جمعیت مجاهدین" برای سه
هدف عمده مبارزه میکرد:

— دفاع و حراست از قانون اساسی

— استقرار سلطنت مشروطه

— استحکام مبانی اسلام



امروز هم جناح "میان رو" روحانیون (در بارهٔ جناح "راдикаل"
جد اگانه صحبت خواهیم کرد) و بورژوا-لیبرالها مبارزه می‌کنند. باز همان
سؤال لنین را تکرار می‌کنیم: برای کدام طبقه؟ قدر مسلم اینکه برای واژگونی
رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، بخاطر سوسیالیسم علمی

* مراجعه شود به یادداشت شماره ۵

● در اینجا ناچاریم واژهٔ "علمی" را بدینال سوسیالیسم بیاوریم تا با سوسیالیسم‌های
"تخیلی" و "فوق تخیلی" اشتباه نشود. یکی از جدیدترین سوسیالیسم‌های فوق تخیلی،

و برای رهایی طبقه کارگر از استثمار سرمایه داری نیست. نه کسی چنین تصویری از مبارزه شان دارد و نه خوشبختانه خودشان جای کوچکترین توهمی را برای فرصت طلبان چپ باقی گذاشته اند. مضافاً قضیه آنقدر تازه است که مؤلفان "چپ" و راست هنوز فرصت نیافته اند که خلط مبحث کنند یعنی همان کاری که باجریانهای مذهبی، خرده بورژوازی، بورژوا- فئودالی زمان مشروطیت کردند، جریانهای مذهبی و بورژوا- لیبرالی امروز رانیز انقلابی و سوسیالیستی قلمداد فرمایند.

جریان مذهبی "میانه رو" و بورژوا- لیبرال* امروز سه هدف عمده را دنبال می کنند:

- اجرای کامل قانون اساسی و متمم آن.
- برقراری حکومت مشروطه سلطنتی.
- استقرار مجدد "حقوق" یا پامال شده اسلام (ناشی از عدم اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی).

اما جناح "راдикаل" مذهبی. این جناح فلسفه علمی جالبی دارد که می توان بشرح زیر فرموله اش کرد:

اگر بشود قوانین تکامل تاریخی جامعه را منکرشده (که ما منسکریم) واگر

"سوسیالیسم ملی" دکتربریعتی است. در اینجا فرصت بحث درباره "تز"های بامزه این "سوسیالیسم ملی" را نداریم و فقط یکی از شاه بیت هایش را نقل می کنیم: "از میان مکتب های ماتریالیسم و ایدئالیسم، اسلام روش خاص بخود دارد و آنرا میتوان رئالیسم نامید. رژیم اجتماعی و اقتصادی اسلام، سوسیالیسم ملی است که برطرز فکر دین پرستی استوار باشد و حد وسط میان دو رژیم فاسد کاپیتالیسم (سرمایه داری) و کمونیسم (اشتراکیت مطلق) میباشد... برای تحقق امر انقلاب اسلامی... چاره ای نیست جز اینکه دست بکار نشویم و تنها از خدا الهام بگیریم" (تاریخ تکامل فلسفه، جزوه اول).

* در اینجا باید بین جناحهای مذهبی و غیرمذهبی بورژوا- لیبرال قائل به تفکیک شد. بورژوا- لیبرالهای مذهبی (و نیز جناح مذهبی "میانه رو")، خواستار سه هدف زیر می باشند و چیزی بیشتر از آنها تقاضا ندارند. اما در مورد بورژوا- لیبرالهای غیرمذهبی قضیه قدری متفاوت است. اینها با دو هدف اولیه کاملاً موافقاند ولی در مورد هدف سوم با اینکه در واقع مخالفند ولی در شرایطی، از جمله در شرایط کنونی، رفتار کج دارد و میزرا ترجیح می دهند.

● مراجعه شود به یادداشت شماره ۶

بشود (انشاء الله) چرخ تاریخ را چهارده قرن به عقب برگرداند و اگر
امپریالیسم (بامید خدا یا با وسوسه شیطان) مغز خورده باشد، رویای
سید جمال الدین را به ابعاد کوچک تر متحقق خواهیم کرد (گذشت زمان
و واقع بینی سیاسی، میزان توقعات را اجباراً پائین آورده و جای اتحاد
حکومت های اسلامی به استقرار حکومت اسلامی در یک کشور، فعلاً اکتفاء
می شود) .

جناح "رادیکال" مذهبی، لااقل از نظر تاکتیکی، با جناح "میانہ رو"
اختلاف عمیق دارد. جناح "رادیکال" با قانون اساسی فعلی ایران
مخالف است (البته این راهنوز صریحاً نمی گوید) و قانون اساسی "حکومت
اسلامی" قرآن است. این جناح مذهبی خواستار سرنگونی رژیم خاندان
پهلوی (و هر نوع رژیم سلطنتی) است.

این جناح، علی رغم عبارت پردازیهای بظاهر رادیکال و انقلابی اش،
برای طبقه کارگر و سایر زحمتکشان - در صورتیکه برنامه هایش امکان
پیدا کند که در سطح جامعه فعلیت یابد - آنچنان خطرناک خواهد
بود که می تواند مبارزات رهایی بخش طبقاتی شانرا سرکوب کند. بگمان
ما پاره ای از مارکسیست ها میزان عظمت خطر را چنانکه باید و شاید
حس و درک نکرده اند. بسیاری از نیروهای دموکرات و آزاد خواه
متوجه نیستند که ضدیت این جناح با قانون اساسی و رژیم سلطنتی
نه از یک موضع انقلابی، بلکه از یک موضع فوق ارتجاعی است.

اگر در دهه دوم شهریور ماه ۱۳۵۷، این جناح، بفرصت محال، بقدرت
میرسید، زندانها و شکنجه گاهها مجدداً از کمونیست ها پر میشد و صحنه های
شلاق زنی از زندانها به خیابانها کشانده میشد. این جناح پس از استقرار
و استحکام پایه های قدرتش سرنوشتی برای زحمتکشان تدارک میدید که
اگر نه بدتر، بهتر از وضعیتی که قدرت حاکم امروز برایشان فراهم کرده است
نمی بود. رهبر جناح "رادیکال" در مصاحبه با بخش فارسی رادیو
بی. بی. سی (در ۱۷ اکتبر ۷۸) اظهار داشت که اگر کمونیست ها "بمراه

راست " برگشتند مابا آنها کاری نداریم ولی اگر خواستند " خیانت " کنند
 مابا آنها رفتار دیگری خواهیم کرد (این " رفتار دیگر " که "امام" از هم اکنون
 تهدیدش را می کند چیست ؟ تفاوت این " نیت " - کسی که هنوز قدرت
 نرسیده، با عمل رژیم شاه - که قدرت را در دست دارد -، در برخورد با
 کمونیستها در کجاست ؟) .

در آنوقت اگر این جناح به قدرت می رسید،
 سرمستی پیروزی بر رژیم منفور پهلوی چند ~~مباحی~~
 سایه بر ماهیت واقعی آن می انداخت . بیداری از یک رویای شیرین
 (برای تمام کسانی که فریب ظاهر " رادیکال " و " انقلابی " شعارهای این
 جناح را خورده بودند) البته فرامیرسید و خیلی هم زود فرامیرسید و شاید
 خیلی دیر . یک بیداری دردناک .

ما در همان روزهای داغ شهریور ماه بشدت امروز به این امر عقیده
 داشتیم ولی اگر بیست روز قبل از قتل عام میدان ژاله این حرفها را می زدیم
 عده ای این موضع گیری را در کار تبلیغاتی ضد کمونیستی خود، بعنوان
 " توطئه جدید ساواک علیه جنبش خلق " وانمود میکردند . و آنرا بعنوان
 نمونه تازه ای از " همکاری کمونیستها با امپریالیسم آمریکا " ارائه میدادند .
 البته ما از اتهامات چند هوچی پاچه ورمالیده باکی نداشتیم . ما تریالیسم
 تاریخی و دیالکتیک مارکسیستی از منطق آخوندی عهد و قیانوس، و اهمه ای

● همینها بودند که چندی پیش در پاریس، یک کنفرانس مطبوعاتی برای خبرنگاران خارجی
 را بهم زدند و با وفاق یک هنرمند انقلابی را بطور مستقیم به همکاری با ساواک متهم کردند .
 به کسی چنین اتهامی میرسد که در سخت ترین دوران سرکوب و اختناق - در آن وقتی که
 این آخوند های بی با و عاصه در دیر و فرنگ خفقان گرفته بودند - و دشمنانه ترین شکنجه ها
 را در زندانهای ساواک متحمل میشد .

تازه تمام آن فتنه قرق ها بخاطر این بودند که آن هنرمند، از رهبر جناح " میانه رو " انتقاد
 کرده بود و میتوان تصور را آورد که اگر رهبر جناح " رادیکال " اشاره ای میکرد، چه الم -
 شنگه ای که براه نمی انداختند .

نداشت. بدبختی این بود که با اینکار، بخش عظیمی از نیروهای خلقی و حتی افسارآگاه آنرا سرخشم آورده و از خود بیگانه میکردیم و در بهترین حالات، به "عدم مسئولیت درقبال جنبش خلق" متهم میشدیم. بدتر اینکه، نفرت عمیق از رژیم شاه، به چشم واقع بین خیلی از مارکسیستهای ما ماسه پاشیده بود.*

ما بروشنی میدیدیم - و کاری از دستمان برنمی آمد - که بازدارند مانند ۱۵ خرداد ۴۲ خلق را باد ستهای خالی، و برای هیچ، بطرف مسلخ می کشانند. ایده آلایستهای این توهم باطل را در میان مردم پراکندند که ارتش شلیک نخواهد کرد. ارتش یکبار دیگر شلیک کرد و هزاران سینه باز را نشانه گرفت. مارکسیستهای دانند که ارتش بورژوازی را نه با چند دسته گل بلکه با اسلحه از میدان بدر میتوان کرد. ایده آلایستهای راست (جناح "را دیكال")؛ "سربازان مسلمان" را مخاطب قرار میدادند ولی در واقع مخاطب اصلی شان، افسران عالی رتبه "مسلمان" بود، زیرا لایه اینفدریه عقل شان میرسید که "سربازان مسلمان" کودتائی کنند.* ژنرال سوهارتو، ضیاء الحق ها، پینوشه ها، ویدولا ها، همه از مسلمانان و مسیحیان و آتشی و بسیار متعصب اند و انگیزه همه شان (در رابطه نزدیک با استراتژی امپریالیسم) نجات مذهب اسلام و مسیحیت از جنگال کمونیسم بود. اما

* در این میان باید جزوه كوچك "آیا براستی خمینی در موکرات ضد امپریالیست است" را منتهی کرد.

● ایده آلایستهای "چپ" (چه باصطلاح کمونیست وجه غیر کمونیست) نیز هر چند وقت یکبار به کودتای نظامی "چپ" چشم می درزند و ایده آل شان کودتای "ملی" ناصر و کودتای "چپ" گل میخک "پرتغال است. و دیدیم که هر دو نوع کودتای سرنوشته رقت انگیزی پیدا کردند.

* در اولین روزهای مهرماه ۱۳۵۷ که این قسمت از پیشگفتار نوشته می شد، این فقط يك "حدس" بود و يكماه بعد، با پیام ۲۳ ذی القعدة ۱۳۹۴ (۴ آبان ۵۷)، شاهد از "غیب" رسید. رهبر جناح با عبارت "سلام اینجانب را به روسای محترم ارتش برسانم" هرگونه سایه شك یا پرده تردید را در این زمینه، کنار زدند.

مارکسیستها می دانند که ارتش*، بزرگترین و وفادارترین حامی بورژوازی و ارتجاع رادیکال جنگ طولانی توده ای برهبری طبقه کارگر، در یک مبارزه سندیکاکی - سیاسی / توده ای - دموکراتیک / سیاسی - نظامی و نظامی - سیاسی می توان در هم شکست و نابود کرد .

ما برخلاف کسانی که بروی کاغذ مارکسیست اند و نه در تحلیل، تکیه کردن بروی خطرات عظیمی که این جناح " رادیکال " و نه مذهب (مبارزه مارکسیستها و طبقه کارگر با رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم ، مبارزه طبقاتی است و نه مبارزه با مذهب) برای جنبش خلقهای ایران دارد را ضربه زدیم به جنبش توده ای امید انیم . کاملاً برعکس معتقدیم که اگر همین امروز ، در این لحظات بسیار حساس از تاریخ کشور ما ، بر علیه این جناح موضع نگیریم و ماهیت واقعی آنرا افشاء نکنیم به جنبش خلق و طبقه کارگر ضربه زده و به آن خیانت کرده ایم . وظیفه امروز ما افشاء کردن ماهیت ضد پرولتری و فوق ارتجاعی این جناح است نه اتحاد خاموش با آن . بیان حقیقت امروز دشوار است و خیلی هارا شوکه خواهد کرد و حداقل به تأسف و خواهد داشت و فردا ، هیچ کاری از ارائه " تحلیلهای علمی " و انتقاد از خود ، ساده تر نخواهد بود .

اگر بیست روز پیش همین حرفها را میزدیم " خیانت بزرگ " به جنبش خلق بود و بیست روز بعد ، ممکنست " اشتباه " تلقی شود . زیرا که از " جمعه خونین " به اینطرف تعداد بیشتر از کسانی که قادر به تفکرند ، برای پذیرش آن آمادگی یافته اند .

* ما ارتش را بعنوان یک نهاد یک مجموعه در نظر داریم و نه عناصر خلقی را که همواره در میان آن به چشم خورده است ، و میدانیم که قهرمانان بیشماری از میان همین ارتش برخاسته و در راه آرمان خلق شهید شده اند .

● جای اجزاء متشکله این فرمول عام در شرایط خاص ، می تواند با هم عوض شود . تقدیم یا تأخیر یک جزء بر جزء دیگر ، بسته به شرایط عینی در هر مرحله خاص از مبارزه در یک جامعه است . با تغییر شرایط مبارزه در یک جامعه ، تاکتیک مبارزه نیز باید تغییر کند . هیچ شیوه " لایزال " و " ابدی " وجود ندارد . قوانین ماتریالیسم دیاکتیکی ناظر بر مبارزه طبقاتی فاسد ———— و ملانصرالدینی نیست که در آن " حرف مرد ، یکی " باشد .

بهر حال ، تا وقتی که کتاب حاضر از چاپ درآید جریان حوادث در ایران هر دوی که بخود بگیرد (چه بنفع این جناح "رادیکال" و چه بضرر آن) ، تحلیل مانسبت به این جناح همچنان اعتبار خود را حفظ خواهد کرد .



فتود الیسم در چین بیش از بیست قرن و در اروپا بین ۱۲ تا ۱۴ قرن حاکمیت داشته است . مذاهب کنفوسیوس و مسیحی هر دو زائیده نظام برده دارند و فتود الیسم پنج قرن بعد از پیدایش این مذاهب در چین و اروپا بوجود آمدند (در چین ، در اوایل قرن میلادی و در اروپا ، در قرن پنجم میلادی) . حال اینکه اعراب وقتی ایران را فتح کردند نظام ارباب و رعیتی در این کشور وجود داشت . آنچه بعنوان مرقی و انقلابی بودن اسلام نسبت به مذاهب دیگر رواج دارد ، بیک معنا درست است و بیک معنا کلا نادرست . بیک معنا درست است که اسلام مرقی تر و انقلابی تر از مذاهب کنفوسیوس و مسیحی بود همانطوریکه نظام فتود الی مرقی تر و انقلابی تر از نظام برده داری بود . بیک معنا کلا نادرست است که اسلام هنوز پس از چهارده قرن ، مرقی و انقلابی است . دشمن اولیه و بلافاصله اسلام (مانند تمام ادیان) ، بسورژوازی است ، نه کمونیسم (کمونیستها وظیفه بسیار مهمتری در پیش دارند) . بسورژوازی در اروپا با درهم شکستن فتود الیسم ، مذهب را از اوج قدر قدرتی خود بزیر کشید و با تصاحب قدرت سیاسی ، اقتصادی ، حقوقی و فرهنگی مذهب ، آنرا بصورت چرخ پنجم درشکه و بصورت لولوی سزخرمن درآورد . در ایران نیز اینکار در حال شدن است . مواضع ضد رژیم و ضد امپریالیسمی جناح " رادیکال " از این نگه سرچشمه میگیرد و این مواضع مطلقا مرقی نیستند . این جناح نه تنها کمترین اطلاعی از قوانین ساده تکامل ندارد ، بلکه

نسبت به عملکرد واحد اف امپریالیسم نیز چندان آگاه نیست . مقاومت‌های سرسختانه این جناح (که بهای آنرا نیروهای خلقی با خون خود می‌پردازند) محکوم به شکست حتمی است . برخلاف تصورشان نه بوسیله کمونیست‌ها بلکه بوسیله امپریالیست‌ها و وابستگان‌شان . سرمایه داری ، مارکسیست‌ها را از این بیگاری معاف می‌دارد .

جناح " میانه رو " بی‌خاصیت‌ترین جناح هاست . این جناح قاطعیت ندارد ، هر وقت سمبه را پر زورید جا می‌زند ، به حداقل قانع است و در صورت لزوم ، با هر موقعیتی می‌سازد . دیدیم که پس از اصلاحات ارضی و ده‌خرداد ، بار رژیم سرشاخ نشد و سال‌ها با آن در مخورو مسا زدود .

باهوش‌ترین جناح‌های مذهبی ، طرفداران " سوسیالیسم ملی " و " نهضت آزادی " اند . این‌ها می‌گویند که خود را با موقعیت امروز وفق می‌دهند . خطر را زود تر از دیگران حس کرده اند و از این نظر با واصله پینه کردن اصول مطلقاً ضد علمی مذهب و نوعی شبه علم سعی میکنند ، در رد نیائی چنین در تلاطم ، در ریچه اطمینانی برای مذهب جستجو کنند .

گفتیم که در شمن اولیه و بلافاصله مذهب ، بورژوازی و امپریالیسم است . کمونیست‌ها با مذهب فقط بعنوان نیروی بازدارنده تکامل جامعه و بعنوان ابزار تحمیل توده‌ها مبارزه می‌کنند ، و نه بیشتر . تضاد اساسی ما با امپریالیسم است نه با مذهب . اگر در کتاب حاضر بحث ما درباره قانون اساسی ایران نبود ، شاید ضرورتی نداشته که با مذهب برخورد کنیم * . برخورد ما با مذهب در کتاب حاضر اجتناب ناپذیر است . اگر نخواهیم با مذهب برخورد کنیم نباید با قانون اساسی ایران برخورد کنیم . زیرا ما با این عقیده بسیار رایج موافق نیستیم که سه رکن قانون اساسی ایران عبارتند از : قوه مقننه و قوه قضائیه و قوه مجریه • . تلاش ما در کتاب حاضر اثبات یک عقیده غیر رایج است و آن اینکه سه رکن قانون اساسی ایران عبارتند از : قوه البیسم ،

* مراجعه شود به یادداشت شماره ۸

● برای اینکه بنای لرزان قانون اساسی بروی سه پایه لرزان تر نباشد ، رکن چهارم (ویسمائی) بنام مطبوعات را به آن اضافه می‌کنند .

مذهب اسلام و سلطنت (چه مشروطه و چه مطلقه و در بخش چهارم خواهیم دید که قانون اساسی ایران هر دو شکل سلطنت را مقدر میسازد. باز این یک عقیده غیر رایج است). با چنین اعتقادی غیرممکنست که درباره قانون اساسی ایران بحث بمیان کشید و یا مذهب بر خور نکرده. این ما نیستیم که "به جنگ مذهب" میرویم، این قانون اساسی ایران است که ما را در مقابل مذهب قرار میدهد؛ قانون اساسی ای که مرده ریگ فتود الیسم است. مذهب و سلطنت در وجه لازم آن بشمار میروند). مارکسیستهای کشورهای اروپائی که بخواهند از قانون اساسی کشور خود، که انقلاب بورژوائی در آنجا صورت گرفته، انتقاد کنند گرفتاری ما را ندارند، زیرا در این کشورها، فتود الیسم و مذهب هر دو با هم (و غالباً هر سه یعنی فتود الیسم، مذهب، و سلطنت) از صحنه کنار رفته اند. اگر در ایران شرایط خاص یک جامعه نیمه مستعمره وجود نمیداشت، اگر نیروهای باز دارند استعمار و امپریالیسم و خیانتهای ارتجاع داخلی، سیر تکاملی جامعه ایران را منحرف نمیکرد، اگر موانع فوق وجود نمیداشت و نظام پوسیدۀ فتود الی، بدنبال یک انقلاب بورژوائی از هم پاشیده میشد و جای آنرا از نظر تاریخی نظام مرفعی ترسرمایه داری میگرفت (نه اینکه نیم قرن پس از انقلاب مشروطیت فتود الیسم بخواست امپریالیسم و بدست بورژوازی وابسته، متلاشی شود)، ما امروز ناچار نبودیم که با قانون اساسی برخورد کرده و ارتجاعی بودن آنرا اثبات کنیم. بورژوازی ما از چنین "بیگاری" معاف کرده و این وظیفه را خود بردوش می گرفت و با تلاشی فتود الیسم، مذهب را از پایگاه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی خود بزمی کشید و رویای روحانیون را برای تسخیر مجدد آن پایگاه برای همیشه تبدیل بیأس میکرد. کیسار آزادی تسخیر مجدد قدرت و آب رفته بجوی بازگرداندن را برای همیشه

* ما از اینکار دلائل مختلف خوشحال نیستیم از جمله اینکه نه تنها تعداد قابل توجهی از نیروهای خلقی، بسیاری از عناصر جوان و صادق و مبارز مذهبی بلکه حتی عناصر نسبتاً آگاه به بنیادین را که هنوز بآن درجه از آگاهی طبقاتی دست نیافته اند و با مسائل بطور احساساتی برخورد می کنند، بطور موقت، از خود خواهیم رماند.

بخاک سپرده است. در کشورهای سرمایه داری اروپا، یک کاردین سال
پید انمی کنید که تصور کند کلیسا " دوران عظمت " قرون وسطائی خود را از
نبرد ست خواهد آورد. دوست سیصد سال پس از انقلابهای بورژوائی،
هرگونه امید کلیسا تبدیل به یأس شده است. در حالیکه در کشورهای
نیمه فئودالی، کشورهای که فئودالیسم در آنجا در حال تلاشی است،
کشورهای در حال گذار (از فئودالیسم به سرمایه داری) و یا کشورهای
نوسرمایه داری، هنوز مدت ها این رویا وجود خواهد داشت.

اگر از انقلاب مشروطیت تا به امروز، تمام نیروهای " ملی "، " ملی - مذهبی "
بورژوا فئودالها، روشنفکران لیبرال، بورژوالیبرالها، هاله ای از تقدس
بدور قانون اساسی نمی کشیدند و بویژه اگر در ظرف هفتاد و چند سال،
احزاب با اصطلاح کارگری با فئودالیسم، مذهب، سلطنت لاس نمیزدند
و در تمجید از قانون اساسی بر نیروهای ارتجاعی و استبدادی حاکم،
بر نیروهای بورژوا فئودالی، روشنفکران لیبرال، بورژوالیبرالها (ی مذهبی
یا غیر مذهبی) سبقت نمی گرفتند، ما امروز ناچار نبودیم، بار بر خورده با مذهب
رایه تنهائی بردوش بگیریم. اگر کسانی که مدعی نمایندگی ورهبری طبقه
کارگروند در ظرف هفتاد سال (برنامه حزب عدالت در ۱۹۱۶ و حزب
کمونیست در ۱۹۲۱ را کنار بگذاریم) کمی راهها را هموار میکردند ما امروز ناچار
نبودیم تمام دشواریها و عواقب آنرا متحمل شویم. ما از این دشواریها و
عواقب آن و همه ای نداریم. زیرا بالاخره پس از هفتاد و چند سال
می بایست نقطه پایانی به کج رویها و بیراهه رویها گذاشته میشد و هاله
تقدس قانون اساسی فرو می ریخت. در این لحظات حساس تاریخی
جنبش کارگری، اهمیت اینکار باز بیشتر و شدیدتر احساس میشود.

ما از بررسی تطبیقی بین حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه،
همه، گروه سوسیال دموکرات ایران، اجتماعین عامیون، جمعیت
مجاهدین (مرکز غیبی) نتایج مختلفی را میخواستیم بگیریم که درصفا قبل
شرح شان را داده ایم و نتیجه گیری دیگر ما اینست: بنائی که با ایجاد
حزب سوسیال دموکرات ایران کج نهاده شده بود (توضیح چگونگی اش را

قبلا داده ایم) نمی توانست به حزب توده منتهی نشود، به چیزیکه هنوز بقایای آن همچون بختکی بسینه جنبش کارگری چسبیده است. خواهیم دید که حزب توده در تمام طول حیات خود (چه در دوره مخفی و غیرقانونی، و چه در دوره قانونی یا نیمه قانونی) و نیز بقایای آن در خارج از کشور پس از کودتای ۲۸ مرداد تا امروز، همواره از پرشورترین و پابرجاترین مدافعان قانون اساسی بوده اند، بدون اینکه "حزب طبقه کارگر" هرگز نیروی مبارکش بیاورد که دفاع از قانون اساسی یعنی:

- دفاع از فتوای الیسم.

- دفاع از مذهب.

- دفاع از رژیم سلطنتی و یا بقول شاه از نظام شاهنشاهی.

عده ای از افرادی اطلاع، مخالفت جناح "را دیگال" با خاندان پهلوی را بعنوان موافقت با رژیم سلطنتی مشروطه تلقی می کنند؛ وعده ای از خوشباوران دیگر (چه ایرانی و چه مفسران خارجی) که شعارهای "انقلابی" این جناح را ضدیت با خاندان منقرض پهلوی را می بینند چنین می پندارند که نکند این جناح خواستار حکومت جمهوری باشد. * جناح "را دیگال" فعلا چنین مصلحت می داند که در اعلامیه های سیاسی و در

★ رهبر جناح "را دیگال" در صحابه با لوموند در مقابل این سؤال که: "آیا این قانون اساسی [رهبر جناح در سؤال قبلی خبرنگار در مورد قانون اساسی گفته بود: "... بشرط آنکه مورد اصلاح قرار گیرد می تواند بنای دولت و حکومتی باشد که توصیه می کنیم..."]، رژیم سلطنتی را حفظ خواهد کرد و آیا یک حکومت سلطنتی یا جمهوری را مد نظر دارید؟"، پاسخ داد: "رژیمی که ما برقرار خواهیم کرد به هیچ وجه یک رژیم سلطنتی نخواهد بود، این مطلب خارج از موضوع است و طرح نیست". رهبر جناح، قسمت دوم سؤال خبرنگار در مورد "حکومت جمهوری" را "زیرکانه" ندیده گرفت و به آن جواب نداد.

(یکماه پس از نوشتن این مطلب، جناح "را دیگال" در این زمینه موضع گرفت یا مجبور به موضع گیری شد و تز "حکومت جمهوری اسلامی" را عنوان کرد. اعلام این تز نوظهور، چیزی از نظر قبلی ما مبنی بر ضدیت این جناح از نظر ایده تئوریک با هر نوع سیستم سلطنتی یا جمهوری، تغییری نداده است. درباره چگونگی و علل پیدایش تز مصلحتی "حکومت جمهوری اسلامی" مراجعه شود به یادداشت شماره ۹).

شعارهای انقلابی اش عمداً این موضوع را مسکوت بگذارد. ● ولی در آثار
 "تئوریک" رهبر جناح یعنی در مجموعه های تهیه شده از "نامه ها،
 اعلامیه ها، نطق های روشنی بخش و انقلاب آفرین امام" و نیز در تفسیرها
 متعدد طرفداران این جناح از "تز" های رهبر خود، مطالب بسیار
 فراوانی در زمینه مخالفت با نظام سلطنتی (از هر نوع که باشد) بچشم
 میخورد و این جناح بکرات "مخالفت صریح و آشکار و قاطع خود را با این
 نظام" اعلام داشته است. - حالا چه "شاه مشروطه" (احمد شاه) باشد
 و چه شاهان مستبد و بعدی. تازه مسئله برای جناح "رادیکال" ابد
 بصورت سلطنت مشروطه و مستبد مطرح نیست اینان با هر نوع نظام
 سلطنتی از دورترین زمانها تا امروز بویژه از زمان معاویه بعد، از زمان
 کسی که خواست "خلافت را تبدیل به سلطنت کند"، مخالفت* می کردند. رهبر جناح
 "رادیکال" می گوید: "اصولاً اسلام با اساس شاهنشاهی مخالف است."
 برای محض اطلاع آن دسته از روز و افتوال های مذهبی که موافق
 قانون اساسی اند و فرصت طلبان "چپ" (حزب توده و مائوئیستها)
 باید بگوئیم که در "حکومت اسلامی که با کمال تأسف جز چند سالی در زمان
 پیغمبر اسلام (ص) و در حکومت بسیار کوتاه امیر المومنین (ع) جریان
 نداشت"، نه جایی برای رژیم سلطنتی (چه مشروطه و چه مستبد) و
 وجود دارد و نه رژیم جمهوری. "زمانه در حکومت اسلامی"، "امام"
 است، "بینش توحیدی مسلمان" مبتنی بر "امامت" است. از این نظر
 است که از مدت ها پیش طرفداران این جناح (و اخیراً مائوئیستها -
 اینها عجیب عاقبت بخیر شده اند زیرا که از مدت ها به امامت رسیده اند)،
 جلوی اسم و القاب رهبر جناح "رادیکال"، "امام" را نیز اضافه میکنند.
 جناح "رادیکال" در اعلامیه های سیاسی و شعارهای "انقلابی" و
 "ضد رژیم" خود، با قانون اساسی مخالفتی نشان نمیدهد (فعلاً
 مصلحت نیست). در "تز" ها و نوشته های "تئوریک" جناح نیز

● مراجعه شود به یادداشت شماره ۹

* مراجعه شود به یادداشت شماره ۱۰

مخالفت صریح و مستقیم با قانون اساسی بیچشم نمی خورد و حتی اگر خواننده با "ریزه کاریها" و شگرد های آنها آشنا نباشد باشد ممکنست چنین تفسیر کند که موضع جناح "رادیکال" در موافقت با قانون اساسی است و یا حداقل بطور مشروط (تغییر چند اصل، بویژه ترویج اصل دوم متمم قانون اساسی) با آن موافق است. برخورد جناح با قانون اساسی ایران بسیار زیرکانه است: بی آنکه هیچگاه قانون اساسی را تأیید کند، رژیم را به تخطی و به تجاوز به آن محکوم می کند. با اینهمه، میدانیم که جناح "رادیکال" عمیقاً با قانون اساسی فعلی ایران (و با هر قانون اساسی دیگر) مخالف است. قانون اساسی "حکومت اسلامی"، قرآن است (جناح "رادیکال" با قوانین عرفی هم دشمنی دارد. این خود بحث جداگانه ایست).

● در حاشیه، قبل از آنکه دیده ایم جواب رهبر جناح به سؤال خبرنگار لوموند، ظاهراً مبنی بر موافقت مشروط با قانون اساسی است و گویا جناح در صورت "اصلاح" قانون اساسی ایران با آن موافق است. البته جواب رهبر جناح فقط گفتگ و مبهم نیست (اگر کیفیت این "اصلاح" را توضیح میداد خیلی از بیابان بازو دران روشن میشدند) بلکه بی ربط هم هست. "امام" اگر دروغ نمی گفت، باید چنین جوابی میداد: ما با قانون اساسی فعلی ایران یا هر قانون اساسی دیگر مخالفیم؛ حکومت اسلامی نیازی به قانون اساسی ندارد.

(این مطلب را ما مدتی پیش نوشته بودیم. در این فاصله همانطوریکه قبلاً توضیح داده ایم تز نوظهور "حکومت جمهوری اسلامی" بدلالی که نکرش رفت، بوجود آمد. ولی قبل از پیدایش این تز نوظهور، یکماه پس از نوشتن مقدمه، یک موضوع جدید دیگری نیز پیدا شد. رهبر جناح در پیام ۲۳ ذی الحجه ۹۸ (۲۵ آبان ۱۳۵۷) بطور ضمنی با قانون اساسی مخالفت کرد. قبلاً دیده بودیم که او در چند ماه پیش در مصاحبه با خبرنگار لوموند گفته بود که با قانون اساسی بشرطی که "اصلاح" شود، موافق است و در همانجا نوشته بودیم که "امام" البته دروغ می گفت و دلایل آنرا در طی همین پیشگفتار، متذکر شده ایم. اما مخالفت ضمنی و غیر صریح اخیر رهبر جناح "رادیکال" با قانون اساسی در چنین عبارتی بیان می شود: "پیش کشیدن شعار عمل بقانون اساسی که اخیراً ایادی شاه در مجلسین عنوان کرده اند خیانت با اسلام و کشور است". حواس بورژوا-لیبرالها (ی مذهبی و غیر مذهبی) خوب چمچ باشد - حواس کسانی که "جز اجرای کامل قانون اساسی چیز دیگری" نمی خواهند. بر اساس فتوی "امام"، از این پس ما این خواست شان "خیانت به اسلام" است و بدتر اینکه اگر چنین خواستی را عنوان کند جز "ایادی شاه" بشمار خواهند رفت).

منطق شاه از نظر حقوقی منطق درستی است وقتی که با اشاره به جناح "رادیکال" می گوید که اینها با قانون اساسی ایران مخالفند. این یک اتهام نیست، یک حکم درست است. هر کسی که سواد خواندن داشته باشد باید که مرور سطحی در قانون اساسی براحتی درمی یابد که نمی توان هم با قانون اساسی موافق بود و هم با سلطنت خاندان پهلوی (یا "نظام سلطنتی")، مخالف. قبلا در همین مقدمه گفته ایم که برخلاف عقیده رایج، بنظر ما سه رکن قانون اساسی: قوای مقننه، قضائیه و مجریه نیست بلکه رژیم سلطنتی، فتوایس و مذهب است. بنابراین نمیتوان با رکن اول قانون اساسی مخالف بود و با دو رکن دیگر آن، موافق. اگر شایله پیله ای در زکارجناح "رادیکال" نیست همان وقتی که سرنگونی خاندان پهلوی را خواستار میشود، باید ضدیت خود را با قانون اساسی نیز اعلام کند.

بورژوا لیبرالها - بویژه بورژوا لیبرالهای غیر مذهبی - از پرشورترین و پابرجاترین مدافعان قانون اساسی اند. "بلند پروازیهای" دیگران را ندارند، قانون اساسی را همینطوری که هست قبول دارند و چیزی بیشتر از آن را طلب نمی کنند. با اینحال در جریانات اخیر، خصلتهای محافظه کارانه و فرصت طلبانه آنها، برای مدتی کوتاه، با هم در تضاد افتاد یعنی از یکطرف خواستار اجرای کامل قانون اساسی بودن و از طرف دیگر، با دشمنان قانون اساسی همگامی نشان دادن. عکس العمل امپریالیسم (برقراری حکومت نظامی در هفدهم شهریور ماه ۱۳۵۷ در تهران و یازده شهریور در دیگر) و "گوشزد" رژیم (در مورد دشمنان قانون اساسی) آنها را از نوسر عقل آورد. دریافته اند همانطوریکه با اشاره امپریالیسم در ابتدا آجان گرفته اند در صورت "ناپرهیزی"، از نوبه خانه نشینی محکوم خواهند شد. آقایان که "خیال" میکردند "آمریکائیهها" دستور تیراندازی نخواهند داد "یکمرتبه متوجه شدند که "زیاد تند رفته" و "ژئوپولیتیک" را زیاد برده اند. خلاصه اینکه بورژوا لیبرالها متوجه شده اند که تنها آینده ممکن سیاسی برای آنها حرکت در جهت تامین هرچه بیشتر منافع امپریالیسم و توجه به اهداف استراتژیک اوست.

رقت انگیزتر از همه ، وضع بقایای حزب توده است . حزب توده که یکمرا قانون اساسی د فاع کرده و دهها مقاله د ر تمجید یاد ر تفسیر از قانون اساسی نوشته یعنی دهها بار آنرا خوانده و اصول آنرا زیرورو کرده است و نباید اینقد رکودن باشد که نفهمد ضدیت با رژیم سلطنتی یعنی ضدیت با قانون اساسی .

با اینحال د رجریان تظاهرات عظیم مردم تهران د ر شهر یورماه یکمرتبه هول شد و پنداشت که جناح " رادیکال " امروز فردا قدرت را د ر دست خواهد گرفت و رژیم شاه سرنگون خواهد شد . این بود که با دستپاچگی " برنامه " خود را بر روزنامه های خارجی داد که د ر آن از یکطرف استقرار حکومت جمهوری (یعنی ضدیت با قانون اساسی فعلی ایران) را خواستار شد و از طرف دیگر ، برای رشوه دادن به جناح " رادیکال " ، " شورای قانون اساسی " را د ر برنامه اش گنجانید (با اینکه بقایای حزب توده د بازیرکی منظور خود از " شورای قانون اساسی " را مسکوت گذاشته اند ولی براحتمی می توان پی برد که منظور د ر رابطه است با همان اصل دوم متمم قانون اساسی که مورد خواست شدید روحانیون می باشد) .

بقایای حزب توده یکبار دیگر کور خوانده و از هول حلیم توی د یسک افتاده اند یعنی با ورق برگشتن و برقراری حکومت نظامی ، شانس خود را برای قانونی شدن از دست داده اند زیرا اگر حسرت بدل مانده های د یگر یعنی بورژوا لیبرالها (که با قانون اساسی فعلی موافقت) از نومیدان پیدا کنند نمی توانند با حزب توده که ضدیت خود را با قانون اساسی اعلام کرده ، همکاری کنند .

یک بد بیاری د یگر بقایای حزب توده د ر این هول شدن اینست که تمام بافته های اود ر باره " جبهه ضد د یکتاتوری " بایک " بی احتیاطی " رشته شده است : گروه های مارکسیست - لنینیست و مائوئیست ها که از اول با " تز " حزب توده مخالف بودند . تمام امید حزب توده به بورژوا لیبرالها و جناح های مذهبی بود . بورژوا لیبرالها و جناح " میانه رو " مذهبی که با د یکتاتوری شاه ، مخالف و با سلطنت مشروطه شاه ، موافقت

اگر فرض هم بخواهند نمی توانند بقایای حزب توده را در رجبیه‌های
بپزند که ضدیت خود با رکن اولیه قانون اساسی (سلطنت مشروطه)
را صریحا اعلام کرده است. جناح "را دی کال" نیز آب پاکی را بر روی دست
ریخته: حتی برای واژگونی رژیم شاه با کمونیست‌ها همکاری نمی کند حالا
چه کمونیست‌های با سمه ای باشد و چه کمونیست‌های واقعی.
نتیجه اینکه: در رجبیه ضد دیکتاتوری حزب توده، علی ماند
و حوضش!

در این روزها، چه در داخل و چه در خارج، عده ای عقربهء مبارزهء اجتماعی و سیاسی خود را بروی قانون اساسی میزان کرده و اینطور وانمود می کنند که اگر رژیم دیکتاتوری خونین شاه بر اساس اصول قانون اساسی و متمم آن حکومت کند در دشای بیشمار مردم برطرف شده و هیچ مشکلی بر جان خواهد ماند. عده کمی از مخالفان رژیم در داخل و خارج (بطوریکه خواهیم دید) با کم و کیف قانون اساسی کنونی ایران آشنائی دقیق دارند و باید هآل شان چیزی جز مقررات همان نظام سیاسی و اجتماعی نیست که در هفتاد و چند سال پیش بنظم درآمده است، ولی عده بیشتری بدون آشنائی با اصول قانون اساسی و متمم آن، بدون اینکه آن اصول را حتی یکبار خوانده باشند، بد لایلی که زکرش خواهد رفت، کورکورانه خود را بدست جریانی سپرده اند که از چندین پیش براه افتاده است: دفاع از قانون اساسی.

ما در این نوشته نشان خواهیم داد که قانون اساسی و متمم آن نه تنها ابدی یک قانون مرفعی نیست بلکه اکثریت قریب به اتفاق اصول آن، ارتجاعی است. همچنین نشان می‌دهیم که رژیم دیکتاتوری شاه نه تنها از قانون اساسی کنونی ایران تخطی نکرده بلکه شالوده حکومت قاهرانه و غارتگرانه خود را بر اساس آن ریخته است. کسانی که خلاف این را ادعا می‌کنند، دانسته یا ندانسته، دروغ می‌گویند و مشاوران حقوقی شاه نیز براحتمی قادرند دروغ‌شان را بر ملا کنند. شاه بر اساس قانون اساسی، متمم و ضام آن، رژیم خونین و استبدادی خود را برپا داشته، خلقهای ما را استثمار و سرکوب کرده و ثروتهای ملی را در معرض چپاول امپریالیست‌ها قرار داده است. و در مواردیکه اقدامات و برنامه‌هایش با اصول موجود قانون اساسی انطباق نداشت، برای روز مبادا و برای اینکه دم موش به تله این سینه چاکان قانون اساسی ندهد، اصل یا اصولی از آنرا تغییر داده است.

نظری کوتاه به برنامه‌ها و مرامنامه‌های شیفتگان امروزی قانون اساسی نشان خواهد داد که اینها چقدر از مرحله پرتند و برنامه‌هایشان حتی از برنامه‌های قلابی ضد مردمی شاه نیز عقب‌تر است. اگر جز این نبود مایه تعجب میشد: برنامه‌ها و مرامنامه‌هایی که بر اساس یک قانون اساسی ارتجاعی تهیه شوند، نمی‌توانند مرفعی باشند. به حال "نهضتی" که "آزادی ایران" را نشانه گرفته است باید گریست که

● این بحث را بتفصیل در بخش چهارم نوشته حاضر آورده‌ایم و در اینجا فقط یک نکته را تذکر داده‌ایم و می‌گوییم: وقتی می‌گوئیم که شاه از قانون اساسی تخطی نکرده است، **ايراد شكی و برخورد سطحی** با مسئله را در نظر نداریم. مشخصاً و نکته مورد نظر ماست: اولاً قانونگذار از قلمن بابهمان اصل مورد ايراد، دقیقاً چه چیزی را اراده کرده بود و یا چه چیزی را نمی‌توانست اراده کرده باشد (و جواب به این سؤال، بدون شناخت موضع طبقاتی کسانی که قانون را تهیه و تصویب کرده‌اند، غیرممکن است). ثانیاً کلمات سیاهی که بروی کاغذ سفید آمده، **دالیل** — و نه متصوراً — چه چیزی را بیان می‌کنند. باقی همه شعراست و شعرا، و برخورد صوفیانه است بایک مسئله بسیار جدی.

دادستان و رئیس دادگاه نظامی شاه ، " مرامنامه " اش را قبول دارد* .
این حرف رامانی زنیم ، سندش را از زبان مهندس بازرگان بدست
میگیریم .

" کیفرخواست و رأی دادگاه از یکطرف می گویند
مرامنامه نهضت [آزادی ایران] مورد قبول^۱ و
منطبق با قانون اساسی است [تکیه از ماست] و
از طرف دیگر ابراز دشمنی و تهمت نسبت به مرام
و مقصد و هدف ما می نمایند . . . رئیس دادگاه^۲
نه میگذارند از مرام و مقصد ما حرف بزنیم و حقا
آنها ثابت نمائیم و میگویند مرامنامه مورد ابراز
نیست [تکیه از ماست] . . ."

عده ای که امروز سرنا را از سرگشادش میزنند ، مدعی اند که شاه
باید سلطنت کند ، نه حکومت . خواهیم دید که شاه براحتی می تواند ،
بر اساس قانون اساسی و متمم آن ، هم سلطنت کند و هم حکومت . کسانیکه
حنجره مبارک خود را با فریاد : " شاه باید سلطنت کند ، نه حکومت " ،
آزار میدهند ، گویا قانون اساسی ایران را با قانون اساسی انگلستان یا
بلژیک عوضی می گیرند . منظور ما از این مقایسه نه اینست که قوانین
اساسی این کشورها تحفه نطنز باشد بلکه مقصود اینست که قوانین
اساسی این کشورها ، مرز بین سلطنت و حکومت را دقیقاً — مانند قوانین
اساسی تمام کشورها با دموکراسی بورژوازی که منشاء خود را از " روح القو-

❖ مراجعه شود به یادداشت شماره (۱۱)

❖ رئیس دادستان دادگاه نظامی شاه که مرامنامه " نهضت آزادی ایران " را قبول
دارند معلوم نیست چه دلیلی به عضویت " نهضت آزادی ایران " درنیاهند !

❖ نقل از مهندس بازرگان در کتاب " مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی " ،
از انتشارات مدرس ، مهر ۱۳۵۰ ، ص ۲۰۹

این "منتسکیو و تفکیک قوای سه گانه" او گرفته اند - مشخص کرده اند ، در حالی که خواهیم دید ، برخلاف تصور بسیاری ، در قانون اساسی ایران تفکیک قوای سه گانه در واقع وجود ندارد . براساس همین قانون اساسی شاه نه تنها می تواند بطور غیرمستقیم بلکه حتی بطور مستقیم در امور قانونگذاری دخالت کند و بعنوان یک پای معامله قوه مقننه بشمار رود . درست است که قانون اساسی ایران در دخالت قوه مجریه در قوه قضائیه صراحت ندارد ، ولی راه دخالت غیرمستقیم واخلال در استقلال قوه قضائیه را برای قوه مجریه مسدود نکرده است . علاوه براین ، نویسندگان "باهوش" قانون اساسی و متمم آن ، فکراین را هم کرده اند : مگر نه اینست که قوه قضائیه ، نه واضح بلکه مجری قوانینی است که توسط قوه مقننه (ونیز - پوپز - به اراده شاه) وضع می شوند ؟

باتوجه به نکات فوق ونیز (بطوریکه خواهیم دید) باتوجه باختیارات عظیمی که قانون اساسی و متمم آن در اختیار شاه قرار میدهد ، می توان از شیفتگان قانون اساسی و "حکومت قانون" (اینها هر جا که از "قانون" صحبت می کنند ، منظورشان قانون اساسی است) "سئوال کرد : در قانون اساسی ایران ، چه جزء از اجزاء ، چه رکن از ارکان لازم برای حکومت کردن از شاه سلب شده است ؟ طبق قانون اساسی ، شاه نه تنهایی تواند حکومت کند ، بلکه همچنین قادر است که حکومت مطلق العنان و قدرت بیکرانی داشته باشد . نمونه های متعدد مربوط به این امر را در بخش چهارم همین نوشته مورد بررسی قرار خواهیم داد و در اینجا به ارائه یک نمونه بسنده می کنیم : طبق اصل ۵۱ متمم قانون اساسی شاه به تنهایی اختیار دارد بهر کشوری که اراده کند اعلان جنگ بدهد و با هر کشوری و هر وقت که دلش خواست معاهده صلح ببندد ، بدون اینکه مجبور باشد از اهل دی (چه مردم وجه نمایندگان مردم یعنی مجلس) اجازه بگیرد ، با اهل دی مشورت کند و به اهل دی حساب پس بدهد . مگر قدرتی بالاتر از این را هم میتوان بتصور آورد ؟

قانون اساسی ایران آنچنان قانون گل و گشاد و بی در و پیکری است

که هم سیاه ترین حکومت‌های استبدادی محمدعلی شاهی، رضاخانی و آریامهری، هم حکومت ناسیونالیستی و ضد امپریالیستی د کتر مصدق و هم — اگر بخت یار شود — فرصت طلبانی چون د کتر کریم سنجابی، مهندس بازرگان یا ایچ اسکندری می توانند بر اساس اصول آن حکومت کنند. د پیروز عده ای مصدق را به تخطی از اصول قانون اساسی متهم میکردند و امروز، عده ای دیگر به شاه چنین تهمتی میزنند. از عجایب روزگار اینست که هم موافقین و هم منافقین هر دو راست میگویند، لا اقل اینکه هیچکدام دروغ نمیگویند. زیرا که قانون اساسی ایران را میشود همه جور خواند و به دلخواه خود تفسیر کرد و حتی با کمی ساده لوحی و خوش خیالی از آن مدینه فاضله ساخت. قانون اساسی ایران دوائی است که هم اسهال را شفا میدهد و هم پیوست را معالجه می کند. اگر اصلی از قانون اساسی، امری را منع کند، اصل دیگر، قضیه را رفع و رجوع می کند. نمونه بد هیم. اصل یازدهم قانون اساسی — با قسم نامه معروف خود — می گویند:

اعضاء مجلس بد واکه داخل مجلس می شوند باید بترتیب ذیل قسم خورده و قسمنامه را امضاء نمایند:

”ما اشخاصی که در ذیل امضاء کرده ایم خداوند را بشهادت می طلبیم و به قرآن قسم یاد می کنیم... که... نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه متبوع عادل مخم خود ما صدیق و راستگو باشیم و با اساس سلطنت... خیانت ننمائیم...”

نیستی

طبق این اصل و اصول متعدد قانون اساسی و متمم آن، هیچ کمو نمی تواند و نباید به مجلس راه یابد. علاوه بر این، مطابق اصل فوق، اگر کمونیستی به مجلس راه یافت یا باید قسم دروغ بخورد و یا کمونیست نباشد. زیرا کمونیستها نه تنها ”خداوند را بشهادت“ نمی طلبند و ”به قرآن قسم یاد“ نمی کنند، بلکه از عمده ترین وظایف شان، د رهم پاشیدن ”اساس سلطنت“ و ”خیانت“ به آنست. اینها

واقعیتی ست که برهیچکس پوشیده نیست، بویژه برمتولیان امامزاده^۵
قانون اساسی ویرسردمداران رژیم . پس چطور شد که در اسفند ۱۳۲۲
شمسی هشت نماینده^۶ حزب توده بشرح زیر :

- ۱- دکتر ارمنش از لاهیجان،
 - ۲- ایرج اسکندری از مازندران،
 - ۳- عبدالصمد کامبخش از قزوین،
 - ۴- اردشیر آوانسیان از طرف ارامنه رضائیه،
 - ۵- دکتر فریدون کشاورز از بندرانزلی،
 - ۶- پروین گنابادی از سبزوار،
 - ۷- تقی فداکار از اصفهان،
 - ۸- شهاب فردوس از فردوس
- به مجلس راه یافتند؟ - براساس قانون اساسی ! زیرا که اصل دوم همین
قانون اساسی چنین می گوید :

”مجلس شورای ملی نماینده^۷ قاطبه^۸ اهالی مملکت ایران
است که در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت
دارند.“

مهمتر از این : طبق اصل پنجاه و هشتم متمم قانون اساسی :
”هیچکس نمی تواند بمقام وزارت برسد مگر آنکه مسلمان و
ایرانی الاصل و تبعه^۹ ایران باشد.“
با اینحال در کابینه^{۱۰} ائتلافی قوام السلطنه در اول مرداد ۱۳۲۵ شمسی
سه وزیر کمونیست وارد کابینه شدند (چیزی که مرفی ترین پیشوایان صدر
مشروطیت اگر تصورش را می توانستند بکنند که روزی در ایران ، ”طبیعیون
و بابی ها“^{۱۱} بوزارت خواهند رسید ، از خشم دیوانه می شدند) .

● ملایان و مجتهدان در زمان مشروطیت ، نه کمونیستها (زیرا که در آنوقت هنوز کسی جرأت
نداشت خود را به این عنوان بشناساند و بدیدیم که کمونیستهای ایرانی و غیر ایرانی که در
جنبش مشروطه مبارزه میکردند ”مجاهد“ نامیده میشدند) بلکه هر نماینده^{۱۲} مجلس ، هر فرد
بازاری ، حتی هر آخوندی که کمترین ایرادی به خرافات مذهبی می گرفت به این لقب - که

چطور چنین چیزی ممکنست؟ مطابق کدام اصل قانون اساسی، سه وزیر کونیست[●] رابه وزارت منصوب کردند؟ — بر اساس همین اصل پنجاه و هشتم متمم قانون اساسی. مگر بروی پیشانی دکتر فریدون کشاورز (وزیر فرهنگ)، ایرج اسکندری (وزیر اقتصاد) و دکتر یزدی (وزیر بهداشت) نوشته شده بود: کونیست؟ — البته که نه. در حالیکه بر اساس اسناد رسمی معتبر، مسلمان شناخته می شوند.

همانطوریکه قبلاً نیز اشاره کرده ایم، برنامه های پشماره ای از سینه چاکان امروزی قانون اساسی از برنامه های خوش ظاهر تبلیغاتی (ولی تو خالی) شاه، به مراتب عقب تر است. غالب برنامه های قلابی شاه اگر ظاهر مرقی اند (اگر اهداف تبلیغاتی آنها را در نظر نگیریم) ماهیت ضد مردمی شان را فراموش کنیم، اگر از یاد ببریم که آن "اصلاحات" فقط بروی کاغذ برای چه منظور و هدفی بوجود آمده اند که حتی در عمل، خلاف آنها اجراء شده است و می شود، برنامه های این حضرات نه تنها مرقی نیستند بلکه سیر به قهقرا دارند و نتیجتاً غیر مردمی اند. بی علت نیست که اینان سه رکن قانون اساسی و متمم آن یعنی فتوایس مذهب و سلطنت را قبول دارند و در شان عدم تعادل در توازن قواست: یکطرف کفه ترازو بیش از حد سنگین شده است. اینان بهمان دلیلی

مترادف کونیست بود — تکفیر میشد. چند سطر از نامه ای که سید احمد طباطبائی (برادر یکی از ورهبر عده مشروطه یعنی سید محمد طباطبائی) که خود را آغاز مشروطه خواه بود و بعد از آن برید، به داماد خود در نجف نوشته است در این رابطه خواند نیست: "نمیدانید که این مجلس شورای ملی چقدر ضرر به دین و دنیای مردم میزند و چه آثار شرعی بر آن مترتب است. مجلسیکه بابیه و طبیعیه داخل در اجزاء و اعضای آن بلکه در اجزاء رئیس آن باشند بهتر از این نخواهد شد. نمیدانید این فرقه ضالیه بابیه و لامذهبیها چه قوتی گرفته و چه فتنه و آشوب می کنند. خدا لعنت کند سید جمال واعظ را که مذهب را چقدر مردم را بضالت انداخت. بنحویکه مردم از آن خبیث سرمبر گرفته که دعا و قرآن نخوانند و روزنامه بخوانند، روزگار خواندن را جز ضروریات مذهب میدانند و دعا و قرآن را موقوف کردند آنهم چه روزنامه که مشتمل بر کفریات و توهین شرع انور است...". (تاریخ مشروطه، کسروی، صفحات ۹-۲۸۶).

● در اینجا به این امر کاری نداریم که بعد ها این نمایندگان و وزراء کونیست های قلابی و تئودرات را بدارند. در آن زمان چهره واقعی شان هنوز شناخته نشده بود.

با استبداد محمد رضا شاهی مبارزه می کنند که اولین و معروفترین پیشوایان جنبش مشروطه (آقایان بهبهانی و طباطبائی) با استبداد شاهان قاجاری نبرد می کردند. در آن مردان مبارز ولی ناآگاه (ناآگاه نه نسبت به منافع طبقاتی خود، بلکه نسبت به منافع توده ها) نیز همیمن بود: برقراری تعادل بین قوای مذهب و سلطنت. چیزی که پیروان امروزی رهبران د یروزی فراموش می کنند تغییرات عظیمی ست که در این هفتاد و چند سال در ایران و جهان بوجود آمده که بازگشت به عقب را غیر ممکن ساخته است. نه تنها بازگشت به هفتاد و چند سال پیش بلکه حتی بازگشت به گذشته نزدیک، به بیست و چند سال پیش، هم غیر ممکنست. مبارزه توده ها و طبقات زحمتکش ایران نظریه آینده دارد، نه به گذشته — هر چند گذشته ای کم و بیش، بجای خود، افتخار آمیز (در اینجا ما مشخصاً انقلاب مشروطه. " ۱۹۱۱-۱۹۰۸ " و جنبش ضد-امپریالیستی زمان مصدق را در نظر داریم و نه قانون اساسی و متمم آنرا که در زمان خود هم قانونی چندان مرقی نبوده تاجه رسیده امروز).



در آغاز نظردان براین بود که مقاله ای تحت عنوان " قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه " تهیه کنیم. پایه و اساس این مقاله منحصراً بر نقد و بررسی اصول قانون اساسی و متمم آن استوار بود و در آن نکاتی گسترش داده میشد که در صفحات فوق به آنها اشاره کرده ایم. یادداشت‌هایی برای این منظور تهیه شد. وقتی که به تنظیم این یادداشتها پرداختیم متوجه شدیم که اینکار اگرچه ممکنست به تنهایی کافی جلوه کند، ولی همه جانبه نیست. معنای اینکار این بود که قانون اساسی را به تنهایی مورد نقد و بررسی قرار دهیم بی آنکه به محتوای تاریخی و به شرایط و آداب مهائی که در ایجاد آن نقش داشته اند، توجه کنیم. معنای اینکار همچنین این بود که قانون اساسی را از محتوای تاریخی اش بیرون بکشیم و آنرا بعنوان پدیده ای مستقل، بدون دنباله، قائم به خود تصور کرده و مورد بررسی قرار دهیم. بدنبال احساس این ضرورت بود که

”قانون اساسی یا شمشیرچوبین مبارزه ” را در بخش چهارم قرار دادیم
وسه بخش دیگر به آن اضافه کردیم :

بخش اول — نگاهی کوتاه به شرایط اجتماعی و سیاسی ایران تا قبل
از مشروطیت (آخرین سالهای قرن نوزدهم تا ۱۹۰۵)

بخش دوم — جنبش مشروطه خواهی از آغاز تا تصویب متمم قانون اساسی
(۱۹۰۷-۱۹۰۵)

جنبش مشروطیت را در آستان بتوپ بستن مجلس و مسجد سپهسالار
و قتل عام آزاد یخواهان بوسیله محمد علی شاه و لیاخوف روسی، رهبا
می کنیم . چهار سال بعدی (۱۹۱۱-۱۹۰۸)، گرچه بحرانی ترین
و تعیین کننده ترین دوره انقلاب و حماسی ترین مظهر اراده خلق در
مبارزه علیه نیروهای ارتجاع و استعمار شمار می رود، دوره ای که پس از
آن همه خونهای ریخته شده و فداکارانها بالاخره با شکست مواجهه میشوند،
اگرچه سرشار از آموزشها و تعلیمات بزرگ است ولی از آنجائیکه
بابت ما ارتباط مستقیم ندارد، در کتاب حاضر به آن نخواهیم پرداخت
از بخش اول که مربوط به قبل از مشروطیت است با سرعت بیشتری
رود شده ایم . در این بخش نظری انداختیم به فساد و ستم دستگاه
خودکامه شاه و کاسه لیسان درباری، به حراج گذاشتن ثروتهای ملی
از طریق اعطاء امتیازات و دریافت وامها، فقر و استثمار شدید مردم، قحطی
مکرر، و بالاخره علل و عوامل بیداری ایرانیان .

در بخش دوم مکتب بیشتری کرده ایم . در این دوره کوتاه (۱۹۰۷-
۱۹۰۵)، مسائل بشمار و بسیار مهمی مطرح شده است و همچنین در
همین دوره است که موضوع مورد توجه ما یعنی قانون اساسی (در اوت
۱۹۰۶) و متمم قانون اساسی (در اکتبر ۱۹۰۷) بوجود آمده است . در
این بخش مطالب متعددی مورد توجه قرار می گیرد از جمله چگونگی بوجو
آمدن جنبش مشروطه خواهی بوسیله روحانیون، انگیزه آنها در شرکت
در آن و علت عقب نشینی، کارشکنی و توطئه های بعدی بخش عمده ای از

آنها. توطئه ها و خرابکاریهای شاه، درباریان و قتل عام و غارت مردم بوسیله عوامل دست نشانده شان. تشکیل انجمن های محلی بویژه انجمن محلی تبریز با شرکت مجاهدین مسلح و گروه های فدائی اش که رادیکال ترین بخش جنبش را تشکیل میداد و بارها در بحرانی ترین شرایط در مقابل توطئه های شاه، صدراعظم، درباریان و روحانیون مرتجع، در مقابل بیحالی مجلس، قهرمانانه بپایمختار و شاه و عواملش را وادار به عقب نشینی میکرد. در جنبشی که عمدتاً با شرکت روحانیون و بازاریان بوجود آمده بود کم کم توده های محروم خلق وارد صحنه شدند.

خواهیم دید چه کسانی در تنظیم و تدوین قانون اساسی و متمم آن دست داشته اند و چه افرادی با چه منشاء طبقاتی و چربا با آن سرسختی با همین قانون دست و پا شکسته مبارزه میکردند و با تمام امکانات و قوا، مانع تصویب و اجرای آن میشدند. در بخش دوم همچنین خواهیم دید که روحانیون مرتجع و در رأس آنها، شیخ فضل الله نوری، با چه سماجت شگفت آوری اصل دوم متمم قانون اساسی - که ارتجاعی ترین اصول آن بشمار میرود - را به مجلس تحمیل کردند (خود این اصل را در بخش چهارم نوشته حاضر مورد بررسی قرار خواهیم داد). قانون اساسی ای که بوسیله دربار و پسران صدراعظم وقت تهیه شد، حسابش روشن است ولی متمم قانون بوسیله مجلس (دوره اول) تهیه و تدوین (و در واقع ترجمه) شده است، پس لازمست بدانیم که آن مجلس از چه طبقات (بر اساس قانون انتخابات آنروز، قانونی که ننگین ترین مظاهر جامعه طبقاتی را بنمایش می گذارد)، تشکیل یافته بود. خواهیم دید افرادی که آنرا تهیه و تدوین کرده اند، مجلسی که آنرا تصویب کرده است، با توجه به موضع طبقاتی شان نمیتوانسته و نمی خواسته اند که قانون بهتری را ارائه دهند.

خلاصه کنیم: اگر بخش های اول و دوم کتاب حاضر را تهیه نکرده و

خود را فقط به بخش چهارم آن محدود میکردیم ، مجبور بودیم که تمام این مسائل مهم را نادیده گرفته یا از کنارشان رد شویم . در این رابطه نهایت اهمیت داشت که ببینیم شرایط اجتماعی و سیاسی قبل از مشروطیت چه بود و جنبش مشروطه چرا و چگونه بوجود آمد . بدون این بررسی ، معلوم نمی شد که چه شرایط و فضائی ، قانون اساسی و متمم آن را تحمیل کرده اند .



بخش سوم مربوط است به : نظری کوتاه به منشاء و مآخذ قانون اساسی و متمم آن . در این بخش به اختصار خواهیم کوشید که تفاوت متن با ترجمه ، اصل با رونوشت را نشان دهیم . خواهیم دید که قانون اساسی ایران ، برخلاف برادران ناتنی خود ، یعنی قوانین اساسی اروپائی ، از ۱۹۰۷ تا ۱۹۰۶ تاکنون همچنان بلا تغییر مانده (مثلاً در فرانسه در طی یکصد و هشتاد ساله اخیر پانزده قانون اساسی بوجود آمده است) . چرا قانون اساسی ایران در طی این مدت طولانی - از چند " روتوش " مصلحتی که بگذریم - بلا تغییر مانده است ؟ علتش نباید بقول اصل دوم متمم قانون اساسی فقط انتظار " ظهور حضرت حجه عصر عجل الله فرجه " باشد . علت دیگری دارد . پس از کودتای ۱۲۹۹ شمسی ، رضا خان قبل از تاجگذاری فقط چند اصل را در سال ۱۳۰۴ تغییر داد (اصولی که سلطنت را در خاندان قاجار موروثی میکرد) و بقیه را بحال خود گذاشت . محمد رضا شاه فقط چند اصلی را عوض کرد که با اقدامات او مغایرت داشت (احتمالاً به این علت که دهان معاندین امروزی خود را پیشاپیش ببند) و باقی را دست نخورده نگه داشت . چرا ؟ دلیل خیلی ساده اینست که رضا خان جلاد و پسر خون آشام او ، قانون اساسی گل و گشادویی دروپیگرد یگی نمی توانستند تهیه کنند که دستشان را تا این حد برای ایجاد وحشیانه تر و خونخوارترین رژیمهای کنونی جهان بازتریگذارند . در اینحال چرا قانونی را عوض میکردند که ، راست یا دروغ ، اعتبار انقلاب مشروطه ، پشتبانه آنست .



درباره بخش چهارم نوشته حاضر، قبلا بحث کرده ایم و در اینجا
بعنوان نتیجه گیری اضافه کنیم که نقد و بررسی اصول قانون اساسی و
متمم آن، بگمان ما بسیاری از پیشداوری های ناآگاهانه را از بین تواند
برد. در این نوشته، ما قصد جدل و بیوژه قانع کردن کسانی را نداریم
که با شناخت دقیق از ماهیت قانون اساسی، برای مخالفت با رژیم شاه،
مترسک دفاع از قانون اساسی را علم کرده اند. این افراد در بیان این
عبارت، که بکرات از زبان و قلم شان جاری می شود، صداقت کامل دارند:
ما "جز اجرای اصول قانون اساسی و حکومت قانون هیچ قصد و نیتی دیگر
نداریم. اگر ظاهر "ترقیخواهانه" عبارت شان بتواند عده ای را فریب
دهد ولی خود شان دقیقاً می دانند که چه میگویند و چه میخواهند
(در بخش چهارم نوشته حاضر، این عبارت شان را به زبانی روشن و همه
فهم، "ترجمه" می کنیم و خواهیم دید که "قصد و نیت" شان تا چه حد
ارتجاعی و ضد مردمی است). کسانی که در خارج از کشور از قانون اساسی
دفاع می کنند، از ایجاد "جوّ جدید" نواقض شده اند و اکنون میگویند و بحث
این ادّهای کم خاصیت یابی خاصیت رانمی کنیم چه وجود یا عدم وجود^{شان}
در مبارزه خلق ما تأثیری ندارد. فقط باید مواظب بود که فعالیت های شان
آب را آلوده تر و کلاف جنبش دانشجوئی در خارج را سردرگم تر نکند. اما
در داخل چه کسانی سنگ قانون اساسی را به سینه میزنند؟ طبقه بندی^{شان}
دشوار است و نتیجه گیری دشوارتر. در یک جمله می توان خلاصه شان
کرد: آد مه های بی نام، آد مه های با نام، آد مه های بد نام، آد مه های جوئی
نام و... آد مه های خوشنام. از همه قماش توی شان میتوان سراغ گرفت
از همکاران سابق مصدق، از مذهبیون همیشه مذهبی (د بیروز مذهبی،
امروز مذهبی، فردا مذهبی)، از همفکران سابق حزب توده، از همراهان
خلیل ملکی (که هنوز نان "انشعاب" شان را میخورند و بیمن آن، مصو^{نیت}

● جمله از علی اصغر حاج سید جواد ی است.

جاودانه یافته اند) ، ازیاران همین چند سال پیش اسداله علم ، از کسانی که تا دیروز در خدمت رژیم بودند و یابا اولاس میزدند ، از کسانی که تا دیروز بی خاصیت که یکمرتبه "آزاد یخواه" شدند (مبارک باشد) ، و... از **بانی** . همه "آنها" یکی دو دوجین بیشتر نیستند^۱ ، و "اینها (**بانی**)" به مراتب بیشترند . "اینها" بدون توجه به سرکوب و همه نتایج آن ، هزار هزار در سخنرانی های "آنها" حضور می یابند^۲ . "آنها" راباید بحال خودشان گذاشت که بارژیم سرشاخ شوند (گوا اینکه رژیم هم "آنها" را جدی نمی گیرد و اید واهمه ای از "آنها" ندارد و خوب میدانند که خطری از جانب "آنها" متوجه اش نیست) ولی هرگز نباید اجازه داد که جنبش خلق را یکبار دیگر به بیراهه بکشند . زیرا "آنها" بودند که در زمان انقلاب مشروطیت و در جنبش ضد امپریالیستی سالهای سی ، شکست را به "اینها" تحمیل کردند . پس از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ، باز "آنها" بودند که خیانت کردند ، بهمکاری بارژیم در آمدند ، یا چند سالی در زندان و تبعید بسربردند و بعد آزاد شدند... و باز "اینها" بودند که در زیرچکمه های جلاد ، له شدند . "آنها" امروز همین هستند و فردا ، همینی خواهند بود که دیروز بودند . ما رابا آنها کاری نیست .

نوشته حاضر ، فقط بخاطر "اینها" است ؛ نه تنها بخاطر کسانی که

■ بهنگام نگارش این قسمت از مقدمه ، تعدادشان یکی دو دوجین بیشتر نبود ، حالا ماشاءاله دهها دوجین شده اند .

● این قسمت دوم مقدمه حدود ده ماه قبل از جریانات اخیر نوشته شده بود ، یعنی هنگامیکه هنوز جناحهای مذهبی بویژه جناح "رادیکال" عملاً وارد صحنه نشده بودند . در آن ایام ، بورژوا لیبرالها با تشکیل جلسات سخنرانی و ارسال نامه های سرگشاده به شاه ، ملکه ، نخست وزیر ، وزیر ربار ، رئیس دفتر مخصوص شاه و پایش اعلامیه های مخفی و نیمه مخفی معرکه دار میداند بودند . ما این قسمت از مقدمه را بهمان شکلی که بود حفظ کرده ایم و نظر خود را در مورد جریانات اخیر و جناحهای مذهبی بطور جداگانه در قسمت اول مقدمه آوریم .

ناآگاهانه (ولی صادقانه) و بایک مشت پیشداوریها از قانون اساسی
کنونی دفاع می کنند ، بلکه همچنین بخاطر کسان بیشمار دیگری که
بدون درگیر شدن در این الم شنگه ها ، بنوعی هاج و واج و سرگردان
مانده و علی رغم شناخت و تمام خاطرات بدی که از " آنها " دارند ، ممکن
است باز گول شان را بخورند .

یادداشتها

۱. اسناد فراوان و متعدد ی در رابطه با جنبش مشروطیت در آرشو شوروی وجود دارد و از زمان روسیه تزاری برجا مانده است. قسمت اعظم آنها، که می توانند بسیاری از مسائل جنبش مشروطیت و جنبش کارگری در ایران را روشن کنند، هنوز دست نخورده باقی مانده و یا مورد استفاده انحصاری محققان شوروی قرار گرفته اند. جزء ناچیز از اینها بوسیله حزب توده، غالباً با تلخیص یا تحریف انتشار یافته است. علت "عدم علاقه" حزب توده و بقایای آن، نسبت به چاپ این اسناد، علی رغم تسهیلات عظیمی که در اختیار داشته اند و دارند، بسادگی قابل فهم برای همگان روشن است؛ و علت مثله کردن آن جزء کوچک از اسناد چاپ شده، قابل فهم تر و روشن تر.

در اینجا ما اختصاصاً به اسنادی توجه داریم که مربوط به جنبش مشروطیت و انقلاب مشروطیت ایران است، اولاً بدلیل اینکه به بحث فعلی ما ارتباط دارد، ثانیاً مربوط به دوره روسیه تزاری است نه حکومت شوروی و منطقاً نباید "حساسیت" زمامداران شوروی و پیروان ایرانی شان را برانگیزد. زیرا بخوبی میدانیم که دسترسی به اسناد و مدارک بعدی مربوط به احزاب کارگری و شبه کارگری، جنبشهای توده‌های قیامهای زمان رضاخان (خیابانی، گلن پسیان و ویژه جنگل)، ملی شدن صنعت نفت، قبل و بعد کودتای ۱۳۳۲، آن قسمت از اسناد مربوط به بین الملل و دم که در شوروی موجود است و اسناد مربوط به بین الملل سوم در ارتباط با ایران و غیره و غیره به این زود بی‌ها ممکن نخواهد بود. زیرا حقایق بسیاری را روشن خواهند کرد و بسیاری از پنهانها را بر وی آب خواهند ریخت.

■ آنچه برای يك تحقيق اصیل و علمی اهمیت دارد نه استفاده دست دوم از اسناد بلکه بررسی مستقیم وی واسطه آنها و به تعبیر دیگر، دسترسی به متن اصلی آن اسناد است. زیرا هر محقق باید خاص خود به اسناد می نگرد و شیوه مخصوص بخود از آنها بهره برداری میکند. علاوه بر این، متأسفانه غالباً دیده شده که پاره ای از محققان شوروی، استفاده "نامشروع" از این اسناد کرده و بدیگر سخن، از جنبه های مهمی از یک سند، غافل مانده یا تفاضل کرده اند. از این نظر استنباط این دسته از محققان از اجزائی از آن اسناد، در همین حد گزینش و دستچینی نیزند شوازی قابل اعتماد است.

● در این مورد مثلاً مراجعه کنید به مقدمه جلد اول، چاپ دوم، صفحات ۶۳-۵۳ اسناد جنبش کارگری، انتشارات مزدک، در رابطه با انتشار برنامه حزب عدالت.

در اینجا يك نكته را باید تذکر داد: گوش انتشارات مزدك در مجموعه شش جلدی اسناد جنبش کارگری با تمام نقایصی که دارد کاری است شایسته تمجید. این نقایص عمدتاً در نوع اند. اولاً در مورد گذشته جنبش (چه در وجه نزد يك) قروقاطی بودن (یا قروقاطی کردن) مسائل و پیچیده تر کردن کلافهای سردرگم که در متن مفید حاضر به آن اشاره کرده ایم، آشفتگی در ارائه، در شیوه انتخاب مطالب و نیز اید آن که به نحوه تلقی و به "تفسیر" های "ویراستار" مجموعه، می توان گرفت. ثانیاً نوشته های معمولی بعضی از معاصران را "سند بسیار مهم" معرفی می کردند، از نظرات انحرافی آنها دفاع کردن و نویسندگان شان را "صاحب نظران برجسته جنبش کارگری" جازن. از جنبه های تبلیغاتی و هابیوی ناشی از آن که بگذریم، مثلاً نزد این نوشته ها در مجموعه اسناد، عمدتاً موضع ضد لنینی نویسندگان آنهاست. با این همه، همانطور که گفتیم، ما کار این مؤسسه انتشاراتی را عملی مثبت میدانیم و عقیده داریم که يك قسمت از وظیفه مارکسیست - لنینیستها، رفع نقائص و تکمیل این اسناد جنبش کارگری ایران بشمار میرود (حزب تسوده و بقایای آن بویژه در ربع اخیر در خارج کشور علی رغم فرصت کافی، امکانات بزرگ و تسهیلات غیر قابل حصول برای دیگران هرگز به آن تن در ندادند).

خلاصه اینکه، بدون دسترسی به اسناد فراوان و مهمی که در آرشیوهای شوروی خاک میخورند، يك تحقیق علمی جامع درباره جنبش مشروطیت و انقلاب مشروطیت کاری ناقص و نارسا خواهد بود و گوشه ای از تاریخ این جنبش توده ای همچنان تاریک و مبهم خواهند ماند.

۲. بد لایلی که در زیر توضیح خواهیم داد، در این کتاب مجبور شده ایم که تاریخ چهار دهه تاریخ میلادی بیاوریم. تا اسفند ۱۳۵۴ هجری شمسی - که در جلسه مشترک مجلسین سنا و شوروی بمنظور "بزرگداشت" پنجاهمین سالگرد سلسله منقور پهلوی، تاریخ مضحك ۲۵۳۵ شاهنشاهی بوجود آمد - سه تاریخ در ایران، باشند.

● از جمله در "آرشیوهای جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان C.G.I.A. AGSS"، "آرشیوهای ازبکستان C.G.I.A.U ZSSR"، "آرشیوهای سیاست داخلی"، "آرشیوهای مرکزی تاریخ جنگ C.G.I.A."، "آرشیوهای مرکز تاریخی لنینگراد C.G.V.I.A.L"، "آرشیوهای تاریخی مرکز حکومت جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان C.G.I.A.AZSSR". و غیره

ضعف، رواج داشت: هجری شمسی، هجری قمری، میلادی.

۱- تاریخ هجری شمسی در سال ۱۹۲۵ (۱۳۰۴ شمسی) در زمان رضاشاه بوجو آمد. تاریخ هجری قمری که تا این زمان، تاریخ رسمی بود بتدریج از تداول و تقریباً متروک ماند (فقط روحانیون به تاریخ جدید گردن ننهادند و حتی امروز، دریای اعلامیه های روحانیون، تاریخ هجری قمری بچشم میخورد).

۲- تاریخ هجری قمری، همانطوریکه متذکر شدیم تا سال ۱۳۰۴، تاریخ رسمی ایران بود. کلیه اسناد و نوشته ها تا آغاز سلطنت رضاشاه، به هجری قمری است. حتی امروز وقتی که از جریانات و وقایع آن دوره صحبت می شود، تاریخ هجری قمری ذکر می گردد، فی المثل می گویند که فرمان مشروطیت در سال ۱۳۲۴ صادر شده است.

۳- تاریخ میلادی از دیرباز، همراه با برقراری روابط ایران با اروپا، و ورود نمایندگان حکومتها خارجی و سیاحان فرنگی با ایران، ترجمه آثار نویسندگان خارجی، روزنامه ها و غیره به ایران راه یافته بود. با اینهمه، بعلمت قلت تعداد کتابها، روزنامه و اسوادان، تاریخ میلادی تا قبل از مشروطیت در سطح مکاتبات اداری باقی مانده و تعداد کمی از افراد با اسواد با آن آشنائی داشته اند. از زمان مشروطیت تا به امروز، بر اثر افزایش تدریجی تعداد روزنامه ها، ترجمه کتابها، با اسوادان و مسافران ایرانیان بکشورهای اروپائی، ترویج رادیو و تلویزیون و عوامل دیگر (از جمله تقلید)، نفوذ و کاربرد تاریخ میلادی رواج بسیار یافته است. بنحویکه تا قبل از سرهم بندی تاریخ منحوس شاهنشاهی بوسیله رژیم شاه، در تمام تقویمهای رسمی، با اینکه تاریخ شمسی نقش مسلط داشت، تاریخهای قمری و میلادی در کنار تاریخ شمسی به همزیستی خود ادامه میدادند. اگر روزگاری چند صد نفر بزمحت با تقویم میلادی آشنائی داشتند، امروزه تاریخ میلادی

این یاد داشت چند ماه قبل از عقب نشینی خفت انگیز شاه در تغییر تقویم شاهنشاهی و استقرار مجدد تاریخ هجری شمسی نوشته شده بود: در زمانی که حزب فاشیستی رستاخیز هنوز به سرنوشت احزاب ملیون و مردم دچار نشده بود بلکه حزب فراگیر بود، در زمانی که بهر ژوا- لیرال ها در عریضه ها و نامه های سرگشاده خود به شاه، آزادی را گدائی میکردند؛ و شاه بی اعتنا به این استغاثه ها چهار نعل بطرف "تمدن بزرگ" در حرکت بود. در زمانی که آریامهر باد به غیب می انداخت و به زمین و زمان فخر می فروخت و جنبش توده ها هنوز اورا بصورت موجود زیمن و مفلوک در نیاموده بود.

بهر حال ما این یاد داشت را به دو دلیل بهمان شکل قبلی خود حفظ کرده ایم. اولاً از بین رفتن "تاریخ شاهنشاهی" تفسیری در ماهیت بحث مانعید هدود صورت فقدان این تاریخ نیز مادر کتاب حاضر، تاریخهای هجری قمری را به میلادی تبدیل نمیکردیم. شانیا اهمیت طرح مسئله، تا زمان ایجاد یک تقویم هگانی و یک "استاندارد جهانی"، همچنان بجای خود باقیست.

بگوش و چشم ضد ها هزار نفر و حتی میلیونها ایرانی چه با سواد و چه بیسواد (چه از طریق روزنامه و کتابها و چه از راه راد یو و تلویزیون) خورده است .

وجود همین سه تاریخ شمسی ، قمری ، میلادی ، نه تنها برای مردم بلکه حتی برای نویسندگان ، مترجمان و اهل تحقیق گنجی و سر درگمی خاصی ایجاد می کرد . سرهم بند تقویم چهارم ، یعنی تاریخ مسخره شاهنشاهی ، به این گنجی و سر درگمی به ابعاد وسیع تری افزود که احسان طبری در مقاله مستند " تقویم و تاریخ " به پاره ای از آنها اشاره کرده است .

نیروهای اپوزیسیون ایران در داخل و خارج ، تاکنون بدون توجه به تاریخ شاهنشاهی " همچنان تاریخ شمسی را در نوشته ها و اعلامیه های خود بکار می برند و بنظر ما این مبارزه منفی باید ادامه یافته و پیرامون تر شود . اما در کتاب حاضر ، قضیه فرق می کند . دوره مورد بحث ما در اینجا ، دوره قاجاریه است که در آن دوران ، تاریخ رسمی هجری قمری بود و تمام حوادث و وقایع آن دوران یا با تاریخ هجری قمری است و یا میلادی (نویسندگان خارجی بیشماری که درباره قاجاریه و جنبش مشروطیت مطلب نوشته و کتابهایشان بفراسی ترجمه شده ، همه جات تاریخ میلادی را بکار برده اند . مثلاً تاریخ صد و فرمان مشروطیت را که قیلا مثال زدیم ، نویسندگان ایرانی ۱۳۲۴ هجری قمری می نویسند و نویسندگان خارجی ، ۱۹۰۶ میلادی) .

در کتاب حاضر ، برای جلوگیری از ایجاد سردرگمی بیشتر در استعمال متناوب دو تاریخ میلادی و هجری قمری (بنابراین که از یک نویسنده ایرانی یا خارجی مطلبی عنوان می شود) ، تاریخ میلادی را بر هجری قمری ترجیح داده ایم . برای اطمینان خاطر عده ای که در همه چیز شک می کنند و برای هر چیز " دلیلی " می تراشند باید اضافه کنیم که دلیل این انتخاب ، " فرنگی مایی " ، " تقلید " از تاریخ فرنگی و یا " دشمنی " با تاریخ هجری قمری و در نتیجه " نشانه ای از دشمنی با اسلام " و یا هر چیز دیگر نیست .

■ مراجعه کنید به مجله " دنیا " ، فروردین ۱۳۵۵ ، صفحات ۳۳-۳۱

● ارقام تاریخی از نظر ما دارای اهمیت ثانوی است . برای یک مارکسیست معتقد به انتسرناسیونالیسم پرولتری (که باید عاری از هرگونه تعصب مذهبی یا ناسیونالیستی باشد) چه اهمیت دارد که مبدأ تاریخ هجرت پیغمبر اسلام باشد یا میلاد مسیح ؟ تا آنجا که ما اطلاع داریم پیشوایان مارکسیسم با تاریخ میلادی موجود یعنی میلاد مسیح بعنوان مبدأ تاریخ ، مخالفتی نکرده اند و چه دلیلی دارد که ما با تاریخ هجری موجود ، مخالف باشیم . در کشورهای سوسیالیستی امروز (کشورهای غالباً مسیحی در روز) که تاریخ میلادی متداول است دلیل بر علاقه آنها به مسیحیت نیست ، پس از سرنگونی رژیم وابسته به سرمایه داری جهانی و استقرار سوسیالیسم در ایران ، تاریخ هجری شمسی نیز میتواند بحیات خود ادامه دهد . در جهان کمونیستی فردا ، شاید ۱۸۴۸ ، سال انتشار " مانیفست کمونیست " ، یا ۱۹۱۷ ، اولین انقلاب پیرومند سوسیالیستی بعنوان مبدأ تاریخ مشترک جهان ، انتخاب گردد .

در کتاب حاضر، در ترجیح تاریخ میلادی بر هجری قمری، علاوه بر دلایل مذکور در فوق، دلایل زیر نیز در این انتخاب دخالت داشته اند:

— رواج بیشتر تاریخ میلادی و آشنائی بیشتر افراد کتابخوان امروزی با آن.
— ثبات آن، زیرا هر روز يك پادشاه مستبد، برای ارضاء جاه طلبی های ابلهانه و دیوانه وار خود، نمی تواند در آن دست برد و تاریخی را برزبر ملتی تحمیل کند و آشفتنگی ها و سردرگمی های وحشتناك در نظام شئون مادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی يك ملت بوجود آورد.

— جلوگیری از تکرار مداوم "هجری قمری" بدنبال هرتاریخ (زیرا در صورت عدم این تکرار، ممکست پاره ای از آنها با تاریخهای شمسی قاطبی شده و عوضی گرفته شوند).
لازم بتذکر است که این تبدیل تاریخ به تاریخ میلادی **فقط در این کتاب**، بخاطر وضع استثنائی آن^۳، — و **معموما** در مورد تاریخهای هجری قمری — صورت گرفته است. بدیهی است در موارد يک تاریخی به هجری شمسی بود، ما آنها را به همان شکل گذاشته ایم مگر در صورتیکه نویسنده خارجی بوده و طبیعا در نوشته خود تاریخ میلادی را بکار برده است، و در اینصورت نیز غالبا تاریخ شمسی را در داخل ویرانتر در کنار آن قرار داده ایم.

۳. الفاظ ارتجاعی، مترقی، محافظه کار، انقلابی، از جمله الفاظی بشمار میروند که در داخل و خارج از کشور بجای و بیجا بکار میروند که نه تنها با معانی لغوی بلکه با مفاهیم سیاسی آنها هیچ ربطی ندارند. مثلا واژه "ارتجاعی" غالبا بصورت يك نوع دشنام درآمده است، و غالبا بصورت بکار میروند، مثلاً يك فرد یا يك گروه مارکسیستی را که با نظرمان یکی نیستند، "ارتجاعی" میخوانیم و یا اینکه برعکس، يك فرد یا يك گروه یا يك جهان بینی عقب مانده را "مترقی" و "انقلابی" نام می دهیم.
ما در کتاب حاضر، همه جا واژه "ارتجاعی" مفهوم دقیق و وسیع لغوی آنرا در نظر داریم. يك نظریه یا عقیده یا مسلک وقتی ارتجاعی است که از هر چیز نو هراس

● اوستائی (قدیم وجودید)، سلوکی، یزدگردی، جلالی، هجری قمری، هجری شمسی، شاهنشاهی چند نمونه از آنست.

■ اگر بجای سلسله منفوقا جاربه، سلسله ننگین پهلوی مورد بحث مابود به چنین تبدیل نیاز نمی افتاد و تاریخ شمسی، بخاطر آشنائی نسل امروزی آن، به تنهایی کافی بود.

دارد، دشمن پیشرفت و ترقی است، منکر سیرت کامل جامعه و مخالف حرکت است. همواره چشم به گذشته دارد، واپس مانده است و عجیب اینکه به واپس ماندگی خود افتخار می کند. به آیات آسمانی و قوانین ازلی وابدی معتقد است. رودخانه نیست که به دریای ریخته شود، آب را کد برکه است و به حوضچه ای دلخوش می آرد (بشرطی که "گر" باشد).

ارتجاعی در سیاست، آن جنبش فکری است که نقطه مقابل پیشرفت اجتماعی قرار دارد، سیریه قهقرای طالب است. در تحلیل نهائی، مطلقاً مرفی نیست و در بهترین حالات، محافظه کار (conservateur) است. در قرن بیستم زندگی می کند، به قرن ششم میلادی چشم دوخته. در عصر امپریالیسم مخوف و سرحم می زند ولی از جامعه پوسیده نفوذ الی چشم برنکده است. با شمشیر تئوریک اسلام می خواهد به جنگ بمب های هسته ای امپریالیسم برود و به آن "جهاد" دهد. در یک کلمه، ارتجاعی افکار و اقداماتی را در بر می گیرد که دشمن پیشرفت و ترقی است و استقرار مجدد نهاد های پیشین اجتماعی را نشانه می گیرد.

۴. اصطلاح "مجاهدان قفقازی" از کسروی است که نه درست است و نه جامع ولی ما غالباً همین اصطلاح را برای اجتناب از ارائه توضیحات مکرر و تطویل کلام اجباراً بکار برده ایم. کسروی "مجاهدان قفقازی" را ایرانی نهائی می داند که از قفقاز برگشته بودند و لباس قفقازی بتن میکردند و به همین جهت به "مجاهدان قفقازی" معروف شده بودند. اگر ایرانیانهای مقیم قفقاز و عضو گروه سوسیال دموکرات ایران، اعضا "همت" که به ایران آمده اند و اعضا اجتماعین عامیون را بتوان "مجاهد" نامید ولی انتساب این عنوان به عدای از مبارزان غیر مسلم (ارمنی، گرجی، روسی) و مارکسیستها (بلشویکها و منشویکها)، بعلمی که قیلاً ذکر کرده ایم در جنبش مشروطیت و انقلاب مشروطیت ایران شرکت داشتند و وسیله مؤلفان ایرانی و خارجی "مجاهد" نامیده می شوند، درست نیست.

برای ادای حق، و احترام به خاطره مارکسیستهای روسی، گرجی، ارمنی، قفقازی، ایرانی که با مذهب سروکاری نداشتند و مبارزان انقلابی (چه مسلمان و چه غیر مسلمان) که علی رغم توجه شان به مذهب، انگیزه عمده شان در مبارزه خلق ایران، آرمانهای باشکوه سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری بود این مرز بندی لازمست. اینها مبارز بودند نه "مجاهد" (به مفهوم دوگانه لغوی واژه "مجاهد" تسبیح کنیم و می دانیم که در زمان مشروطیت برای جمعیت مجاهدین، و ایضاً برای سوسیال دموکراتهای ایران و اجتماعین عامیون، ریشه مذهبی آن قابل توجه بود. و بعد ها

در تمام جنبش‌های ناسیونالیستی و شبه سوسیالیستی، مثلاً در الجزایر، از "مجاهد" همین ریشه مذهبی واژه مورد نظر بوده است. این یادآوری بویژه از این بابست لازمست که عده‌ای از محققان، همه آن مارکسیست‌ها و مبارزان انقلابی را در "رجرگه" عساکر اسلام رقم می‌زنند، همانطوریکه برعکس، عده‌ای دیگر (از جمله حزب توده و عده‌ای از مارکسیست‌ها) نه تنها "سوسیال دموکراسی ایران" و "اجتماعیون‌عامیون" (بطوریکه دیده‌ایم هیچ ربطی به سوسیالیسم و جنبش کارگری نداشته‌اند) بلکه حتی "جمعیت مجاهدین" (مرکزگویی) را بعنوان پیشاهنگ طبقه کارگر قلمداد می‌کنند و یا برای پرکردن مجموعه اسناد جنبش کارگری و کمونیستی خود، همه اینها را قروقاطی به جنبش سوسیالیستی وصله می‌زنند.

۵. در همین رابطه است که در واژه سال پس از شکست قطعی انقلاب مشروطیت، در یکی از اعلامیه‌های جنبش جنگل چنین می‌خوانیم: "بعلت عدم تفکر و تعمق پیشقدمان آزادی، همان امراء و خوانین ستمگر مجدداً امور را بلطایف الحیل بدست گرفته، انقلاب [مشروطیت] را بنفع خود سوق دادند. نتیجه آنکه نهضت مقدس و فداکاری ملت بجای منفعت، ضرر بخشید. در سابق بنام سلطنت مستبد و این بار بنام سلطنت مشروطه همان سلطه و اقتدار و همان جور و ستم را اعاده دادند* لازم‌بندگراست که "جمعیت مجاهدین"، یعنی مترقی‌ترین سازمانهای زمان انقلاب مشروطیت، درباره سرنگونی نظام سلطنتی و استقرار حکومت جمهوری هیچگاه موضع نگرفته است. وقتی می‌گوئیم "جمعیت مجاهدین"، جناح راست (مرکزگویی) و جناح چپ (گروه سوسیال دموکرات و اجتماعیون‌عامیون) آن، هر دو در نظر داریم. در هیچیک از برنامه‌ها، برنامه‌ها و اعلامیه‌های آن چنین چیزی هرگز عنوان نشده است. باید صبر کرد که پنج سال پس از شکست انقلاب مشروطیت، این مسئله برای اولین بار در برنامه حزب محمدالت* عنوان شود. و چند سال بعد، رضاخان، زمره* استقرار حکومت جمهوری را مزورانه براه بیندازد و سر مردم عده‌ای از نمایندگان "دموکرات" مجلس نظیر سلیمان میرزا ("پد تعمیدی حزب توده") شیر بهمالد و آنها را متترخود کند و با خود همراه سازد.

* سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، انتشارات جاویدان، چاپ پنجم، ص ۲۴۸.

۶. ما در این نوشته، رادیکال را همواره داخل دو گیومه قرار داده ایم، نه اینکه معتقد نباشیم که این جناح، رادیکالی ترین یعنی راست ترین جناحها مذهبیهی است بلکه از این بابت که بسیاری در برخورد با این جناح و استعمال واژه رادیکال درباره آن، برداشت چپ می کنند (دقیقا بمنظور مقابله با این برداشت غلط است که ما رادیکال را همه جا داخل دو گیومه قرار داده ایم). ما عقیده داریم که این جناح، رادیکال ترین (بدین گیومه) جناحهای مذهبیهی می باشد، زیرا بیش از سایر جناح ها با پیشرفت و تکامل جامعه دشمنی می ورزد. مثلا جناح میانه رو یا سازشکار با هر نظام و رژیمی می سازد و خود را با آن منطبق می سازد (بی بخاری و سازشکاری از خصلت ویژه آنست). این جناح میانه رو، با رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم شاه می سازد، با "حکومت ملی" جنبه ملی حاضر به سازش است، با حکومت چپ (غیر کمونیست) هم سازش خواهد کرد و حتی با رژیم کمونیستی نیز کنار خواهد آمد. اما جناح رادیکال مذهب، از نظام فئودالی هر چه به پیش بیائیم با هر رژیمی که تصورش را بکنید، دشمنی خونین دارد (این نکته بسیار مهم را در رابطه با این جناح هیچگاه نباید از خاطر دور کرد: سرآغاز مبارزه ضد رژیمی این جناح از بهمن ۱۳۴۱ یعنی دقیقا مصاف با اصول شش گانه شاه خصوصا اصلاحات ارضی و آزادی زنان می باشد). جناح رادیکال مذهب، با رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم شاه مخالف است، با هر نوع حکومت ملی یا بورژوائی (سرمایه داری کمتر وابسته یا غیر وابسته) مخالف است، با یک جمهوری چپ (غیر کمونیست) مخالف است. از نظام سوسیالیستی یا کمونیستی اصلا صحبت نباید کرد و ما با خصوصیت هیستریک این جناح با چنین نظامی بخوبی آشنائی داریم. و بیهوده نیست که ما در این نوشته، مواضع "ضد رژیمی" و "ضد امپریالیستی" این جناح را مواضع فوق ارتجاعی خوانده ایم.

این جناح در صحنه مبارزه ایران شرایط بسیار حساس و ظریف و دشواری را بوجود آورده است که اگر کمونیستها و نیروهای آگاه جامعه با هشماری با آن برخورد نکنند، زیانهای بسیاری ببار خواهد آورد. این شرایط بسیار حساس و ظریف و دشوار، دو جنبه متفاوت دارد: از یکطرف، حمایت بی قید و شرط از این جناح، کمک به پراکندن این توهم است که گویا این جناح مواضع انقلابی و یا حداقل مترقی دارد و نتیجه اینکار، تحمیل توده ها و خیانت به خلق است؛ از طرف دیگر، مثبت ندانستن جنبه های از مبارزه ضد رژیمی این جناح — با علم به اهداف و برنامه های فوق ارتجاعی آن — و بهره برداری نکردن آگاهانه از آن جنبه ها، چپ روی و بنوعی کمک به ادامه حیات رژیم حاکم است. در موقعیتی این چنین دشوار و حساس، بعقیده ما ضمن اینکه باید از خصلت

ضد رژیمی این جناح (برای سرنگونی رژیم وابسته شاه) بشدت دفاع کنیم ، در عین حال باید موضع و ماهیت فوق ارتجاعی این جناح را (برای آگاهی دادن به توده ها) ، با صراحت و شدت افشاء نمائیم . کمونیستها و نیروهای آگاه جامعه باید این دو جنبه از يك مسئله را از همین امروز **توازا** در نظر داشته باشند . و اهمیت هر يك از این دو جنبه کمتر از دیگری نیست .

۷. پیش درآمانش را از ماهها پیش و نیز در جریان تظاهرات عظیم مردم تهران و بعد از " جمعه خونین " دیده ایم و هنوز ادامه دارد . جناح " رادیکال " بویژه در شهریور ماه ۵۷ خیال میکرد که با تسخیر قدرت يك گام بیشتر فاصله ندارد و از این نظر بی واهمه شروع کرده بود به چنگ و دندان نشان دادن . نمونه های متعدد آنرا نه تنها طبقات مردم و بویژه اقلیات آگاه جامعه شاهد بوده اند بلکه قبح قضیه بحدی بود که حتی از نظر فرستادگان ویژه مطبوعات خارجی (خصوصاً روزنامه های شرقی و چپ اروپائی) نیز بسودر نماند . چند نمونه از اینها ؛ بیرون کردن نیروهای چپ (و نه الزاماً کمونیست) از صف تظاهرات بدلیل ارائه شعارهای غیر مذهبی با این استدلال کسه ؛ اینجا حیطه قدرت مذهب است و " کمونیستها " حق ابراز وجود ندارند . در جریان تظاهرات ، زنان و دختران آگاه وطن ما برای اینکه حق شرکت در تظاهرات را داشته باشند و بتوانند خشم طبقاتی خود را (حتی تحت شعارهای تحمیلی مذهبی ها) فریاد بکشند ، مجبور بودند چادر بسر کنند ، در جریان تظاهرات بزرگ تهران بود که یکی از همین زنان خود را به کامیون خبرنگاران خارجی ، به فرستاده ویژه " اومانیته " رساند (که اونیز مانند سایر خبرنگاران زن خارجی مجبور شده بود که چادر بسر داشته باشد) و گفت : " به گوش مردم جهان برسانید تمام مردمی که در این تظاهرات عظیم جمع شده اند مذهبی نیستند " . فحش دادن و کتک زدن زنی که بی چادر رانندگی میکرد و از کنار صف تظاهرات مذهبی ها می گذشت (در حضور فرستاده ویژه روزنامه لیبراسیون) . در جریان تظاهرات شهریور ماه در میان اختناق حاکم وقتی عده ای از نیروهای چپ جرأت کردند تا شعار " مرگ بر رژیم فاشیستی شاه " را بدهند ، آخوندی خود را به آنها رساند و تحکم کرد که بگویند : " مرگ بر رژیم یزیدی شاه " . حادثه گورستان " بهشت زهرا " : نیروهای چپ وظیفه خود دانستند که در مراسم جهلم شهدای خلق در جمعه خونین ، شرکت کنند ، مسئولان مذهبی آن مراسم آنها را گاوزند با این استدلال که : " شهدای جمعه خونین ،

شهادت‌ای اسلامند و بشما ربطی ندارند" و دهها نمونه دیگر.

بوئیه پس از تظاهرات عظیم مردم تهران در شهریور ماه، جناح "رادیکال" بسیار غرور شد و پنداشت که يك ميليون نفر برای استقرار "حکومت اسلامی" جمع شده بودند. خطای دیگر جناح "رادیکال" این بود که دفاع مردم از مواضع آشتی‌ناپذیر رهبر جناح علیه شاه و خاندان منقرض پهلوی (در مقابل سابقه سازشکاری رهبران جناحهای دیگر مذهبی و غیر مذهبی) را بعنوان طرفداری افشار آگاه جامعه و بوئیه زحمتکشان ایران از ایده آل‌های "حکومت اسلامی" تلقی کرد. بدنبال اعلامیه‌ها و پیامهای رهبر جناح، طرفداران او به فشارها و تضییقات خود افزودند. در این شرایط بود که دانشجویان آگاه دانشگاه مجبور شدند که حساب خود را از دانشجویان مبارز مذهبی جدا کنند.

در این شرایط بود که افشار آگاه خلقی و دموکرات (کارمندان وزارت خانه‌ها، بانکها، معلمان، روزنامه نگاران، قضات، وکلای دادگستری و غیره)، در اعتصابهای خود خواستهای کاملاً سیاسی مطرح کردند (بدون اینکه کمترین اشاره‌ای به شعارهای مذهبی و بوئیه به "حکومت اسلامی" بکنند). و مهم‌تر از همه، در این شرایط بود که زحمتکشان ایران، خطر را احساس کردند و با شتم طبقاتی خود بزرگی دریافتند که کار از ضد کدونیستی جناح "رادیکال"، مستقیماً متوجه آنهاست. بی‌پرده نبود که در تمام اعتصابهای کارگری، خواستههای کارگران، خواستههای دموکراتیک و سیاسی بودند و کمترین نشانه‌ای از شعارهای مذهبی در آنها به چشم نمی‌خورد. عالی‌ترین تجلی آن را در خواستههای کارگران نفت آبادان و کارخانه ارج تهران می‌توان یافت. این سطح بالای شعور طبقاتی طبقه کارگر ایران مایه دلگرمی است. در شرایطی که نه تنها روشن فکران بورژوا، بخش عمده‌ای از خرده بورژوازی رادیکال و نیروهای بی‌طبقینی خلقی بلکه حتی عده‌ای از مارکسیست‌ها، مفتون شعارهای "انقلابی"

● در این زمینه ما به نقش مخرب بادمجان در قلابچین‌ها یعنی اطرافیان و "مشاوران" رهبر جناح، بی‌توجه نیستیم و می‌دانیم که "سوسه" آمدن‌ها و توطئه‌چینی‌های آنها در موضعگیری‌های ناسنجیده و غلط و مصیبت بار (ناسنجیده و غلط و مصیبت بار نه تنها برای جنبش خلق بلکه حتی از نظر اهداف خاص خود جناح) بی‌تأثیر نبوده است. با اینهمه مسئولیت این مواضع نفاق افکنانه در میان نیروهای خلقی را مستقیماً متوجه رهبر "جناح" میدانیم و گمان نمی‌کنیم که او باز یچه چند فرصت طلب شده باشد. مواضع کونی او ریشه‌های عمیق در فلسفه، در نوشته‌ها و موضعگیری‌ها - و در مواردی، اجتناب از موضعگیری‌های گذشته - او دارند. منتها در شرایط کونی، بروز آنها مناسب تشخیص داده شده است.

جناح را دیکال مذهبی شده بودند، طبقه کارگر آگاه ایران، فریب نخورد. شانه‌پوریکه برپایه های قلابی شاه از بهمن ۱۳۴۱ باینطرف و ماشین عظیم تبلیغاتی ریاکارانه و دروغ باف رژیم در شانزده ساله اخیر، اورا فریب نداد. وقتی اهمیت این امر بیشتر می شود که توجه کنیم که طبقه کارگر ایران فاسق سازان سیاسی و سندیکائی و فاسد رهبری بود. و هیران طبیبی یکمونه از میان خود کارگران بپا خاستند. مثال زیر نبوده ای از خود آگاهی قابل تحسین و سطح بالای شعور طبقه کارگر ایران را بدست میدهد. در اواخر آبان ۵۷، فرستاده ویژه روزنامه فرانسوی "لومانت" بطور مخفی با عده ای از کارگران اعتصابی نفت آبادان مصاحبه کرد. این کارگران پس از اینکه خیانتها و سازشکاریهای حزب توده، جبهه ملی، نهضت آزادی، جناح "میانرو" مذهبی را با عباراتی کوتاه ولی بسیار رسا برشمردند (مثلا درباره حزب توده گفتند "آنها تا سال ۱۹۵۲ کارگران را سازمان دادند. ولی پس از سقوط [مصدق]، بطوریکه میدانید به روسیه گریختند و خیانت کردند. ما تراکت هایشان را پاره می کنیم")، ولی از موضع قاطع رهبر جناح "رادیکال" علیه شاه، حمایت کردند. با این وجود وقتی که خبرنگار نظر همین کارگران را درباره "حکومت اسلامی" پرسید، آنها به تمسخر شانه هایشان را بالا انداختند. جناح "رادیکال" قادر به درک این نکته عمیق نیست و تفاوت عظیم و جنبه از این مسئله را نمی فهمد. مطلقا قادر نیست بفهمد که چرا میلیونها ایرانی (غیر مذهبی و مذهبی - شیعه، سنی، و اقلیت های زحمتکش ایرانی)، نام رهبر جناح "رادیکال" را در مقابل نام شاه قرار میدادند. مطلقا قادر نیست بفهمد که برای زحمتکشان و سایر اقشار خلقی جامعه ابداً مسئله بصورت التزاتیر رژیم شاه - حکومت اسلامی، مطرح نیست. نتیجه شکست نسبی اعتصاب عمومی روز یکشنبه هفته بعد از روی کار آمدن دولت نظامی، بخاطر وجود دولت نظامی و حکومت نظامی نبود (حکومت نظامی از قبل وجود داشت و دولت نظامی از قانون چیزی و حشمتاک تر از حکومت نظامی موجود، عرضه نمیداشت و مهمترین مسئله بر سر "اعتصاب عمومی" بودن دعوت به تظاهرات). علت واقعی آنرا باید در مواضع تجزیه طلبانه و نفاق افکنانه رهبر جناح در میان نیروهای خلقی و ارزیابی های غلط و زودبازرهای او جستجو کرد. این عدم شرکت وسیع مردم - برخلاف دعوت اعتصابهای عمومی گذشته - اخطار جدی بود که بورژوازی و اقشاری از خرده بورژوازی (بدلیلی) و زحمتکشان و اقشار آگاه خلقی و آزاد یخواه (بدلیلی متفاوت) به جناحهای مذهبی پیرو به جناح "رادیکال" دادند. همانطوریکه گفتیم مسئولیت مستقیم شکست این اعتصاب، متوجه رهبر

جناح "رادیکال" و ارزیابی های غلط و مواضع نفاق افکنانه اوست .
پیام های بعدی رهبر جناح نشان می دهد که او این زنگ خطر بسیار جدی
را گویا شوخی تلقی کرده است و همچنان به مواضع شکست طلبانه خود و حملات
غیرمستقیم به زحمتمکشان ایران (در زیر پوشش حمله به کمونیستها - گوئی که
کمونیستها دشمنان قسم خورده خلقتند و آقایان آیات عظام ، دوستان واقعی
خلق) ، با سرسختی و پشتکاری عجیب ادامه می دهد .



چند نمونه ای که در آغاز این یادداشت آوردیم نمونه هایی از شواهد
عینی بود که مردم از نزدیک با آنها مواجه بوده اند . اینها که هنوز به قدرت
نرسیده و با دشمن قوی پنجه ای دارند مبارزه می کنند این چنین اند ، وای بروزی
که به قدرت برسند . چه داری از مردم - و نه فقط زحمتمکشان و سرکوب مبارزه
طبقه اتی شان ، بلکه هرمنی بشری که با عقاید خرافی و برنامه های فوق ارتجاعی شان
مخالفت کند - درخواهند آورد . آیا فاشیسم پهلوی جای خود را به فاشیسم
مذهبی نخواهد داد ؟

شواهد عینی مذکور البته مهم اند ولی در واقع چیزی بیشتر از "پیش درآمد" یک
یک برنامه تراز یک را جلوه نمی دهند . مسئله بسیار مهم تر و بسیار وخیم تر ،
اهداف و برنامه های این جناح است که در صورت بدست گرفتن قدرت به خلق
ایران تحمیل خواهند کرد . این اهداف و برنامه ها نه تنها در سطح جامعه
بلکه حتی در سطح نیروهای آگاه جامعه نیز دقیقاً شناخته شده نیستند . باید
نوشته های رهبر جناح و نزدیک ترین طرفداران او (برویژه نوشته های ماهمهای
اخیر آنان) را مورد مطالعه قرار داد تا با آنها آشنائی دقیق یافت . خطرات
عظیمی را که ما بر آنها تکیه می کنیم پیاده شدن برنامه های "حکومت اسلامی"
در سطح جامعه است پس از بدست گرفتن فرضی قدرت توسط این جناح .
برنامه ها و اهداف فوق ارتجاعی و ضد خلقی این جناح ، احتیاج به تحلیل
دارد و فرصت جداگانه ای می طلبد که در صورت ضرورت مبارزه ، بطور جداگانه
به آن خواهیم پرداخت (گرچه گمان نمی کنیم که چنین فرصتی پیدا شود ، زیرا
بنا به تحلیل ما از قضایا ، آینده ای برای جناح "رادیکال" و حکومت اسلامی
آن متصور نیست) . یک مورد - که هیچ احتیاج به تحلیل و تفسیر ندارد - را
در اینجا به اشاره ذکر کرده و رد می شویم . عبارت کوتاه زیر ، سرنوشت
زنان یعنی نبی از خلق ایران را در یک حکومت اسلامی براحتی روشن می کند . این

عبارت نقل قولی است از "علمای اعلام و مراجع عظام" که امروز نیز بسلامتشی شریف دارند و مبارزه می کنند :

"مداخله زنان در امور اجتماعی چون مستلزم امور محرمه و توالی فاسده گنیه است ممنوع و باید جلوگیری گردد" ●



همه انیم که واقعیت های عنوان شده در این پیشگفتار ، عده ای از سخنگوی رسمی و غیر رسمی جناح را تا سرحد جنون به خشم خواهد آورد و آنها وادار خواهد کرد که در ورق پاره های خود ، طبق شیوه معمول شان ، بنای فحاشی و تهمت زنی را بگذارند . و برای فریب و اغفال هرچه بیشتر توده های مبارز مذهبی (که انگیزه مبارزه شان فقط مذهب نیست بلکه مبارزه صادقانه علیه رژیم منفور شاه نیز میباشد . رهبر جناح و سخنگویان رسمی و غیر رسمی وی با رژیم شاه البته مبارزه می کنند ولی بمنظور پیشبرد خواستهائی دقیقاً مشخص) ، الم شنگه را د بیندازند . همانطوری که قبلاً گفته ایم ما از این هوچی گریها و منطق آخوندی قرون وسطائی ، کمترین واهمه ای نداریم . ترس ما از اینست که منبر تازه ای پیدا کنند برای دروغ گفتن به خلق و تهمت زدن به کمونیستها . اینها اگر نره ای شهامت و صداقت داشته باشند ، اگر قصد اغفال خلق را ندارند و حتی اگر توده های مذهبی خود را تحقیر نمی کنند یعنی آنها ، فریب نمی دهند امید داریم که در کنار خشن ها ، خود ، جوابهای ما (که تک تک " اتهامات " مندرج در نوشته حاضر درباره جناح " رادیکال " ، و حتی بدترین شان ، نه با فحاشی و تهمت زنی بلکه با استناد به نوشته های خود شان و نیز با استناد به اعلامیه ها و پیامهای رهبرشان ، قابل اثبات می باشند) را نیز چاپ کنند . ما از این جدل استقبال می کنیم و خلسق (نیروهای صادق و مبارز مذهبی نیز جز خلق ما هستند) ، قضاوت خواهد کرد .

۸. موضع مارکسیستها در مورد مذهب (تمام مذاهب) برکسی پوشیده نیست ولی آنچه عده ای از مارکسیستها راز عده ای دیگر جدای می کند ، نحوه برخورد با مذهب است . قائل شدن یا قائل نشدن تفاوت بین متولیان مذهب و قربانیان مذهب . ما چنین تفاوتی را قائلیم و این امر برای ما یک تاکتیک مبارزه نیست بلکه از اعتقاد عمیق ما

● " در زمینه اعلامیه های اخیر علمای اعلام و مراجع عظام دامت برکاتهم " ، اعلامیه

نهضت آزادی ایران ، آبان / آذر ۱۳۴۱ . نگاه کنید به مجموعه " اسناد نهضت آزادی ایران " ، جلد اول ، جز دوم ، ص ۳۹ .

به حقانیت ایدئولوژی طبقه کارگر پیروزی محتوم آن سرچشمه می گیرد. در ایران سوسیالیست فردا، برای خلق (چه مسلمان و چه غیرمسلمان) آزادی مذهب وجود خواهد داشت ولی آزادی تحمیل خلق از متولیان مذهب سلب خواهد شد. گفتیم که سرمایه داری با فروپاشیدن نظام فئودالی، مذهب را نیز درهم پاشید، ولسی مذهب ازین نرفت و در حاشیه به زندگی خود ادامه داد. بقایای فرهنگی فئودالیسم در رژیم سوسیالیستی نیز بلافاصله ازین نخواهد رفت، و نابودی آن نسلها و شاید قرنهای بسته به مراحل تکامل هر جامعه (بطول خواهد انجامید. در کشورهای نظیر ایران، که از نظام فئودالی چندین فاصله نداریم، حل مسئله مذهب دشوارتر و طولانی تر خواهد بود. نابودی بقایای فرهنگی فئودالیسم راه حل خود را در آموزش توده ها و پیرویه در کوشش مداوم و پیگیر برای ساختن انسان سوسیالیست، پیدا خواهد کرد نه در شیوه های سرکوب استالینی و یا در انقلابهای نارس فرهنگی. سرکوب مذهب را نابود نمی کند بلکه از آن بت می سازد. چین فقط بیست و چند سال پس از پیروزی انقلاب پنداشت که بایک انقلاب فرهنگی بحیات دوهزار و پانصد ساله مذهب کنفوسیوس خاتمه خواهد داد و دیدیم که چنین نشد.

۹. در چند ماهه اخیر، با میدان دار بودن جناح "رادیکال" در صحنه مبارزات مردم علیه رژیم منقر شاه، برای اولین بار اصطلاح "حکومت اسلامی" بگوش مردم ایران و جهان رسید. منظور این نیست که این اصطلاح در این چند ماهه وضع شد ("حکومت اسلامی" باندازه اسلام، کهنه است)، منظور اینست که این اصطلاح در بین مردم، ناشناس بود. از چند ماه پیش، بارواج آن، کتبیکای ها تحریک شد. از روحانیون وعده ای از همفکران نزدیک جنساج "رادیکال" که بگذریم، کمتر کسی از ماهیت حقیقی "حکومت اسلامی" اطلاع داشت. حتی آندهای که آشنائی نسبی با نظرات این جناح دارند، ممکن بود که آنرا با "حکومت اسلامی" از نوع عربستان سعودی عوضی بگیرند. البته این استنباط نادرستی ست و رهبر جنساج نیز بارها نادرستی آنرا تأیید کرده است. رهبر جناح در پیامهای خود که اخیرا در سطح وسیع در جامعه نشر یافته بارها از "حکومت اسلامی" نام برده است ولی هیچ جا آنرا توضیح نداده است و اشارات او در این زمینه نه تنها بی سروته و بی ربط بلکه بطور مضحک گنگ و مبهم است. مردم در آغاز به درک دقیق از ماهیت حکومت اسلامی توجه نداشتند آنچه برایشان مهم بود موضع قاطع و غیر سازشکارانه رهبر جناح با رژیم شاه بود. طبیعی بود که این وضع تا حدی می توانست ادامه یابد و در پرتو این سؤال مهم مطرح میشد که حکومت اسلامی چیست و خواستههای

واقعی آن کدامند؟ سرنگونی رژیم شاه بله ولی چه چیزی جانشین آن خواهند شد؟ جناح "رادیکال" زودتر از آنچه انتظارش میرفت دستهایش را رو کرد. مواضع نفاق افکنانه رهبر جناح در میان نیروهای خلقی، پروسه آگاهی یافتن مردم راکوتانه کرد. طبقه کارگر و اقشار آگاه خلقی زودتر از همه، خطر را احساس کردند (ما در این باره در یادداشت شماره ۲ صحبت کرده ایم).

در افکار عمومی جهان وضع خیلی بدتر از این بود. در "مصاحبه" های بیشمار خبرنگاران اروپائی و آمریکائی با رهبر جناح "رادیکال"، این سؤال مدام تکرار می شد: حکومت اسلامی چیست و اهداف آن کدامست؟ هیچک از این خبرنگاران جواب درست و قانع کننده ای دریافت نداشته اند.

دید انیم که جناح "رادیکال" با سیستم حکومت سلطنتی یا جمهوری مخالف است و همانطوریکه در متن پیشگفتار آمده "بیش توخیدی حکومت اسلامی مبتنی بر امامت است". اما چطور یکماه و نیم پیش جناح "رادیکال" بفکر "حکومت جمهوری اسلامی" افتاد؟ دلایلش بعقیده ما بشرح زیر است:

الف. این اصطلاح برای اولین بار پس از ملاقات رهبران جناح "رادیکال" و جبهه ملی، ظاهر شد. رهبر جناح "رادیکال" ناگهان در اعلامیه های خود از "حکومت جمهوری اسلامی" نام برد و رهبر جبهه ملی از "جمهوری ماسی" و دموکراتیک و اسلامی. و علتش باید نوعی سازش بین دو جناح باشد. ب. جناح "رادیکال" همچنان گمان می کند که قدرت را در دست خواهد گرفت و خود را برای آن آماده می کند. گمان می کنیم که به رهبر جناح قبولانده باشند که برای بدست گرفتن قدرت باید - حتی بطور موقت - یکی از دو شکل معمول و کنونی حکومت یعنی سلطنتی یا جمهوری را انتخاب کند و بعبه - و آن "دوره گذار" به حکومت جمهوری اسلامی رضایت دهد. لابد استدلال کرده اند که حکومت جمهوری اسلامی را ساده تر می توان به حکومت اسلامی خالص تبدیل کرد، زیرا حکومت جمهوری موقتی است یعنی مانند حکومت سلطنتی، مادام العمر نیست و مضافاً موروثی نیز نمی باشد.

● آنچه را ما در اینجا "مصاحبه" نام گذاشته ایم در واقع مصاحبه نیست. هر سؤال خبرنگار خارجی می بایست بطور کتبی در اختیار نزدیکان رهبر جناح گذاشته شود و پس از چند روز جواب کتبی دریافت گردد. پدیده که بر روی هر سؤال دقیقاً حساب می شد تا جواب "مناسب" داده شود، با اینحال هیچگاه بدرستی معلوم نشد که حکومت اسلامی چیست و هدفهای واقعی آن کدامند. مضافاً چون "مصاحبه" کننده حاضرنداشت تا با سؤالهای دقیق تر خود، "مصاحبه" شوند را بدام بیندازد، موضوع "حکومت اسلامی" همچنان مبهم و پادرها باقی ماند.

پ. فشار افکار عمومی جهان. جناحهای مذهبی، بویژه جناح میانسه رو مذهبی، اخیراً کوشش فوق العاده ای می کنند که بویژه در تماس با خبرنگاران خارجی، مذهب اسلام را متمدنی و امروزی جلوه دهند. جناح "رادیكال" نیز كم به ضرورت این امر پی برد. بنظر می رسد كه مشاوران ایرانی مقیم فرنگ رهبر جناح، در این راه نقش عمده ای داشته اند. مضافاً همانطوريكه قبلاً متذكر شدیم، روزنامه نگاران خارجی با سئوالات پی گیر خود درباره ماهیت حكومت اسلامی، رهبر جناح را زلّه كرده بودند. مدتها سعی شد كه با يك مشت جوابهای بی ربط، مبهم و نامفهوم، آنها را سردواند و بالاخره كار بجائی رسید كه در مطبوعات متمدنی و چاپ اروپائی كم كم شروع شده بود حكومت اسلامی را مسخره كردن. نه تنها برای نیروهای متمدنی و روشنفكران بلکه حتی برای مردم كوچه و بازار این كشورها، حكومتی كه نه سلطنتی باشد و نه جمهوری، شده بود يك چیز موهوم. تبلیغات رژیم و صاحبه های شاه با روزنامه نگاران اروپائی و آمریکائی، تصویر "حكومت اسلامی" را هرچه بیشتر موهوم جلوه گر ساخت. "حكومت اسلامی" در افكار عمومی جهان بصورت غیر قابل دفاعی درآمده بود.

با دست به دست دادن تمام نكات فوق، تز نوظهور "جمهوری حكومت اسلامی" پدیدار گردید. البته جناح "رادیكال" برای خلق توضیح نداد كه چگونه و چرا يكمرتبه از "حكومت اسلامی" به "حكومت جمهوری اسلامی" رسیده است و همچنین توضیح نداد كه چگونه از موافقت مشروط با قانون اساسی ایران (البته این ظاهر قضیه بود و همانطوريكه در متن توضیح داده ایم جناح "رادیكال" همواره عمیقاً با قانون اساسی ایران مخالف بوده است)، امروز مخالفت خود را آشكار می كند. بورژوا لیبرال ها هم به مردم توضیح ندادند كه چگونه پس از يك عمر دفاع مطلق از قانون اساسی يكمرتبه به ایشان خواب نصا شده كه رژیم سلطنتی مشروطه چیز بدیست.

۱۰. البته در اینجا يك نکته قابل تذكر است: از نظر "تئوریک" بین "تز" ها سید جمال الدین و رهبر جناح "رادیكال"، اختلافاتی وجود دارد، از جمله در زمینه شكل حكومت. سید جمال الدین، بد لایلی كه در اینجا فرصت بحثش را نداریم، طرفدار خلافت بود، در حالیكه رهبر جناح "رادیكال"، طرفدار امامت است. اگر بخواهیم بزبان امروزی صحبت كنیم، سید جمال الدین، با اتحاد اسلام خود طرفدار "انترناسیونالیسم" اسلامی بود، در حالیكه رهبر جناح "رادیكال" به سوسیالیسم دريك كشور، ببخشید، به حكومت اسلامی دريك كشور فعلاً قانع است. سید جمال

الدین در رویای این بود که حکومت اسلامی را از مصر تا افغانستان (اگر بشود بعد در سرتاسر جهان) مستقر کند و پادشاه ایران یا خدیو مصر یا سلطان عثمانی (هر کدام که بشود)، خلیفه حکومت اسلامی باشد. اما جناح "رادیکال" از نظر "بینشی" نه تنها با نظام سلطنتی و جمهوری دشمنی می ورزد بلکه حتی با خلافت هم مخالف است ("بینش توحیدی" جناح مبتنی بر "امامت" است). اگر سید جمال الدین مجبور بود در اردن نبال یک خلیفه برای حکومت اسلامی خود بگرد و سرانجام از همه جانانامید شود، جناح "رادیکال" گرفتاری او را ندارد و "امام"، دست به نقد برای جانشینی شاه حاضر است (این حرف را هنوز بصراحت اعلام نمی کند: "موقع اش نیست"). ولی این امر در نوشته های مریدان "امام" چشم می خورد و در تظاهرات ایران نیز طرفداران او غالباً آنرا در شعارهای خود عنوان کرده اند).

سید جمال الدین اختلافات عمیق و ریشه دار تشیع و تسنن را نادیده می گرفت و می خواست "ملل اسلامی" را زیر لوای اسلام متحد کند. از نظر خصلت "انترناسیونالیستی" مبارزه اش، ناچار بود هر جابه اسم و رنگی در آید. در ایران، "سید و اولاد پیغمبر" بود، در مصر، شیخ و عثمانی، افندی. در ایران، عمامه سیاه یا سبز سر می گذاشت؛ در مصر، عمامه سفید و عثمانی، کلاه قابلمه ای. رهبر جناح "رادیکال" بخاطر خصلت "ناسیونالیستی" مبارزه اش، گرفتاریهای سید جمال الدین در اسم و شکل عوض کردن را ندارد و همین علت دارای "بلند پروازیهای" او هم نیست، زیرا فعلا خود را به سروسامان دادن وضع مردم مسلمان (شیعه) ایران، محدود کرده است. ریشه اختلافات تاکتیکی مبارزه بین سید جمال الدین و رهبر جناح "رادیکال" را باید در تشیع و تسنن جستجو کرد. "ناسیونالیسمی" که گاهی در نوشته های رهبر جناح چشم می خورد منحصر ا ریشه مذهبی دارد نه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی. بدین معنا که او در کشوری با اکثریت شیعه می خواهد حکومت اسلامی را مستقر کند.

۱۱. در اینجا به دلایلی که توضیح میدهم، قصد آنرا ندارم که لبه تیغ حمله خود را بطور ویژه متوجه "نهضت آزادی ایران" کنیم. قصد ما فقط این بود که از میان تمام افراد و گروههایی که امروزه در جریان دفاع از قانون اساسی می لولند، رزمندگان ترین شان را انتخاب کنیم تا حساب بقیه روشن شده باشد. افراد و رهبران "نهضت آزادی"، به شهادت بارها آزار دیدن و سالها در زندان رژیم ماندن (هنوز ندای از افراد و رهبران آن در زندان بسر می برند)، لاف در میان نرفته ساله اخیر،

● در زمان نوشتن این یادداشت، عده ای از افراد و رهبران آن (از جمله آیت الله طالقانی) در زندان بودند. ماهها بعد، در همین اواخر، عده ای از آنها (از جمله طالقانی) از زندان آزاد شده اند.

رزمندگان و سربازان گروها و افراد جریانی می باشند که امروزه به دفاع از قانون اساسی برخاسته اند. با توجه به توضیح فوق، خلاصه کنیم:

- ۱- مامندان سربازان یا آیت اله طالقانی یاد کثرتشانی رادردیف فلان آیت اله کاسه لیس دباری یا فلان روزنامه نویس مفلوک، یا فلان نماینده دبیروز حزب مردم در مجلس، یا فلان سرهنگ بازنشسته و تاد بیروز نوگر گوش بفرمان رژیم، قرار نمیدهند.
- ۲- در سنوات اخیر، عدای برای شکایت از وضع موجود و سبب التی های اجتماعی و سیاسی، به شاه، ملکه، وزیر دبار و نخست وزیر نامه های سرگشاده یا سر بسته نوشته اند و از آنها استمداد کرده اند و گوئی که وضع موجود و بدبختی های مردم نه بخاطر وجود منحوس همین افراد بلکه بخاطر وجود موجودات نامرئی دیگر است که در سیارات دیگر سمری برند. و این آقایان اگر نسبت به نقش و عملکرد امیرالایسم آگاهی میداشتند (که ندارند) میبایست می فهمیدند که همین شاه و دبار و نخست وزیر، شریک دزد، غلامان حلقه بگوش و عمال بی اراده امیرالایسم چپا و لگرنند. و بدایم که با اصطلاح "مانورهای تاکتیکی" شان نتیجه ای کمتر از صفر داشته است و جز این هم نمی توانست باشد.

ولی تا آنجا که ما اطلاع داریم، نه مهندس سربازان و نه رهبران دیگر نهضت آزادی نامه ای به شاه و دیگران ننوشته اند. اینهم یک درجه از ارجحیت آنانست نسبت به دیگران.

● که پدر قزاق او یکی از کسانی بوده که در استقرار رژیم رضا خان نقش عمده داشته و خود او یکی از گردانندگان اصلی توطئه نهم اسفند، برای قتل دکتر مصدق، بود. امروز همین فرد مدعی است که: "... اینجانب از آزادی ایران { یعنی قانون اساسی } تاپای جان دفاع خواهم کرد حتی اگر این دفاع بصورت فردی باشد و کسی مرا یاری نکند..." (از نامه سرهنگ رحیمی به اسداله علم. بنقل از: ندای آزادی، شماره اول، آذر ۵۷).

★ همانطوریکه متذکر شده ایم قسمت ۲ پیشگفتار چندین ماه پیش نوشته شد. در سیام اردیبهشت ۱۳۵۷ (چهارینج ماه پس از نگارش این قسمت از پیشگفتار)، مهندس سربازان نامه ای به معنیان رئیس دفتر مخصوص شاه نوشت. مادرش و درخواستی این پیشگفتار، چندین بار به سربازان و "نهضت آزادی ایران" شدیدی حمل کرده ایم و به تعایل سربازان نیز در جریانات اخیر برای مصالحه و سازش با رژیم شاه بی توجه نیستیم، و لسی با اینهمه در اینجا، در این زمینه خاص، بعنوان بیان یک واقعیت و رعایت انصاف باید بگوئیم که نامه سربازان به معنیان دعوت از شاه بود برای شرکت در یک مناظره تلویزیونی در اثبات خد مات و ترقیات کشور ادعائی شاه "به مردم ایران و جهان". این مورد (که حتی نامه مستقیم به شاه نبود) البته فرق دارد با نامه های سرگشاده خشوع آمیز دیگران به شاه و فرج و هویدا و آموزگار و علم و دیگران و گدائی کردن آزادی و احترام به قانون اساسی.

علی رغم د ونکته فوق ، عمیقاً معتقدیم که بهیچوجه نباید اجازه داد که اینسان یکبار دیگر رهبری جنبش را بدست گرفته و آنرا به بیراهه بکشند . ما می توانیم از مبارزه آنها تاجائیکه ضد رژیم بیرونه و در تضاد با منافع واقعی طبقه کارگر و خلق نباشد ، حمایت کنیم . ولی نباید اجازه داد که مبارزات گذشته آنها و اعتباری که ظاهراً از این راه کسب کرده اند ، یکبار دیگر خلق ما را فریب دهد . نه فقط به دلیل اینکه اینها بارها عدم کفایت خود را در رهبری جنبش نشان داده اند بلکه بیشتر از این بابت که دوران شان سپری شده است . اگر هنوز د رساله های سی ، بورژوازی می توانست نقش تاریخی خود را به انجام برساند (که بهر حال نرساند) ، امروز با وجود تغییرات و تحولات عظیمی که در بیست و چند ساله اخیر د جامعه ایران بوجود آمده ، این آقایان و بورژوا- لیبرالها دیگر کهنه شده و از قافله بسیار عقب مانده اند .

● فتودالیزم د ایران بر اثر یک انقلاب بورژوا- د موکراتیک (بمفهوم می که د ر ادبیات مارکسیستی می شناسیم و نوعی که د کشورهای اروپائی نظیر آلمان ، فرانسه ، انگلستان و غیره دیده ایم) از بین رفت ، و این امپریالیسم بود که با " اصلاحات ارضی " ، د ر تلاش فتودالیزم و د ر تحکیم روابط تولیدی پیشرفته تر (سرمایه داری) بجای روابط تولیدی عقب مانده (فتودالیزم) ، گام برداشت . جنبه های گوناگون این بحث را (از جمله د مورد قسانسون اساسی که همزیستی مسالمت آمیز فتودالیزم و بورژوازی را تجویز و موجودیت فتودالیزم را تثبیت می کند) د بخش چهارم نوشته حاضر ، به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد .

فهرست اسامی

آ

آخوندوف، اسداله	۲۰	آخوبانی، شیخ محمد	۶۸
آگاهی، عبدالحسین	۲۹، ۴۲	د	
آوانسیان، اردشیر	۵۹	دوافروش، حاجی علی	۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۲، ۳۱، ۱۶
آموزگار، جمشید	۸۵	دهکردی، فروغ	۹
ا		ر	
احمد شاه	۴۹	رادمنش، رضا	۵۹
ازهارى (ارتشید)	۷۸	رحیمی (سرهنگ)	۸۵
استروه	۴	رسول زاده، علی حسین	۳۴، ۳۰
اسکندری، ایرج	۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷	رسول زاده، محمد امین	۲۱، ۲۰
افندیف، سلطان مجید	۲۰	رضاخان (رضاشاه)	۷۰، ۶۴، ۵۸، ۴۸
ایوانف	۳۷، ۲۲، ۱۴	۸۵، ۷۴	

ب

بازرگان، مهندس مهدی	۸۵، ۵۸، ۵۶، ۵۷	زینالف، زینال	۳۴، ۳۰
بلووا، ن. ک.	۲۲، ۱۸	س	
بنیت زاده، د. ا. ش.	۲۰	سپهسالار، میراحسین خان	۱۴
بنیگس، الکساندر	۱۸	سلیمان میرزا	۷۴
بوررامنسکی	۳۲، ۲۲	سعدی	۲۶
بهمنبانی (آیت الله)	۶۱	سنبابی، کریم	۵۸، ۷
ب		سوهارتو (ژنرال)	۴۲
پروین گنابادی	۵۹	سید جمال الدین	۸۴، ۸۳، ۴۰، ۳۸
پسیان (کنل)	۶۸	سید جمال واعظ	۶۰، ۲۸
پطرکبیر	۲۷	ش	
پینوشه	۴۲	شریعتداری (آیت الله)	۷

ت

تقی زاده، سید حسن	۳۵	شیرینی، دکتر عباس	۸۵
ج		ص	
جایاریدزه	۲۱	صدقیانی، حاج رسول	۳۷، ۳۵، ۳۲، ۳۱، ۱۶

ح

حاج سید جواد، علی اصغر	۶۵	ضیاء الحق	۴۲
حاجی خان	۳۲	ط	
خ		طالقانی (آیت الله)	۸۵، ۸۴
خزنده، یوسف	۳۶، ۳۵	طباطبائی، (آیت الله) سید محمد	۶۱، ۶۰
خمینی (آیت الله)	۴۲، ۷	طباطبائی، سید احمد	۶۰

موسٲ، يوهان ٢٧

ن

ناصر (جمال عبد الناصر) ٤٢

نامور، رحيم ٣٦٠٣٥

نريمانف، نريمان ٣٤٠٢٢٠٢٠

نوري، شيخ فضل الله ٦٣

و

ويده لا (ونرال) ٤٢

ويل، كلودي ١٨

ه

هويت، ورژ ١٨

هويدا، امير عباس ٥٨٠١١

ي

يزدي (دکٲر) ٦٠

طبري، احسان ٧١

ع

عزيزنگ، عزيز ٣٤٠٢٢٠٢١٠٢٠

علي اف، صالح ٢٥٠٢٤٠٢٣٠٢٢

علي مسيو (کريلائي) ٢٥٠٢٤٠١٦

٣٧٠٣٦٠٣٠٣٣٠٣٣٠٣٠

علم، اسداله ٨٥٠٦٦

ف

فخرائي، ابراهيم ٧٤

فداکار، تقى ٥٩

فرح (پهلوي) ٨٥

فردوس، شهاب ٥٩

ق

قاسمي، احمد ٣٧

قوام السلطنه ٥٩

ک

کامبخش، عبد الصمه ٥٩

کشاوري، فريدون ٦٠٠٥٩

کرماني، ميرزا آقاخان ٢٨

کسروي، احمد ٣٢٠٢٢٠٢١٠١٨٠١٣

٧٤٠٦٣٠٦٠٠٣٧٠٣٦

کنفوسيوس ٤٤

ل

لنين ٣٨٠٣٧٠٤

لياخوف ٦٢

م

محمد رضا شاه ٦٤٠٦١

(شاه در غالب صفحات)

محمد علي شاه ٦٢٠٥٨

مشهدى اسماعيل ٣٢

مشهدى عليخان ٣٢

مصدق، دکٲر محمد ٨٥٠٧٨٠٦١٠٥٨

معاويه ٤٩

معنيان ٨٥

منتسکيو ٥٧